

# حقیقت



شماره ۱۳ بهمن ۱۳۸۲

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

## خطاب به جوانان هنوز چاره کار انقلاب است

بیست و پنج سال پیش نسل ما علیه تاج و تخت بپاخاست. ما علیه شرایطی شورش کردیم که همین امروز شما درگیر آنید: علیه ظلم و ستم، بی عدالتی و استثمار، حق کشی و فساد، بی آیندگی و زنجیرهای اسارت و بردگی. ما توانستیم در طی مبارزات قهرمانانه رژیم سلطنتی محمد رضا شاه پهلوی نوکر تا به دندان مسلح امپریالیسم آمریکا را بزیر کشیم؛ ما تاج را در خیابانها غلتانیدیم اما نتوانستیم تخت را درهم شکنیم. بر آن تخت آخوندهائی تکیه زدند که خیلی زود همانند حاکمان قبلی با مردم به زبان گلوله و آتش سخن گفتند. آنان با سرکوب مردم و کشتار بهترین دختران و پسران طبقه کارگر و خلق، جامعه را به قهقرا بردند.

صفحه ۲



## ۲۵ سال پیش رژیم شاه بدست توانای خلقه‌های ایران سرنگون شد

### خانه از پای بسک ویران است

نکاتی چند در مورد زلزله بم  
مردم بم را زلزله قتل عام نکرد!  
دستان دیگری نیز در کار بودند!

صفحه ۲۰

صفحه ۲۳

## انتخابات مجلس گندابه اسلامی

اگر عناصر منفوری مانند خامنه ای، رفسنجانی و خاتمی یک حرف درست در عمرشان زده باشند، این است: شرکت مردم در انتخابات برای تحکیم نظام واجب است؛ مهم نیست که چه کسانی را انتخاب می کنند!  
اما مردم در این انتخابات شرکت نخواهند کرد و این معضل بزرگ جمهوری اسلامی است. در واقع، بخش وسیعی از مردم نه تنها اشتیاقی به شرکت در انتخابات ندارند، بلکه آرزوی تنبیه کردن این رژیم را در سر می پروراندند.

صفحه ۵

## نقش انتخابات در گمراه کردن مردم

گزیده هائی از سخنان باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا  
صفحه ۵

## چرخشهای سیاسی بزرگ در جنبش کردستان پ کا کا در سرایشیب

صفحه ۱۵

## یاد داشتهای سیاسی

صفحه ۲۵

- آمریکا و ایران - دیپلماسی زلزله
- آمریکا و اروپا - رقابت بر سر خاور میانه
- آمریکا و کردستان - طرح کاخ سفید برای تضعیف خود مختاری کردستان عراق

## نیال: تشکیل حکومت خود مختار خلق ماگار در مناطق آزاد شده

صفحه ۱۹

• یادی از یک کارگر کمونیست - سینا آرپناهی

صفحه ۸

• درسهای تاریخی: برای سرکوب انقلاب ۵۷، آمریکا رای به رفتن شاه و آمدن خمینی داد! صفحه ۹

• خمینی منافع و برنامه کدام طبقات اجتماعی را نمایندگی میکرد به نقل از "با سلاح نقد" سند اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) صفحه ۱۱

• سرمایه داری جهانی، بزرگترین تولید کننده تریاک در افغانستان! صفحه ۲۳

• این انتخاب دشمن است! دشمن را باید تنبیه کرد نه انتخاب! صفحه ۲۸

## خطاب به جوانان هنوز چاره کار انقلاب است

بیست و پنج سال پیش نسل ما علیه تاج و تخت بپاخاست. ما علیه شرایطی شورش کردیم که همین امروز شما درگیر آنید: علیه ظلم و ستم، بی عدالتی و استثمار، حق کشی و فساد، بی آیندگی و زنجیرهای اسارت و بردگی. ما توانستیم در طی مبارزات قهرمانانه، رژیم سلطنتی محمد رضا شاه پهلوی نوکر تا به دندان مسلح امپریالیسم آمریکا را بزیر کشیم؛ ما تاج را در خیابانها غلتانیدیم اما نتوانستیم تخت را درهم شکنیم. بر آن تخت آخوندهایی تکیه زدند که خیلی زود همانند حاکمان قبلی با مردم به زبان گلوله و آتش سخن گفتند. آنان با سرکوب مردم و کشتار بهترین دختران و پسران طبقه کارگر و خلق، جامعه را به قهقرا بردند.

انقلاب ۵۷ شکست خورد. نه اینکه به سادگی در برابر دار و دسته خمینی زانو بزند و تسلیم شود. خیر! آن انقلاب به خاک و خون کشیده شد. از آن باید دفاع کرد و درسهای مثبت و منفی آنرا به خاطر سپرد. بسیاری از شما تحت تاثیر تبلیغات رایج، نسل قبلی را به خاطر انجام آن انقلاب ناکام سرزنش می کنید و آن تجربه انقلابی را به زیر سوال می برید. متأسفانه به دلیل شکافی که بین نسل انقلابی گذشته با نسل شما بوجود آمد بسیاری از واقعیتها وارونه به شما ارائه شد.

بسیاری از انقلابی ترین، پیشروترین و آگاهترین عناصر نسل ما در صحنه نبردهای گوناگون جان خود را از دست دادند؛ از این رو زندگی و تجربه مبارزاتی آنان به شما منتقل نشد. بخشی از بازماندگان نسل قبل نیز در هم شکسته و پشیمانند، روحیه عصیانگر ندارند و تازه برخی از آنان زمانی که به فکر رهنمود سیاسی دادن به شما می افتند مثل سال ۱۳۷۶ از خاتمی فریبکار و راه و روشهای انتخاباتی دفاع می کنند. این روحیه و رفتار محافظه کارانه و تسلیم طلبانه، مانعی است که نمی گذارد شما به زندگی و تجربه نسل قبلی علاقه و اعتماد پیدا کنید.

اما دوری جستن شما از انقلاب ۵۷ یک دلیل مهمتر هم دارد. این عکس العمل منفی شما در مقابل رژیم است که خود را مدافع و ادامه دهنده انقلاب ۵۷ معرفی می کند و با گوشخراش ترین هیاهوهای تبلیغاتی وانمود می کند که انقلاب یعنی جمهوری اسلامی. صحیح تر بگوییم، ضد انقلاب را انقلاب جا می زند.

۲۵ سال است که گردانندگان این رژیم از زبان تنوری بافان و تاریخ نگاران مزدور و توسط کتابهای درسی و برنامه های صدا و سیما، حقایق انقلاب ۵۷ را مخدوش کرده، تصویری کاذب از آن به شما ارائه داده اند. البته آخوندها در اینکار تنها نبوده اند. قدرتهای امپریالیستی و سلطنت طلبان و بازماندگان رژیم شاه، مدام در گوش ما و شما

خوانده اند که «انقلاب یعنی جمهوری اسلامی؛ پس پشت دستتان را داغ کنید و فکر انقلابی دیگر را از سر بیرون کنید». همصدا با اینها، نیروهای سازشکاری همچون ملی- مذهبی ها و روشنفکران فرصت طلبی که خود زمانی هیزم بیار آتش فتنه خمینی و همدستانش بودند نیز کوشیده اند جمعبندی سراپا کذب و تحریفی از انقلاب ارائه دهند و به مردم بقبولانند که: «اینست آخر و عاقبت جرات کردن و علیه نظم موجود بپاخاستن». به یک کلام، اگر شما بخواهید حرف امپریالیستها، سلطنت طلبان، ملی - مذهبی ها یا همان فرصت طلبان را قبول کنید به چنین جمعبندی هایی می رسید:

رژیم شاه خوب بود. انقلاب را آخوندها و مردم نادانی که دنباله رو آنان بودند انجام دادند. انقلاب یعنی بقدرت رسیدن یک مشت دزد و قاتل دیگر و بدتر شدن اوضاع جامعه. هر گونه تلاش برای انجام یک انقلاب دیگر به فروپاشی جامعه منجر می شود در نتیجه تنها راه چاره، احتراز از انقلاب است. پس باید برای اصلاح همین نظام موجود تلاش کرد.

**این جمعبندی ها قلابی است. چرا؟**  
اولاً:

### انقلاب ۵۷، اجتناب ناپذیر بود!

انقلاب ۵۷ یک ضرورت تاریخی بود. اراده این یا آن نیروی سیاسی نمی توانست از وقوع آن جلوگیری کند و از آن گریزی نبود. مجموعه عوامل عینی و ذهنی در آن زمان، انقلاب ۵۷ را اجتناب ناپذیر کرده بود. رژیم شاه کاملاً به بن بست رسیده بود. اقتصاد، سیاست و فرهنگ آن رژیم گرفتار تناقضات لاعلاج شده بود. شخص قلدردی بنام محمد رضا پهلوی بر ایران حاکم بود که سلطنت خود را موهبت الهی می دانست و ایمان داشت که دست بریده حضرت عباس او را بارها از خطرات مهلک نجات داده است! این فرد درست به همان اندازه که در مقابل مردم متفرعن و زورگو بود، در برابر قدرتهای امپریالیستی تسلیم و آستان بوس بود و برایشان دم تکان می داد. رژیم شاه میلیاردها دلار صرف ساختن ارتش سرکوبگر و گوش به فرمانی کرد که وظیفه اش پاسداری از منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه و لشکر کشی به سرزمین ظفار (عمان) برای نابود کردن جنبش مردم بود. در دوران رژیم سلطنتی هم شکاف طبقاتی عمیقی وجود داشت. ثروت اقلیت ناچیزی که به هزار فامیل مشهور بودند از پارو بالا می رفت. در مقابل، هزاران هزار کودک به قول خسرو گلسترخی (شاعر انقلابی جان باخته) با یک تب دوساعته می مردند. خفقان و دیکتاتوری فردی شاه حدی نداشت. شیره جان کارگران در کارخانه ها

کشیده می شد. میلیونها روستائی مهاجر از روستاهای رو به ویرانی که در فقر غوطه می خوردند، فرار می کردند و در کناره شهرها بدون کوچکترین امکاناتی رها می شدند. فرهنگ حاکم ملغمه ای از فرهنگ اسلامی و امپریالیستی و دوهزار پانصد سال شاهنشاهی بود: فرهنگ بندگی و بردگی؛ فرهنگ سرکوب و تحقیر ستمدیدگان. در این فرهنگ کثیف که رژیم سلطنتی از آن حفاظت می کرد، ملت ها و خلقهای تحت ستم از آذربایجانی و کرد و بلوچ گرفته تا ترکمن و لر و عرب تحقیر می شدند. مثل همین امروز جوک ساختن برای غیر فارس ها و اقلیتهای ملی و مذهبی و تفرقه انداختن بین مردم مناطق مختلف رایج بود. تحقیر زنان، مردسالاری و پدرسالاری، یکی از پایه های اصلی حکومت سلطنتی بود. اکثریت مردم گرفتار یک برزخ شده بودند، برزخی بین مدرنیسم امپریالیستی و سنت گرایی فنودالی. مثلاً ظاهر قضیه این بود که زنان تحصیلکرده و از طبقات متوسط و مرفه در شهرهای بزرگ یکسری آزادیها بدست آورده اند. اما هر جا که زنی یا دختری از همین قشرها پا را از گلیمش درازتر می کرد، با زنجیر سنت دست و پایش را می بستند و با شلاق سنت تنبیهش می کردند. کم نبودند دخترانی که به خاطر کوچکترین سنت شکنی - مثلاً بخاطر پوشش و آرایش- توسط مدیران مدارس در صف صبحگاهی مورد تحقیر قرار می گرفتند. و البته هیچ جای تعجب نیست که تحت چنان رژیم، فساد و رشوه خواری، چاپلوسی و نوکر منشی سرپای جامعه را فراگرفته بود. آوازه سرکوب و خفقان محمد رضا شاهی نیز در همه دنیا پیچیده بود. هر اعتراضی بشدت سرکوب می شد. همه مردم، بنده خدایگان (شاه) به حساب می آمدند. خودکامگی در رژیم شاه آنقدر عریان و افشاح بود که شخص اول مملکت خودش دستور دستگیری و آزار مسئول روزنامه ای که خلاف میلش مطلبی نوشته بود را می داد. بالاخره روزی رسید که علیرغم همه سرکوبها و تبلیغات دروغی که رژیم سلطنتی به راه انداخته بود، بی لیاقتی شاه و اطرافیانش بر همگان عیان شد و سلطنت هرگونه مشروعیتی را در میان مردم از دست داد. نسل ما علیه چنین وضعیتی شورش کرد. وضعیتی که امروزه برای شما نیز آشناست، زیرا صورت مسئله جامعه ما هنوز تغییر نکرده است: هنوز هم مشتکی انکل و مفت خور و فاسد و مستبد بر مردم ما حکومت می کنند. (۱)

ثانیا:

### مردم انقلاب کردند نه آخوندها!

انقلاب ۵۷ یک حرکت خودجوش و اصیل مردمی برای دستیابی به آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی بود. آخوندها از همان ابتدا علیه جوانب انقلابی و مترقی آن انقلاب کارشکنی کردند. آنان تحت شعار «همه با هم» اوباش چماقدار حزب الهی شان را به جان کمونیستها و نیروهای انقلابی انداختند. برخلاف تاریخ دروغی که جمهوری اسلامی نوشته است، نیروهای انقلابی و کمونیست

نقش فعالی در انقلاب ۵۷ ایفاء کردند. این به‌چوچه واقعیت ندارد که انقلاب ۵۷ از همان ابتدا بازپچه دست آخوندهای مرتجع شد و رهبریش بدست خمینی افتاد. بر سر اینکه انقلاب به کدام سو برود و چه سرنوشتی پیدا کند، کشمکش حادی میان نیروهای انقلابی و کمونیستی از یکسو با آخوندهای مرتجع از سوی دیگر در جریان بود. یعنی از قبل تعیین و مقدر نشده بود که آن انقلاب اینطور پیش برود و به پیروزی ضد انقلاب جدید و استقرار رژیم مرتجع اسلامی منجر شود. (۲) نیروهای انقلابی و کمونیستی هر چند در اقلیت بودند اما فعالیتهای شان چشمگیر بود. کشمکشهای نسل ما با آخوندهای مرتجع پس از سرنگونی شاه هم ادامه یافت. جامعه ایران تا سال ۶۰ صحنه مقاومت حاد و سراسری بخش بزرگی از مردم و همه نیروهای انقلابی بود که با تمام قوا می کوشیدند از تثبیت قدرت آخوندها جلوگیری کنند. این مبارزه تا سال ۶۷ در گوشه و کنار کشور و مشخصا در کردستان انقلابی ادامه یافت. اگر تاریخ واقعی انقلاب ۵۷ و سالهای بعد از انقلاب را ورق بزیند شاهد حضور و تلاش نیروهای انقلابی و کمونیستی در تظاهراتهای حق طلبانه توده ای، در نبردهای خونین خیابانی، در اعتصابات گسترده کارگری، در قیام متهورانه و مسلحانه ۲۲ بهمن ۵۷، در مبارزات دهقانی، در مبارزات دانشجویی، در مبارزات علیه حجاب اجباری، در شوراها و ترکمن صحرا، در بنکه های کردستان، در مقاومت قهرمانانه مردم سندج و دیگر شهرها و روستاهای کردستان و... خواهید بود. نسل انقلابی ما چه در سال ۵۷ و چه بعد از آن قهرمانانه جنگید و صحنه های حماسی آفرید که یک نمونه برجسته آن قیام مسلحانه سربداران در پنجم بهمن سال ۱۳۶۰ در شهر آمل است.

نسل ما تلاش خود را کرد که انقلاب مردم مسیری دیگری را طی نماید اما واقعیت این است که همه چیز دست ما نبود، به اندازه کافی قوی نبودیم و برای آن تحولات عظیم و پیچیده آمادگی نداشتیم. وقتی می گوییم همه چیز دست ما نبود یعنی اینکه نیروهای سیاسی اجتماعی قویتری در صحنه عمل بودند و برای ما محدودیتهایی بوجود می آوردند که نتوانیم انقلاب را عمق ببخشیم و سمت و سوی درستی به آن بدهیم. یکی دیگر از واقعیات تاریخی که جمهوری اسلامی همیشه سعی دارد پنهانش کند اینست که امپریالیستها، سران ارتش شاه و دار و دسته خمینی همگی بدنبال آن بودند که خیلی زود سر و ته قضیه انقلاب را به هم آورند. همه آنها تلاش کردند و سازشی را میان خمینی و بعضی از سران ارتش ترتیب دادند تا ارگانهای اساسی قدرت - منجمله ارتش - را حفظ کنند. همه آنها با تمام قوا می خواستند که تحت را بدون تاج نگهدارند. در واقع امپریالیستها و طبقات حاکمه، شاه را قربانی کردند تا اساس نظام را حفظ کنند. با این کار، فرصت انقلابی مهمی را از مردم دزدیدند و نگذاشتند یک راه حل واقعا انقلابی شکل بگیرد. این یکی از مهمترین تدابیری بود که ابتکار عمل را از دست نیروهای انقلابی خارج کرد.

برق پیروزی سریع چشم همه را گرفت و آچمزسان کرد.

یک مسئله مهم دیگر، تاثیر و تداخل اوضاع بین المللی با اوضاع ایران بود که باعث پیچیدگی بیش از پیش صحنه انقلاب شده بود. در آن دوره امپریالیسم آمریکا و شوروی سوسیال امپریالیستی که شدیداً با هم در رقابت بودند، حرکات یکدیگر در عرصه ایران را چارچشمی زیر نظر داشتند و همین باعث می شد که نتوانند دست به اقدامات پر خطر و لجام گسیخته بزنند. این وضعیت، فضای نسبتاً مناسبی برای رشد سریع انقلاب بوجود آورده بود. در عین حال همین رقابت، آمریکا را واداشت که هر چه سریعتر تکلیف رژیم شاه را روشن کند تا شوروی نتواند با استفاده از بحران سیاسی حاکم بر جامعه، جا پایش را در ایران محکم کند. این را هم باید گفت که سابقه سوسیالیستی شوروی و چهره ضد آمریکائیش، موجب شده بود بعضی از نیروهای انقلابی نسبت به ماهیت و اهداف این دولت توهم داشته باشند و در وجودش یک پشتیبان موثر و حامی قدرتمند را جستجو کنند. این توهم یکی از موانع مهم در راه متحد شدن نیروهای انقلابی و ایجاد یک قطب انقلابی قوی بود. شاید بتوان گفت که خیانتهای حزب معلوم الحالی چون حزب توده تاثیر چندانی بر روند مبارزات مردم نداشت، اما توهم و سرانجام سر فرود آوردن جریانهای مانند سازمان چریکهای فدائی خلق در مقابل شوروی و سپس حمایت آشکار و بی پرده اکثریت این سازمان از رژیم خمینی ضربات جبران ناپذیری به انقلاب مردم زد.

اینگونه مسائل، توان نسل ما را محدود کرده بود. منظور صرفاً توان کمی ما نیست. نقاط ضعف کیفی موجود بود. اگر چه ما نسلی آرمانخواه بودیم و برای آینده ای متفاوت مبارزه می کردیم، اما درک روشنی از آنچه که می خواستیم بدست آوریم نداشتیم. بر سر اینکه چگونه و با چه روشی باید آینده را ساخت روشن نبودیم. نه تجربه داشتیم و نه چشمان ما به اندازه کافی باز بود. همین باعث می شد که در مقابل نیروهای مرتجعی چون خمینی ضربه پذیر باشیم. درک روشنی از اهداف و ابزار ضروری برای دستیابی به آن نداشتیم، شناخت کافی از دوستان و دشمنان انقلاب و متحدان دور و نزدیک طبقه کارگر نداشتیم. نتیجتاً به دنباله روی از وقایع آنروز دچار شدیم و نتوانستیم راه مستقلی برای مردم ترسیم کنیم. ما بدون نقشه و تشکیلی که منطبق بر آگاهی علمی و متکی بر تجارب مبارزاتی طبقه کارگر و خلقهای جهان و ایران باشد، بدون داشتن رهبران و سازماندهندگان با تجربه پا به میدان انقلاب گذاشتیم. (بویژه آنکه جنبش کمونیستی ایران و جهان در آن دوران به خاطر سرنگون شدن پرولتاریا در چین و نابود شدن سوسیالیسم در بحران عمیقی بسر می برد). این ضعفها نمی گذاشت که وظایفمان را به شایسته ترین وجه ممکن انجام دهیم. ما نتوانستیم در دل تحولات انقلابی ۵۷ یک حزب کمونیست واقعی و ارتش انقلابی را سازمان دهیم. ما رزم انقلابی را تمرین کردیم. اما در میدان دیگران و آغشته به

دنباله روی و خطاهای معین. از این رو انقلاب ۵۷ علیرغم آنکه یک حرکت اصیل و خودجوش توده ای بود ولی از زاویه کمونیستها، حتی تمرین یک انقلاب اجتماعی نبود. (۳) انقلابی که در راس آن آگاهی انقلابی و کمونیستی نباشد، قادر نیست گامی درجهت تغییر اساسی جامعه بردارد. بدون مردم آگاه، جامعه ای نوین نتوان ساخت. نتیجه غلبه «رهبرانی» - همچون خمینی - که بر جهل و ناآگاهی توده ها تکیه می کنند و آن را دامن می زنند، چیزی جز عقب گرد هولناک جامعه نخواهد بود. این اولین و پایه ای ترین درس انقلاب ۵۷ است. اما،

## آخوندها کی بودند و چگونه قدرت یافتند؟

دفاع آخوندها از انقلاب ۵۷ ربطی به دفاع آنها از انقلاب مردم و خواستههای مردم نداشته و ندارد. آنان از همان ابتدا با خواستههای اساسی مردم به مخالفت پرداختند و از همان فردای بقدرت رسیدنشان علیه مردم شمشیر کشیدند. آنها فقط به این دلیل از انقلاب ۵۷ دفاع می کنند چون که از طریق آن به قدرت رسیده اند.

تاریخ، روحانیت در ایران همواره یاور سلطنت و یکی از ستونهای اصلی نظم کهنه و ارتجاعی بود. حتی زمانی که پس از اصلاحات ارضی شاه - آمریکا دست آخوندها از قدرت سیاسی کوتاه شد و برخی امتیازات فئودالی آنان کاسته شد، باز هم تحت حمایت دربار سلطنتی قرار داشتند. روحانیت تنها نهادی بود که شاه آنان را از مالیات معاف کرده بود. تنها نهادی بود که ساواک امکانات در اختیارشان می گذاشت تا آزادانه علیه کمونیسم تبلیغ کنند و عقاید کهنه و ارتجاعی خود را به خورد مردم دهند. تنها نهاد 'غیر حکومتی' بود که حق داشت شبکه عنکبوتی تشکیلات خود (یعنی مساجد) را آزادانه تا دورافتاده ترین شهرها و روستاها پهن کند. اکثریت آخوندها دعاگو و ثناگوی شاه بودند و زمانی قیل و قال مخالفشان شنیده می شد که دربار منافع یا امتیازاتی را از آنان سلب می کرد و پا روی دوشان می گذاشت. علت مخالف خوانی های بعدی امثال خمینی در مقابل شاه نیز همین بود. خمینی همان کسی بود که در کودتای ۲۸ مرداد بعنوان نوجه آیت الله کاشانی، دعای خیرش را نثار کودتاچیان آمریکایی می کرد. (۴)

وقتی که انقلاب ۵۷ شروع شد، روحانیت اساساً نقش کنترل و مهار حرکت مردم و مقابله با نفوذ نیروهای انقلابی و کمونیستی را بعهده گرفت. اکثریت پایه های روحانیت و خمینی درجریان انقلاب ۵۷ - همان کسانی که بعدها در راس کمیته ها و سپاه پاسداران قرار گرفتند - فرصت طلبان نان به نرخ روزخوری بودند که نشانه های قدرت و پول را در هواداری از آیت الله ها دیدند. بسیاری از آنان ریاکاران حقه بازی بودند که تا زمانی که مطمئن نشدند شاه رفتنی است حتی از شرکت در تظاهراتهای خیابانی طفره می رفتند.

باشد، باید حزبی انقلابی موجود باشد.» خوشبختانه ما با اتکا به تجربه و فشرده کردن توانایی هایی که حاصل نبردهای بزرگ نسل قبل بود توانستیم یک حزب انقلابی کمونیستی را ایجاد کنیم. (۶) یک حزب انترناسیونالیست که متکی بر تجارب انقلابی مردم ایران و جهان است. حزبی که می داند چه می خواهد و چگونه می تواند آنها را بدست آورد. اینکه نسل ما و نسل شما بتواند از بیراهه های رفته و شکستهای قابل اجتناب احتراز کند و نگذارد تجارب منفی گذشته تکرار شود منوط به آن است که چقدر برنامه و سیاست این حزب در میان مردم بویژه نسل جوان فراگیر شود. فراگیر شدن یا نشدن این برنامه و سیاست، دو نتیجه متفاوت در پی خواهد داشت: یا باز هم برج و باروی نظم کهن فقط به لرزه در خواهد آمد، و یا اینبار دروازه های نوینی بسوی آزادی گشوده خواهد شد. یا باز هم مردم کورکورانه خواهند جنگید، و یا اینبار با سری افزاشته و چشمانی باز، دوخته شده به افق آینده و آماده برای پیروز شدن به میدان خواهند رفت.

اینکه در پی مبارزات آینده ما و شما، نه از تاج نشانی بماند نه از تخت، نه از عمامه اثری بماند و نه از منبر، اینکه حقیقتا پایه های یک جامعه نوین و انقلابی ریخته شود بر می گردد به انتخاب آگاهانه امروز شما. انتخاب آن شیوه زندگی که تنها شیوه شایسته برگزیدن است، یعنی کار کردن و فعال بودن در راه انقلاب. یعنی زندگی خود را وقف منافع اکثریت مردم ایران و جهان کردن. در صورتی که شما چنین کنید جامعه ما برای نخستین بار به نسلی دست خواهد یافت که شکست را شکست خواهد داد. ■

### توضیحات

۱- برای بحث بیشتر در مورد دلایل انقلاب ایران رجوع شود به مقاله «ایران شکل گیری حلقه ضعیف» مندرج در مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره دو، سال ۱۳۶۴ و همچنین جزوه «با سلاح نقد، جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)»

۲- برای نمونه رجوع شود به مقاله ای در مورد جمع بندی از حکومت مردمی آمل طی دوران انقلاب ۵۷ بنام «نگاهی به یک تجربه و ابتکار عمل انقلابی» مندرج در حقیقت دوره دوم، شماره ۱۴ اسفند ۶۷ ویژه دهمین سالگرد انقلاب ایران. این مقاله در سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بخش موضوعات - تجارب تاریخی قابل دسترس است.

۳- برای بحث بیشتر رجوع شود به مقاله «پرولتاریا و آموزه های انقلاب ۵۷» مندرج در حقیقت دوره دوم، شماره ۱۴ اسفند ۶۷ ویژه دهمین سالگرد انقلاب ایران. این مقاله در سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) بخش موضوعات - تجارب تاریخی قابل دسترس است.

۴- برای بحث بیشتر در مورد ماهیت طبقاتی خمینی رجوع شود به جزوه «با سلاح نقد، جمع بندی از گذشته اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)»

۵- رجوع شود به مقاله ای در نقد کتاب خاطرات ژنرال آمریکایی هوپز مندرج در مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۹ سال ۱۳۶۶

۶- برای آشنایی با خط مشی و اهداف درازمدت و کوتاه مدت حزب ما رجوع شود به برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست). این برنامه در تارنمای حزب قابل دسترس است.

پای ستمدیدگان دوباره محکم خواهد شد. تجربه تلخ انقلاب ۵۷ این آموزه لنین را گوشزد می کند که «اگر توده های تحت استثمار یاد نگیرند که در پس هر حرف، برنامه و شعار، منافع طبقاتی معینی را جستجو کنند، قربانی جهالت خود خواهند شد.» این مهمترین درس انقلاب ۵۷ است. بیست و پنج سال از آن انقلاب می گذرد و امروز و همیشه:

### فقط انقلاب چاره کار است!

آن تضادهای جامعه که محرک انقلاب ۵۷ بود نه تنها حل نشده بلکه کیفیتا تشدید یافته اند. آنهم در شرایطی که جمهوری اسلامی کاملا فاقد مشروعیت سیاسی است و حربه اسلام نیز دیگر کارایی خود را در فریب مردم از دست داده است. امروز که جمهوری اسلامی از همه سو در محاصره قرار دارد، نیروهای سیاسی سازشکار و ارتجاعی شما را خطاب قرار می دهند که مبدا اشتباه نسل قبل را تکرار کنید و بفکر انقلاب کردن بیفتید. آنان تحت عناوین گوناگون تمامی ضعفهای انقلاب قبلی را برجسته می کنند تا شما را از براندازی این نظام باز دارند. برخی نیروهای امثال ملی مذهبی ها تا مدتها سعی می کردند مردم را قانع کنند که یک نسل هیچوقت دو بار انقلاب نمی کند. حال که با تولد نسل جدید انقلابی روبرو شده اند نومیدانه ضجه می کنند که انقلاب نتیجه ای جز فروپاشی جامعه ندارد. این حرف را در مورد جامعه ای می زنند که خودشان هم می دانند همه چیزش از هم پاشیده یا در آستانه فروپاشی کامل است.

جامعه ایران آستن تحولات سیاسی بزرگی است. بدون شک اوضاع سیاسی حادثر خواهد شد. نمایندگان طبقات گوناگون، از سنگرهای مختلف خواهند آمد، سینه به سینه شما خواهند ایستاد و از شما خواهند خواست که سمت سو و موضع خود را روشن کنید. دیگر برای شما نه امکان پا پس کشیدن و شانه خالی کردن است و نه توان فرار. سر خود را زیر برف نمی توانید بکنید، تخدیر و عرفان و الکی خوش بودن هم بکارتان نخواهد آمد. شما باید آگاهانه انتخاب کنید.

از آینده نمی توان گریخت، از آینده رو نمی توان گرفت، اما آینده هرگز به معنی سرنوشت از پیش تعیین شده و قضا و قدر نیست. آینده را می توان ساخت. برای اینکار باید بپاخاست، به میدان مبارزه آمد و آگاهانه جنگید و آینده را منطبق بر منافع خود شکل داد. اگر می خواهید رها شوید و از اعماق بیرون آید باید همان کاری را کنید که همه ما باید انجام دهیم. هیچکس منجی ما نخواهد شد. رهائی از زنجیر بردگی کار آسانی نیست و هیچکس رهایی را به ما نخواهد بخشید یا ارزان نخواهد فروخت. کار فقط بدست خود ما میسر است. با یک انقلاب آگاهانه، انقلابی که نیازمند عزم و فداکاری و تلاش سازمان یافته است.

انقلاب یک فن است، فنی که نیازمند ایدئولوژی تا به آخر انقلابی، سیاست صحیح و دور اندیشی تاریخی است. همانطور که مائو بزرگترین انقلابی قرن بیستم گفته: «اگر قرار است انقلابی در کار

زمانیکه انقلاب گسترش یافت و دیگر شاه قادر به سرکوب انقلاب و نجات دولت خود نبود، امپریالیستها راه را برای قدرت گیری روحانیت گشودند. در دی ماه ۵۷ امپریالیستهای اروپائی و آمریکائی در کنفرانس گودالوپ توافق کردند که شاه برود و خمینی بیاید. از آن پس بود که «حرف روحانیت به کرسی نشست» و آنان شروع کردند به چیدن ثمرات انقلاب. امپریالیسم آمریکا افرادی چون ژنرال هوپز را مامور سر و سامان دادن سازش تاریخی میان روحانیت و ارتش کرد. دولت انتقالی بختیار تشکیل شد، شاه فرار کرد و زمینه انتقال ماشین دولتی به روحانیون فراهم شد. شرط سازش این بود که ائتلاف تحت رهبری خمینی بتواند بحران انقلابی را مهار، توده های انقلابی را سرکوب، دستگاه دولتی ضربه خورده را ترمیم و تقویت، و جریان یابی نفت به بازار جهانی را تضمین کند. (۵)

در روزهای توفانی بهمن ۵۷ این سازش بزرگ تاریخی در پشت درهای بسته در جریان بود. اتفاقی نبود که خمینی در آغاز قیام مردم تهران در روزهای ۱۹ و ۲۰ بهمن و حمله دلاورانه جوانان انقلابی به کلانتری ها و پادگانها، بیانیه صادر کرد که «من فرمان جهاد نداده ام». و صد البته اتفاقی نبود که از فردای قیام، رژیم اسلامی شروع به خلع سلاح مردمی کرد که پادگان های ارتش آمریکایی شاه را تسخیر کرده بودند.

البته در این میان نیروهای ملی مذهبی از جان و دل مایه گذاشتند و خمینی را تقویت کردند. در آن سازش بزرگ تاریخی، نقش محلل بعهدده همین جریان نهضت آزادی بود. آنان که در بین مردم بعنوان نیروهای ملی و مبارز ضد شاه شهرت داشتند و به اصطلاح وجیه المله بودند، اعتبار خود را پشتوانه خمینی قرار دادند و به گسترش نفوذ وی یاری رساندند. آخوندهای مکلا و دانشگاه دیده ای چون بازرگان و شرکاء که همیشه از خیزش انقلابی مردم وحشت داشتند سراسیمه و فرصت طلبانه زیر پرچم خمینی خزیدند، دولت محلل برایش تشکیل دادند تا قدرتش تثبیت شود، و عمامه و منبر به جای تاج و تخت شاهی بنشیند.

انقلاب ۵۷ نشان داد با بیای تشدید بحران انقلابی، نیروهای گوناگون طبقاتی فعالتر می شوند و به تبلیغ و سازماندهی نیرو می پردازند. قشرها و طبقات مرفه تر - حتی طبقات ارتجاعی حاکم یا بیرون از حاکمیت - سعی می کنند به هر طریق که شده انقلاب را مهار و کنترل، و موقعیت ممتاز خود را حفظ کنند. آنان اهداف و برنامه های خود را اهداف و برنامه تمام مردم وانمود می کنند و همانطور که دیدیم مثل دار و دسته خمینی با شعارهایی نظیر «وحدت کلمه» و «بحث بعد از مرگ شاه» می کوشند مانع از طرح خواستهای اساسی، کارگران، دهقانان، زنان و جوانان و ملل ستم دیده شوند. اگر «وحدت کلمه» ارتجاعی آنان برقرار شود و بحثهای اساسی انقلاب به وقت گل نی موکول شود، همانطور که انقلاب ۵۷ نشان داد، مناسبات ارتجاعی حاکم بر جامعه دست نخورده باقی خواهد ماند و زنجیرهای بردگی بر دست و

مردم موضع خود را در مقابل رژیم روشن کرده اند. وظیفه کمونیستها، عناصر انقلابی و مترقی است که آنان را برای انقلاب سازماندهی کنند.

## انتخابات مجلس گندابه اسلامی

اگر عناصر منفوری مانند خامنه ای، رفسنجانی و خاتمی یک حرف درست در عمرشان زده باشند، این است: شرکت مردم در انتخابات برای تحکیم نظام واجب است؛ مهم نیست که چه کسانی را انتخاب می کنند!

اما مردم در این انتخابات شرکت نخواهند کرد و این معضل بزرگ جمهوری اسلامی است. در واقع، بخش وسیعی از مردم نه تنها اشتیاقی به شرکت در انتخابات ندارند، بلکه آرزوی تنبیه کردن این رژیم را در سر می پروراندند.

بازار انتخابات آنچنان کساد است که با هیچ شکل از تزریقات بیرونی تکان نخورده است؛ رد صلاحیت کاندیداها، راه انداختن شایعه که جناح راست می خواهد کودتا کند، تحصن نمایندگان مجلس و تظاهرات های تهدید آمیز ملاحی قم علیه مجلسی های متحصن، هیچکدام تکانی به این کساد نداده است. مردم با بی تفاوتی و تمسخر به این بازیها می نگرند و این بسیار خوبست.

جناح های مختلف حکومت چندان زحمتی برای تبلیغ برنامه هایشان نمی کشند. زد و بندهای مافیائی پشت پرده (که خودشان اسمش را می گذارند «تعامل میان جناحها»)، تهدید مردم در مورد عواقب شرکت نکردن در انتخابات و پخش شایعه در مورد باطل شدن کوپن ها در صورت نبودن مهر انتخابات در شناسنامه ها، اجیر کردن اوباش محلی برای جمع کردن مردم پای صندوقهای رای؛ اینهاست فعالیتهای انتخاباتی اصلی هر دو جناح. با این وصف بازار خیلی کساد است.

### انقلاب مخملی

جناح به اصطلاح «اصلاح طلب» یا «دوم خردادی» حتا تلاش نمی کند به روال همیشگی وعده های دروغین بدهد. اینان امیدی ندارند که مردم دروغ و دغلسان را بخردند و یکبار دیگر شیفته وار بدنبال شنبه بازیشان بیفتند و از طریق «مشارکت انتخاباتی» بر بدن پوسیده جمهوری اسلامی روحی تازه بدمند. اما بهر حال حداکثر تلاش خود را برای کشیدن مردم به پای صندوقهای رای می کنند. اینان که از هر واقعه ای برای زدن یک طرفند سیاسی و گیج کردن توده های مردم استفاده می کنند، مسئله رد صلاحیتهای کاندیداها خود توسط شورای نگهبان را بهانه قرار داده و دست به تحصن در مجلس زده اند. این ترفندشان تیری در تاریکی است که شاید اینطور دل مردم را به رحم بیاورند و آنان را راضی به شرکت در انتخابات کنند. دوم خردادی ها کوشیده اند از رد صلاحیت کاندیداها استفاده کرده، این شایعه را تقویت کنند که جناح راست می خواهد از طریق گرفتن اکثریت مجلس، کودتا کند. اما مردم بدرستی می گویند، اصولا جناح راست چه نیازی به کودتا دارد؟!

## نقش انتخابات در گمراه کردن مردم



### گزیده هائی از سخنان باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا

نقش انتخابات در رابطه با توده های مردم در درجه اول آنست که آنان را به دام ماشین حاکمیت بورژوازی و دستگاه سیاسی آن می کشاند. همانطور که در کتاب «دموکراسی، آیا بشر به چیزی عالتر از این نمی تواند دست یابد؟» در این باره گفتم:

انتخابات ها توسط بورژوازی کنترل می شوند؛ هیچ یک از تصمیم های مهم در هیچ موردی، توسط انتخابات انجام نمی شود. انتخابات ها عمدتا برای این منظور هستند که برای نظام، سیاستها و اعمال طبقات حاکمه مشروعیت ایجاد کنند، و این تصویر ساخته شود که نظام «مشروعیت مردمی» دارد. انتخابات عمدتا برای آن است که دولت از طریق آن فعالیت سیاسی توده های مردم را کنترل کرده و بداخل کانال مورد نظر خود سوق دهد... پروسه انتخاباتی، مناسبات طبقاتی (و تخصص طبقاتی) درون جامعه را می پوشاند؛ پروسه انتخاباتی نهادی است که مردم را فرد فرد و جدا از هم به مشارکت سیاسی برای تقویت نظم موجود می کشاند. این پروسه نه تنها مردم را به افراد مجزا و تک افتاده از یکدیگر تبدیل می کند بلکه همچنین آنان را به لحاظ سیاسی به وضع پاسیو می راند و جوهر مشارکت سیاسی را در این انفعال فردی تعریف می کند؛ یعنی که افراد بطور تک به تک، به تائید این یا آن انتخاب می پردازند؛ و همه انتخابها از قبل توسط قدرت فعالی که در بالای سر این افراد مجزا از هم («شهروندان») نشسته، فرموله و تعریف شده اند. (ص ۶۸ و ۷۰)

انتخابات در جامعه بورژوازی روشی است که توسط آن طبقه حاکمه برای خود «مشروعیت» تولید می کند و در همان حال انحصار بر قدرت را حفظ می کند. و این انحصار، بیش از هر جا در انحصار بر نیروی مسلح (نیروی مسلح «مشروع») تجلی می یابد. انتخابات یک روش و ساز و کاری است که توسط آن دولت طبقات حاکم در میان توده های مردم این توهم را می آفریند که گویا مردم در امور دولتی دخالت دارند و بر آن تاثیر تعیین کننده ای می گذارند. مشاطه گران بورژوازی... می گویند این درست است که دولت تحت سلطه قشر ممتاز است اما تا زمانی که در میان این قشر ممتاز (الیت) گروه های مختلف هستند که با هم رقابت می کنند، توده ها از

جدا از اینها، جناح «اصلاح طلب» به انتخابات مجلس و هیاهوهای حول و حوش آن، بعنوان تدارکی برای اوضاع بعد از انتخابات می نگرند. (۱) و مشخصا خود را برای بعد از انتخابات آماده می کند. تحصن نمایندگان مجلس، شبیه زمینه چینی برای یک «انقلاب مخملی» است. «انقلاب مخملی» الگوئی است که حکام بحران زده کشورهای اروپای شرقی و جمهوری های شوروی سابق، برای بیرون آمدن از بحران مشروعیت اتخاذ می کنند. آخرین مدلش در گرجستان رخ داد. (۲) روند «انقلاب مخملی» این طور است که به اصطلاح «جناح مغلوب و مغضوب» رژیم دست به تحصن یا تظاهرات در مقابل مجلس می زند، یک عده از طبقات میانی مرفه هم به یاریشان می شتابند و رژیم را ساقط و رهبری که بظاهر «جدید» است انتخاب می کنند. در این میان نیروهای نظامی هم بطرز شگفت آوری «مترقی» شده و از این «انقلاب مخملی» حمایت می کنند. از دماغ هیچیک از سران حکومت که سالها جنایت و تبهکاری کرده اند خون هم نمی آید. بعد هم اگر قدرتهای بزرگ (اول آمریکا و بعد سازمان ملل و بعد اروپا) برایشان تبریک و تهنیت فرستادند یعنی اینکه واقعا «انقلاب» بوده و اگر نفرستادند یعنی اینکه نبوده. (۲) اینکه چنین چیزی در ایران شدنی است یا نه (یعنی اینکه پیامهای تهنیت خواهد آمد یا نه؟! ) موضوع بحث جداگانه ایست. مسئله این است که جناح اصلاح طلب که خود را خبره و متخصص به صحنه آوردن شعبده های سیاسی و بازی دادن مردم می داند، می خواهد تا آخرین حد ممکن برای در قدرت ماندن تلاش کند. در تمامی سناریوهائی که برای حل بحران مشروعیت رژیم اتخاذ می کند هیچ جائی برای حرکت مستقل و خودرایی توده های مردم نیست. اینان حتا «متحدین» ملی مذهبی خود را با تهدیدهای امنیتی می ترسانند که مبادا چنین کنید. مثلا، با شنیدن «زمزمه تحریم» از سوی ملی مذهبی ها علنا شروع به تشر زدن به ملی مذهبی ها کردند بطوریکه اگر کسی ملی مذهبی ها را شناسد فکر می کند که از زبانشان «زمزمه» قیام مسلحانه علیه رژیم جمهوری اسلامی به گوش رسیده است و نه «زمزمه تحریم». (۳)

کساد بازار انتخابات (یعنی تصمیم گیری توده های مردم به شرکت نکردن در انتخابات) میان خود جناح اصلاح طلب نیز انشعاب انداخته است. برای اولین بار کسانی از درون خود رژیم، اعلام کردند که در انتخابات شرکت نمی کنند. مشخصا دفتر تحکیم وحدت که بازوی دانشجویی حکومت است پس از آخرین اجلاس خود اعلام کرد در این انتخابات شرکت نمی کند. البته اگر دفتر تحکیم وحدت این سیاست را اتخاذ نمی کرد کاملا به

مضحکه و اسباب تمسخر توده دانشجویانی تبدیل می شد که بطور قطع این انتخابات را تحریم کرده اند. اما این تحریم نشانه یک واقعیت دیگر هم هست؛ این انعکاس نوعی تجزیه جدید در صفوف اصلاح طلبان حکومتی است که بی ارتباط با گرایشات آمریکائی آشکار در صفوف دفتر تحکیم وحدت نیست. اما جالب است که سران اصلاح طلب که «زمزمه های تحریم» ملی مذهبی ها را محکوم می کنند، به دفتر تحکیمی ها کاری ندارند. علتش این است که سیاست دفتر تحکیمی ها یک سیاست خودسرانه و جدا از سیاست ریزی های کلان و خرد جناح اصلاح طلب نیست. اصلاح طلبان عافیت جو این جاده را نیز می خواهند برای خود باز نگاه دارند که اگر روزی لازم شد از اینکه بخشی از آنها انتخابات را تحریم کرده بودند بعنوان اعتبار سیاسی سود بجویند و بگویند، «ها، سردسته تحریم و انداختن حکومت (یعنی انداختن خودمان) بودیم!»

### ملی مذهبی ها

رفتار ملی مذهبی ها در این انتخابات جالب توجه و آئینه تمام نمای فلاکت سیاسی تاریخی طبقه بورژوازی ملی است. ملی مذهبی ها که همواره عاجزانه از حاکمیت تقاضای شرکت در انتخابات گندابه شورای اسلامی را داشته اند تا افتخار همنشینی با قاتلان حرفه ای، مفتخوران حرفه ای، دروغگوینان و جاعلان حرفه ای را بیابند، این بار بی تصمیمند! اینها که همیشه از حیثیت و آبروی خود مایه می گذاشتند تا کسانی از میان تبهکاران حاکم انتخاب شوند و حکومت مشروعیت کسب کند، این بار نمی دانند چه کنند! تفر بی انتهای مردم از موجودیت این رژیم و هر دو جناح آن واضح و مبرهن است. زلزله بم هم بر آن افزوده است. همین مسئله، شرکت در انتخابات را برای ملی مذهبی ها تبدیل به قماری کرده است که می تواند آبرو و حیثیت سیاسی شان را کاملا بر باد دهد. ملی مذهبی ها همواره از شرکت در انتخابات بعنوان استدلالی برای مخالفت با انقلاب و «اعتقاد به راه مسالمت آمیز» استفاده کرده اند، و بدون آنکه شرم کنند شرکت در انتخابات یک مشت مافیای مسلح را «راه مسالمت آمیز» خوانده اند. اما این بار مجبورند صحبت از بدیهیات کنند که «شرکت نکردن در انتخابات مساوی با انقلابی بودن نیست». واقعا که از کرامات شیخ ما چه عجب! درست است! نه شرکت کردن ملی مذهبی ها جلوی انقلاب را می گیرد و نه شرکت نکردنشان به انقلاب دامن می زند. اینان که در مقابل رژیم همیشه مذبذب و مفلوک و در مقابل مردم و نیروهای مبارز و کمونیست ناصدق و پر رو هستند، بر سر دو راهی گیر کرده اند. اینان که همیشه میان مردم و دشمنان مردم ایستاده اند، نمی دانند چه کنند. دیگر نمی توانند با دشمن متحد شوند و کماکان آبرویی برای خود حفظ کنند. با مردم هم نمی توانند متحد شوند، چون می دانند که مردم از هر فرصتی برای خرد و خاکشیر کردن تمامیت این رژیم استفاده خواهند کرد. بنابراین نمی خواهند در

دادن این فرصت به توده های مردم حتا به اندازه سر سوزن سهم داشته باشند. سحابی در مصاحبه ای، بر سر دوراهی جانکاه ملی مذهبی ها را اینطور شرح می دهد: «اسلحه ی تمام اصلاح طلب های ما، مردم بودند. مردم در انتخابات شوراها نشان دادند که شرکت نمی کنند. ما خودمان خیلی تلاش کردیم... از مردم خواهش کردیم رای دهند... ولی مردم اینکار را نکردند.» (۴)

### قدرت های امپریالیستی و آینده جمهوری اسلامی

اما یک دلیل دیگر اینکه برخی از نیروهای درون حکومت و ملی مذهبی ها در مورد شرکت در این انتخابات ابراز تردید و بی تصمیمی کرده اند در آنست که نمی دانند قدرتهای امپریالیستی تصمیمشان در مورد آینده جمهوری اسلامی چیست. در شرایط افراد کامل رژیم در میان مردم، و بحران سیاسی همه جانبه اش، تمام جناح های رژیم منتظرند که دست نجاتی از «غیب» (یعنی از سوی قدرتهای امپریالیستی) برسد. هر دو جناح، واقعه رد صلاحیت ها و انتخابات را تبدیل به کاتالی برای مذاکره با قدرتهای امپریالیستی کرده اند. خاتمی از سوی کلیت جمهوری اسلامی در مقابل خاویه سولانا (نماینده اتحادیه اروپا) که گفته بود، «انتخابات باید آزاد باشد» جواب داد: «ایران حسن نیت خود را نشان داده است اما اروپا به تعهدات خود در قبال ایران عمل نکرده است.» تعهدات اروپا در قبال ایران، یعنی اینکه قرار بود در مقابل سازشهایی که ایران با قدرتهای اروپائی و آمریکا بر سر امضاء قراردادهای مربوط به نیروهای هسته ای و مسائل عراق و افغانستان و خاورمیانه کرده، آنها هم آینده رژیم را تضمین کنند اما نکرده اند. جناح اصلاح طلب نیز اعلام کرد که مسئله «رد صلاحیت ها» را تبدیل به یک مسئله بین المللی خواهد کرد. یعنی اینکه در پوشش این انتخابات با قدرتهای امپریالیستی وارد مذاکره مستقیم بر سر آینده رژیم می شود.

این انتخابات با شرایطی مصادف شده است که آمریکا و قدرتهای اروپائی و روسیه سخت بر سر اینکه چه سیاستی را باید در مورد جمهوری اسلامی اتخاذ کنند سرشاخند. اروپائی ها که خواهان حفظ همین رژیم از طریق «اصلاح رژیم» هستند، کماکان به وابستگان خود در میان ملی مذهبی ها و رژیم فشار می آورند که انتخابات را تحریم نکنند. و امیدوارند که آمریکا با جمهوری اسلامی از در آشتی در آید و همان سیاستی را که در رابطه با لیبی اتخاذ کرد در مورد جمهوری اسلامی اتخاذ کند. اما آمریکا نیز علیرغم توافقات پنهانی سران جمهوری اسلامی با بخشی از شرط و شروططهایش، بی تصمیم است. زیرا از امضا گذاشتن زیر چک سفید رژیمی که در میان مردم کشورش منفرد و منفور است، تردید دارد. امپریالیسم آمریکا در اینکه رژیم جمهوری اسلامی ایران می تواند برایش نوکری وفادار باشد، شک ندارد. جمهوری اسلامی در افغانستان و عراق همکاری های بی قید و شرطی با آمریکا کرده است و امروز بعنوان

### نقش انتخابات.....

طریق انتخاب این یا آن دسته از طبقات ممتاز می تواند نقش تعیین کننده ایفا کند. حتا افرادی که دارای آرمانهای انقلابی هستند (مثلا مالکوم ایکس) در دام چنین منطقی می افتند. یعنی به دام این استدلال می افتند که گویا ستمدیدگان (مثلا در مورد مالکوم ایکس، خلق ستمدیده سیاه در آمریکا) می توانند از طریق پیرویه انتخاباتی گامهای تعیین کننده ای در راه منافع خود بردارند بشرط آنکه در پیرویه انتخاباتی به صورت یک بلوک، «مستقل» بمانند، و از میان گروه های قشر ممتاز که با هم رقابت می کنند آنهایی را که کاری به نفع ستمدیدگان می کنند با رای خود تشویق کنند و آنهایی را که لطمه می زند با رای ندادن تنبیه کنند. طرز تفکر فوق این واقعیت اساسی را نمی بیند که قدرت دولتی هیچ نیست مگر قدرت نهادینه این یا آن طبقه، دیکتاتوری این یا آن طبقه. و انتخابات ها به این واقعیت اساسی خدمت می کنند. «

### نقش انتخابات در حل تضادهای درون طبقه حاکمه

تا بدانجا که به تضادها و رقابتهای درون طبقه حاکمه مربوط می شود باید گفت که این تضادها از طریق ساز و کارهای درونی طبقه بورژوازی حل و فصل می شوند؛ این تضادها با استفاده از ساز و کارهای دولتی حل و فصل می شوند. اما، در همان حال، ظاهر ماجرا این است که تضادهای درون اقشار حاکم در مقابل مردم «علنی می شوند» و در چارچوب انتخابات مورد مبارزه قرار گرفته و حل و فصل می شوند؛ در نتیجه مردم می توانند از طریق متحد شدن با این جناح و زمانی با آن جناح، بر سیاستهای حاکمیت تاثیر قابل ملاحظه ای بگذارند. این ظاهر مرتبا بازسازی شده و حفظ می شود. این ساز و کار (انتخابات رقابتی) بطور همه جانبه به بورژوازی خدمت می کند؛ اما بخصوص در رابطه با استفاده از قشرهای میانه برای بورژوازی کارساز است. بورژوازی از طریق انتخابات، از این قشرها برای ایجاد نوعی از ثبات اجتماعی استفاده می کند؛ و این اقشار میانی را به مثابه پایگاه خود در میان مردم مورد استفاده قرار می دهد؛ زیرا انتخابات ها یک پیرویه سیاسی را نهادینه می کنند و در این قشرهای میانی این احساس را تولید می کنند که گویا در رابطه با امور دولت و حکومت و جامعه نقشی به آنها داده شده است و به تبع آن، این اقشار احساس می کنند که در تقویت نظام منفعت دارند.

### نقش انتخابات در به دام انداختن پیشاهنگ انقلابی

علاوه بر این، در چارچوب نظام موجود شرکت در انتخابات برای پیشاهنگ انقلابی مثل پا گذاشتن در باتلاق است؛ یا بقولی، آوای اغواگرانه ایست که پیشاهنگ را بسوی دام و در هم شکستن کشتی اش دعوت می کند. بطور نمونه در ال سالوادور و نیکاراگوئه این را دیدیم. در این مبارزات یک پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست - مانوئیست موجود نبود، اما نیروهایی که ادعا می کردند انقلابی و حتا مارکسیست هستند رهبری مبارزات را در دست داشتند.

تدارکی برای در آغوش کشیدن رسمی آمریکا مشغول برقراری رابطه رسمی با مصر است و یک پای شاه اردن در تهران است و یکی در واشنگتن. اما آمریکا بی تصمیم است. زیرا رژیم می خواهد که علاوه بر تردید نکردن در سرکوب مردم، مقداری هم مشروعیت در میان مردم داشته باشد. هر دولتمدار ارتجاعی و امپریالیست می داند که فقط با سرکوب نمی توان بازار هفتاد میلیونی بهره کشی را مهار و کنترل کرد. آمریکا ترجیح می دهد با قربانی کردن برخی از باندهای هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و با وارد کردن نیروهای سلطنت طلب به درون هیئت حاکمه، دولت طبقات ارتجاعی در ایران را ترمیم و حفظ کند. تنشهای اصلی میان آمریکا و جمهوری اسلامی، اکنون، بر سر این مسئله است. بعلاوه، رقابتهای میان آمریکا با اتحادیه اروپا بر سر ایران و آینده ایران، یک دلیل دیگر بی تصمیمی آمریکاست. رقابتهای میان امپریالیستها، در کشمکش های پشت پرده درون هیئت حاکمه ایران نیز تاثیر می گذارد.

اهمیت این انتخابات برای هر دو جناح رژیم عمدتا از منظر جلب نظر قدرتهای امپریالیستی و تاثیر گذاری بر تصمیم گیری آنها در مورد آینده رژیمشان است. برای هیچکدام از جناحهای این رژیم مناسبتشان با مردم، سرسوزنی اهمیت ندارد. آنها حتا برای ملی مذهبی ها پیشیزی ارزش قائل نیستند. آنها فقط می خواهند به قدرتهای امپریالیستی نشان دهند که هنوز قادرند مردم را مهار کنند و بازی دهند و جریان یابی نفت و مافوق سودهای افسانه ای را به جیبهای آنان تضمین کنند.

## جبهه مردم باید برای انقلاب سازمان یابد

نقشه ها و برنامه های طبقات ارتجاعی و بورژوازی و امپریالیستی برای ایران روشن است. طبقه کارگر نیز باید تحت رهبری پیشاهنگان کمونیستش حرف خود را بزند؛ باید جسورانه و با صدای بلند حرفش را به گوش توده های زحمتکش، بخصوص جوانان، برساند.

تمام جریانات و عناصر شناخته شده هنری و ادبی که تا کنون با شرکت در انتخاباتهای این رژیم به آن جانی می دادند بهتر است از شرکت در این رذالت سیاسی خودداری کنند. نتیجه انتخاباتها (همه انتخاباتها) از قبل، توسط دولت و در زد و بندهای میان جناحهای آن، تعیین می شود. در واقع هیچ انتخاباتی بدون آنکه نتایجش از قبل معلوم باشد انجام نمی شود. این مسئله در جمهوری اسلامی پر واضح است و هیچیک از سران حکومت آنرا پنهان نمی کند. همه کسانی که در این بازیها شرکت می کردند، باید بدانند که در پشت پرده، توطئه چینی های سیاسی و زد و بندهای غیر قابل تصور میان دو جناح و میان رژیم و قدرتهای امپریالیستی در جریان است تا زمینه های تحکیم دولت طبقات ارتجاعی در ایران را از طریق شکل دادن به یک رژیم ارتجاعی «جدید» آماده کنند. رژیمی که حداکثر ساختارهای نظام

جمهوری اسلامی را حفظ کند (عمدتا نیروهای مسلح و امنیتی را حفظ کند) ولی در آن تفاوتها و تغییراتی هم باشد که بتواند یک «رژیم جدید» بنظر آید و مردم را گول بزند. یعنی تکرار تجربه ۲۵ سال پیش!

اینهائید حقایق مربوط به انتخابات. تمام این حقایق سیاسی یکبار دیگر نشان میدهد که قدرتهای جدا از مردم و بی نهایت بیگانه نسبت به مردم و نیازها و آمال آنها در مورد انتخابات و نتایج آن تصمیم می گیرند. و این یک دلیل دیگر است که چرا توده های مردم باید خود را از جنبره خرفت کننده و اسارت بار انتخابات بیرون بکشند تا بتوانند آینده خود را با دست یافتن به آگاهی انقلابی، بدست خودشان رقم زنند. رژیم های ارتجاعی از طریق انتخابات مردم را بازی می دهند به این صورت که گویا مردم با شرکت در انتخابات، در سرنوشت کشور «مشارکت سیاسی» می کنند. این یکی از بزرگترین دروغهای سیاسی قرن بیست و یک است. انتخابات، تمایلات سیاسی و اشتیاق مردم به اینکه در سرنوشت خود و کشورشان دخالت کنند را بصورت مصنوعی و دروغین ارضاء می کند. کارکرد انتخابات آن است که ظاهر «فعال» و «دخالنگر» به مردم می دهد اما در واقع آنها را در تحولات سیاسی کشور منفعل و ناظر می کند. کارکرد انتخابات آن است که مانع از آن می شود که مردم دور هم جمع شوند، حزبی درست کنند، فعال حزبی شوند و بطور جمعی برای منافع خود بجنگند. چون انتخابات یک عمل فردی است که افراد روزی از روزها پای صندوقهای رای می روند، امضاء خود را پای یکی از مهره های حکومت می گذارند و بعد بسر کار و زندگی روزمره و خرد کننده و تکراری شان باز می گردند. مردم موضع خود را در مقابل این رژیم و هر دو جناحش روشن کرده اند. اما این موضع روشن و یا تحریم کامل انتخابات مجلس مساوی با انقلاب نیست. همانطور که تجربه ۲۵ سال پیش نشان داد انقلاب به این سادگی ها نیست. آن تجربه نشان داد که دارودسته های ارتجاعی خیلی راحت می توانند بر گرده ی مردمی که خشمگین و ناراضی اند اما آگاهی سیاسی انقلابی و رهبری انقلابی ندارند، سوار شوند و به قدرت برسند. برای یک انقلاب واقعی باید یک رهبری واقعا انقلابی داشت که هیچ قدرتی نتواند آن را بخرد و فاسد کند. فقط یک حزب کمونیست می تواند یک چنین رهبری انقلابی باشد. برای پیروزی انقلاب، توده های مردم نیاز به سازمان مسلح خود دارند. چون ستون فقرات دشمن نیروی مسلح آن است. اما فقط یک رهبری انقلابی می تواند چنین نیروی را سازمان دهد. انقلاب نیازمند یک ایدئولوژی واقعا رهائی بخش است. باید جوانان انقلابی را آگاه کرد که این ایدئولوژی رهائی بخش ایدئولوژی کمونیستی است و باید آنرا به میان کارگران و دهقانان فقیر و بی زمین نیز برد و معرفی کرد. فقط ایدئولوژی کمونیستی است که طبقات قدرتمند با هیچ حقه ای نمی توانند از آن برای مقاصد خود استفاده کنند. انقلاب نیازمند آنست که حداقل بخش کوچکی از توده های مردم

## نقش انتخابات.....

در چند سال گذشته (و بطور برجسته پس از فروپاشی شوروی) دیدیم که این نیروها از همان نوع مبارزه مسلحانه ای هم که قبلا درگیرش بودند دست کشیدند و وارد پروسه انتخاباتی بورژوازی شدند. و دیدیم که چگونه این کار آنان را به نابودی کشاند.

... این باتلاقی است که انتظار آن دسته از نیروهای کمونیستی اصیل را که فکر می کنند از طریق شرکت در پروسه انتخاباتی می توانند بر روندهای سیاسی جامعه یا امور دولتی تاثیر بگذارند و شاید بتوانند ازین طریق شرایط را برای دست زدن به مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت پخته و آماده کنند، می کشد....

من نمی گویم که ما بطور اوتوماتیک هر گونه شرکت تاکتیکی کمونیستهای اصیل در این یا آن انتخابات را رد می کنیم. این مسئله ایست که باید از آن تحلیل مشخص از شرایط مشخص کرد. نکته در آنست که در این ماجرا یک قدرت جاذبه قوی موجود است، که مثل کشش باتلاق عمل می کند. این فکر که گویا می توان شرکت منظم و نهادینه شده در پروسه انتخاباتی بورژوازی را به بخشی از استراتژی کلی برای گرفتن قدرت سیاسی از دست بورژوازی تبدیل کرد، یک اشتباه مهلک است و اشتباهی است که تاریخا تاثیرات مرگباری بر روی بسیاری از نیروهایی که حداقل در بدو تولدشان نیروهای کمونیستی اصیل بودند، گذاشته است.

## نقش انتخابات در مشارکت سیاسی توده های مردم

بورژوازی ادعا می کند که جامعه دموکراسی بورژوازی عالیترین شکل جامعه است، و معتقد است که در جامعه دموکراسی بورژوازی طریق اساسی برای مشارکت توده ای، یا طریق اساسی برای مشارکت در سیاست، شرکت در پروسه انتخاباتی است. اما ما بر حسب انقلاب پرولتری و جامعه سوسیالیستی، یک آلترناتیو کاملا متفاوت، مشارکت توده ای به روشی کاملا متفاوت و در سطحی کیفیتر را برسمیت شناخته و بر آن مصریم. ما قبول نمی کنیم که نقش توده ها به شرکت آنان در انتخاباتی از این یا آن نوع تقلیل یابد. نه تنها انتخاباتی از آن نوع که در جامعه بورژوازی موجود است، بلکه هر نوع انتخاباتی. حتا از آن نوع که در جامعه سوسیالیستی می تواند باشد.

کلید مشارکت توده ای در انقلاب پرولتری و جامعه سوسیالیستی عبارتست از بسیج توده های مردم در مبارزه طبقاتی: پیشبرد مبارزه انقلابی برای کسب قدرت، و سپس ادامه انقلاب در جامعه نوین سوسیالیستی، بسوی دست یافتن به هدف نهایی کمونیسم در سطح جهان. شکلهای گوناگونی باید تکامل یابد که این نوع از مشارکت توده ای را تحقق بخشد و بیان آن باشد. این به معنای آن نیست که ما در جامعه سوسیالیستی هیچ نقشی برای انتخابات قائل نیستیم. نقش انتخابات نسبی بوده و تابعی است از مشارکت مردم در ادامه انقلاب از طریق شکلهای گوناگون جنبش توده ای و مبارزه طبقاتی؛ تابعی از کوشش برای بسط سروری و تسلط آنان در تمام عرصه های جامعه، و ارتقاء توانایی و مهارت آنان در زمینه حکومت کردن و دگرگون کردن جامعه. ■

## یادی از یک کارگر کمونیست ★

اخیرا با خبر شدیم که رفیق سینا آرپناهی بطور ناگهانی در اثر بیماری قلبی در اهواز درگذشت. ما درگذشت این رفیق مبارز و کمونیست را به خانواده و یارانش تسلیت می گوئیم. بدون شک زندگی مبارزه جویانه اش همواره در خاطر ما باقی خواهد ماند و آرمانهایش محرک ما در ادامه مبارزته برای جامعه ای نوین و انقلابی خواهد بود. - هیئت تحریریه نشریه حقیقت

### زندگی سرشار از ناگفته هاست

رفیق سینا آرپناهی کارگر شرکت نفت، یکی از پیشروترین و آگاه ترین مبارزین کارگر بود. او در عنفوان جوانی آنگاه که فقط هجده سال داشت و کارآموز شرکت نفت بود، اندیشه مارکسیسم را پذیرفت و تا آخر عمر خود به آن اندیشه وفادار باقی ماند. سینا با درک علمی و انقلابی که از مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم داشت در قالب کار منظم و تشکیلاتی همواره عنصر فعالی در تشکیلات رزم خونین و بعدها اتحادیه کمونیستهای ایران برای پیشبرد مبارزه طبقاتی جاری بود. سینا آرپناهی از همان زمان نو جوانی و جوانی یکی از فعالترین عناصر کارگری در شرکت نفت و در مبارزات کارگران نفت بشمار می آمد. وی روحی ساده و بی آرایش داشت، با صفا و صمیمی بود و مهربان و دوست داشتنی، به همین دلیل محبوب همه کارگران بود. وی جزء اولین کارگرانی بود که قبل از انقلاب ۵۷ به تشکل «مارکسیست - لنینیستهای جنوب» معروف به رزم خونین پیوست. او در قبل از انقلاب در اهواز و گچساران فعالیت می کرد. در دوران انقلاب به همراه کارگران شرکت نفت در مبارزه انقلابی علیه رژیم دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی و حامیان آمریکاییش به منتهی درجه فعال بود. او پس از انقلاب در اهواز به عنوان یکی از محبوبترین و فعالترین عناصر انقلابی وابسته به گروه رزم خونین و اتحادیه کمونیستهای ایران شهرت یافت. او طی سالهای ۶۰ - ۵۷ بعنوان مبلغی آگاه و سازماندهی ورزیده در میان کارگران و بقیه توده های زحمتکش به فعالیت می پرداخت. او یکی از فعالترین کارگران کمونیست شرکت نفت ایران در خوزستان بشمار می رفت. کارگر کمونیست برجسته ای که پس از تهاجم وحشیانه نیروهای ارتجاع حاکم به تشکل های انقلابی و کمونیستی در سال ۶۱ دستگیر شد و حدود ۷ سال در اسارت بود. او در زندان جمهوری اسلامی تحت شدیدترین شکنجه ها و فشارهای روحی قرار گرفت. آثار شکنجه وحشتناک رژیم بر پاهای وی سالها او را درگیر پزشک و بیمارستان کرد. او سربلند از این آزمون ها در سال ۶۷ از زندان آزاد گردید. وی بعد از آزادی به کارهای مختلف زحمتکشی روی آورد و اواخر عمر خود را در یک شرکت خصوصی حمل و نقل با حقوقی اندک با ۳ فرزند و همسر خود زندگی مشقت باری را گذراند. سینا زندگی خود را عاشقانه وقف انقلاب و طبقه کارگر کرد و پس از آزادی از زندان برای اینکه زندگی شرافتمندی برای خود اختیار کند، سختی ها و فشار های گوناگونی را تحمل کرد. سینا تا واپسین لحظات عمر خود هرگز از اصول انقلابی در زندگی شخصی خود خارج نشد. زندگی ساده و بی پیرایه اش بهترین گواه این مدعا بود، سینا در تاریخ دوم دیماه ۱۳۸۲ بعلت عارضه قلبی درگذشت و همسر و سه فرزندش را به یادگار گذاشت.

یادش شاد و راه سرخش پررهرو باد!  
جمعی از رفقا و دوستان سینا آرپناهی

در مورد دوستان و دشمنان خلق آگاهی کامل داشته باشند، و آماده باشند تا راهی سخت و پر پیچ و خم را برای رهائی از نظام ستم و استثمار طی کنند و بقیه را نیز در این راه رهبری کنند. رهبری انقلابی اینطور ساخته می شود. ساختن آن دشوار اما مسئله مرگ و زندگی برای یک انقلاب واقعی است. هیچ انقلابی بدون رهبری انقلابی انجام نمی شود. این حقیقت را توده های مردم بعینه احساس می کنند. برای همین وقتی که برای انجام مهمترین کار این دنیا (یعنی انقلاب کردن) بیا می خیزند، بطور خودبخودی گرایش به قبول رهبری هر حزب مخالفی که در صحنه دم دست است، پیدا می کنند. این خطر بزرگی است. برای مقابله با این خطر، عناصر پیشروی کمونیست باید بر آهنگ تلاشهای خود بیفزایند و حزب را در میان پیشروترین توده ها بسازند و برنامه و استراتژی حزب را در میان این پیشروان فراگیر کنند. عدم شرکت در انتخابات، برای انقلاب کردن، کافی نیست. اما شرکت نکردن در انتخابات، برای ساختن راه انقلابی بسیار مهم است. فعالانه ماهیت انتخاباتها را افشا کردن، فعالانه در هر کوی و برزن دروغ و دغل انتخابات را رو کردن، فعالیتی است مهم برای باز کردن راه تفکر انقلابی و جا انداختن ضرورت انقلاب در میان مردم. تفکر انقلابی یعنی اینکه توده های مردم برای نجات خود منتظر رسیدن دستی از درون حکومت یا از سوی قدرتهای امپریالیستی نباشند بلکه به نیروی خود اتکا کنند و از خود سوال کنند که ما کارگران، ما زنان، ما جوانان، چگونه باید خودمان را سازمان بدهیم، کجا باید خودمان را سازمان بدهیم، دانش خود را از سیاست چگونه بالا ببریم که بتوانیم خودمان را نجات بدهیم. افشای انتخابات و نقش آن در گول زدن توده های مردم، یکی از فعالیتهای مهم برای بالابردن آگاهی توده ها در مورد انقلاب، ضرورت آن و بی فایده بودن هر راه غیر انقلابی است. در اوضاع کنونی، بحث میان مردم باید بروی موضوع «چه نوع انقلابی» می خواهیم و «چگونه» آنرا به ثمر خواهیم رساند، بچرخد. برنامه ها و روشهای غیر انقلابی و این توهم که گویا بدون انقلاب می توان تغییری در وضعیت ۹۰ درصد مردم بوجود آورد، باید افشا و طرد شوند. مردم موضع خود را در مقابل رژیم روشن کرده اند. وظیفه کمونیستها، عناصر انقلابی و مترقی است که آنان را برای انقلاب سازماندهی کنند. ■

### توضیحات

۱- علوی تبار که از رهبران جریان «اصلاح طلب» حکومت جمهوری اسلامی است می گوید: «از موسم انتخابات و فرایندهای مربوط به آن بهره های دیگری نیز می توان برد... در جریان انتخابات می توان زمینه های عینی جبهه ها و ائتلاف های سیاسی جدید را فراهم ساخت...» «حتی به فرض پیش بینی عدم موفقیت، اگر یک برنامه میان مدت تر و بلند مدت تر داشته باشیم می توانیم از موسم انتخابات برای پیشرفت برنامه هایمان استفاده نمائیم». (به نقل از سایت امروز دو شنبه ۱۷ آذر ۱۳۸۲)

وجه کنار گذارده می شوند و منافشان به اشکالی دیگر و پنهان توسط گروههای جدیدی که در راس حاکمیت قرار می گیرند حفظ می شود.

۳- علوی تبار به استدلالاتی ملی مذهبی ها مبنی بر اینکه با انتخابات هیچ چیز تغییر نکرده و نمی کند و با وجود آنکه ملی مذهبی ها به رژیم خدمت کرده اند اما مرتباً توسط ارگانهای امنیتی رژیم سرکوب و حبس شده اند می گوید: «این انسان را متاثر و منفعل می کند، اما آیا این توجیهی برای تسلیم شدن به امواجی است که ما را به مشی قهر و غضب دعوت می کند؟» در مقابل ملی مذهبی ها که می گویند تحریم انتخابات سیاست بهتری است، چون باعث می شود که تمام ارگانها در دست جناح راست یکپارچه شود و تکلیف یکسره شود، علوی تبار تهدید می کند که، «این پاسخ دیالکتیکی و انقلابی است.»

۴- گفت و گو با سحابی مجله آفتاب - آبان ۸۲

۲- آخرین نمونه «انقلاب مخملی» در گرجستان رخ داد. در این واقعه ادوارد شوارنادزه، رئیس دولت گرجستان، سرنگون شد و یک وکیل نیویورکی (گرچی الاصل) که از دوستان نزدیک کاندالوزا رایس (مشاور امنیت ملی کاخ سفید) بجای وی نشست، پیش درآمد این انقلاب مخملی یکرشته تنش ها در مجلس کشور بود. به دعوت این وکیل نیویورکی (در واقع بکمک آمریکا) یک تیم دوازده نفره که متخصص «انقلاب مخملی» هستند از صربستان به گرجستان پرواز کردند و به گرچی ها «یاد دادند» که چگونه تنش ها و تظاهراتهای مجلس را برای انجام انقلاب مخملی پیش ببرند. از سوی دیگر، قدرتها به شوارنادزه گفتند که بهتر است مقاومت نکند و بازنشسته شده و یک زندگی بی دغدغه در اروپا یا روسیه را برای خود انتخاب کند. انتخاب نام «مخملی» برای آنست که در این «انقلابات مخملی» چهره های منفور یا ناکارآمد رژیم به ملایم ترین



## درسهای تاریخی: برای سرکوب انقلاب ۵۷ آمریکا رای به رفتن شاه و آمدن خمینی داد

جمهوری اسلامی، نتیجه یک سازش تاریخی برای سرکوب انقلاب بود. طرفین این سازش، قدرتهای امپریالیستی و ائتلاف ارتجاعی حلقه زده به دور خمینی بودند.

هدف از سازش، حفظ نظام و دستگاه دولتی بود. امپریالیستهای غربی و در راس آنها آمریکا می خواستند منافع اساسی و استراتژیک خود در منطقه و دستگاه عظیمی که برای تامین آن پرورده بودند را از خطر نجات دهند.

جمهوری اسلامی نتیجه غلبه یک رهبری ارتجاعی بر یک انقلاب اصیل توده ای بود. موفقیت این جریان ارتجاعی توسط یک رشته عوامل اقتصادی و سیاسی درون جامعه و وقایع بین المللی ممکن شد.

انقلاب ۵۷ علیرغم فداکاری و قهرمانی توده ها قادر نشد که دولت بورژوا-ملاکان وابسته به امپریالیسم را درهم شکنند. این کار مستلزم رهبری انقلاب توسط طبقه کارگر و حزب پیشاهنگس و سازمان دادن یک جنگ انقلابی و درهم شکستن قوای نظامی دولتی بود. فقدان این امر، فرجه ای به امپریالیستها و طبقات ارتجاعی داد تا دستگاه دولتی را از گزند توده های محروم حفظ کنند. استقرار جمهوری اسلامی نقش یک ضربه گیر یا چتر حفاظتی را برای دستگاه دولتی بازی کرد. -- به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م)، فصل جمهوری اسلامی و انقلاب ۵۷

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ علیرغم فداکاریها و جانفشانیهای توده های میلیونی توسط توطئه ها و جنایات امپریالیستها و مرتجعین مذهبی در نیمه راه متوقف شد و به ایجاد رژیم جنایتکار اسلامی ختم شد. امپریالیسم آمریکا بزرگترین مدافع رژیم سلطنتی پهلوی بود. اما وقتی فهمید که می تواند با یک نیروی ارتجاعی دیگر متحد شده و بدین ترتیب انقلاب را سرکوب و نظام ستم و استثمار را در ایران حفظ کند، رای به رفتن شاه و آمدن خمینی داد. این سیاست در دیماه ۵۷ در کنفرانسی که به "کنفرانس گوادلوپ" معروف شد، از سوی ۴ قدرت امپریالیستی به تصویب رسید. کنفرانس در جزیره گوادلوپ که مستعمره فرانسه است، به ابتکار ژنرال استن رئیس جمهور وقت فرانسه و با شرکت جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا، جیمز کالاهان نخست وزیر انگلستان و هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان غربی، برگزار شد. قبل از کنفرانس، سران هر یک از این کشورها با فرستادن

مشاورینشان به ایران و ارزیابی از وضعیت کشور، برای رسیدن به یک تصمیم مشترک به شور پرداختند. همه بر این باور بودند که تاریخ مصرف شاه تمام شده و قبل از اینکه اوضاع از کنترل خارج شود باید چاره ای بجویند. ترتیب خروج شاه از ایران توسط آمریکا داده شده بود بطوریکه سایروس ونس وزیر خارجه وقت آمریکا در کنفرانس اعلام داشت: "شاه در نظر دارد برای تعطیلات زمستانی در خارج به سربرد و دولت آمریکا نیز این تصمیم اعلیحضرت را تایید میکند."

علی رغم اینکه انقلاب ایران سقط شد و به ایجاد جمهوری جنایتکار و ارتجاعی اسلامی ختم گشت، اما سقوط شاه ضربه قابل توجهی به امپریالیستهای آمریکایی وارد آورد. بدین جهت، محافل حاکمه امپریالیستی بویژه در آمریکا به جمع بندی از "درسهای ایران" توجه بسیار نشان داده اند. آنها این جمع بندی ها را در مداخلات خود در سایر کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین در هنگام به خطر افتادن رژیم های ارتجاعی وابسته شان به کار می گیرند. از این رو، انقلابیون صرفا نباید تجارب خود و توده ها را جمع بندی کنند، بلکه همچنین باید از تفکر و برنامه دشمن آگاه باشند تا بتوانند بطور موثر آنها را نقش بر آب کنند. در پرتو این نکته، بررسی دو کتاب خاطرات که یکی به قلم ژنرال هویزر و دیگری به قلم گاری سیک است، حائز اهمیت بسیار می باشد. ژنرال هویزر عالیترتبه ترین افسر ارتش آمریکا بود که جهت ترتیب دادن خروج شاه از ایران و نظارت مستقیم بر کلیه امور ارتش ایران توسط کارتر به ایران فرستاده شد. کتاب او تقریبا خاطرات روزانه (گرچه شدیداً سانسور شده) از فعالیتهايش طی ماموریت ۴۰ روزه اش می باشد. "گاری سیک" یک افسر بازنشسته نیروی دریایی است که در آن زمان در دفتر شورای امنیت ملی آمریکا بعنوان "متخصص امور ایران"، خدمت می کرد. در زیر گزیده ای از یک مقاله را که به بررسی این دو کتاب می پردازد، منتشر می کنیم. این مقاله در سال ۱۳۶۶ در نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح چاپ شد.

بررسی دو کتاب:

**ماموریت در تهران**

ژنرال رابرت هویزر - ۱۹۸۶

**همه سرنگون می شوند**

گاری سیک - ۱۹۸۵

نقطه آغازین بحث هر دو کتاب این است که سلطنت پهلوی حافظ عمده منافع آمریکا در منطقه حیاتی خلیج بود، و اینکه شاه به مثابه یک ویژگی پایدار منطقه در نظر گرفته می شد. سیک می

گوید "هیچ رژیمی نمی توانست با قدرت، ثروت و استحکامی بیش از رژیم شاه در اواسط دهه هفتاد به روی کار بیاید". حمایت از شاه به دوره بعد از جنگ جهانی دوم و بویژه به سال ۱۳۳۲ بازمی گردد - یعنی سالی که آمریکا نقش اصلی در یک کودتا را ایفا کرد و شاه بدین وسیله بورژوا لیبرالهای متمرکز بدور مصدق را کنار زده و توده ها را بدون ترحم از دم تیغ گذراند. از آن زمان به بعد ایران مورد توجه "خاص" و همه جانبه آمریکا قرار گرفت. انجام "انقلاب سفید"، ایجاد یک ساختار نظامی بزرگ از نیروهای مسلح، ایجاد دستگاه اطلاعاتی مدرن در شهرها، همگی در رابطه با امپریالیسم غرب و بویژه امپریالیسم آمریکا، انجام پذیرفتند.

این پروسه طی دوره زمامداری نیکسون و فورد (۱۹۷۶ - ۱۹۶۹) ابعاد وسیعتری یافت. نیکسون برای پرهیز از دخالت مستقیم نظامی نیروهای آمریکایی در "مناطق پر دردسر" جهان و با درس آموزی از شکست مفتضحانه آمریکا در ویتنام، سعی کرد سیاست پرورش "ژاندارم های منطقه ای" را به پیش برد.

هر دو کتاب، از ایران چهره یک جامعه کاملاً وابسته به آمریکا را تصویر می کنند. سیصد هزار آمریکایی تام الاختیار در ایران نقش مهمی در همه عرصه ها، بویژه عرصه نظامی ایفا می کردند. هنگامی که بحث ماهیت این وابستگی های ایران به آمریکا پیش می آید، هویزر بی شرم نسبت به سیک کوتاه بین، مسئله را بهتر می شکافد. کتاب هویزر با وضوح بیشتری نشان می دهد که شعار قدیمی انقلابیون ایرانی مبنی بر اینکه شاه سنگ زنجیری آمریکاست، بسیار صحیح بود. حتی پیش از خروج شاه از ایران، هویزر بعنوان نماینده آمریکا و "نایب التولیه" اروپا (بعنوان مسئول کلیه نیروهای آمریکایی در ناتو و خاورمیانه) برای "راهنمایی" شاه و ادغام ارتش ایران در طرح الحاقی ارتش آمریکا، به ایران رفته بود.

هویزر برای مهم جلوه دادن خود، در کتابش بند را به آب می دهد. وی می گوید شخصا (با "دستخط خود") "مفهوم عملیات و دکترین عملیاتی" ارتش ایران را نوشته بود. او با فخر فروشی اشاره می کند که پس از بررسی طرحش توسط یک گروه از افسران آمریکایی، آن را به رشته تحریر درآورد و همین طرح کلی "بدون هیچ تغییری" به تصویب روسای امور نظامی ایران و نیز خود شخص شاه رسید. بدین ترتیب معلوم می شود که امپریالیستهای آمریکایی نه تنها مضمون بلکه شکل نبردهای ارتش ایران را نیز تعیین می کردند. وقتی آمریکا توانست در دوره "بحران گروگان گیری" سال ۱۹۷۹ خیلی راحت چندین میلیارد دلار از دارائی های ایران را "بلوکه" کند، معلوم شد که این "معجزه اقتصادی" پرهیاهو چیزی بیشتر از یک دفترداری و حسابداری آمریکا نبود.

هویزر می گوید، در ماه های آخر سلطنت شاه، سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، ملاقاتهای روزانه با شاه برگزار می کرد (معمولاً به همراه سفیر انگلستان) و برای راهنمایی شاه رهنمودهای مفصل از واشنگتن دریافت می کرد. به گفته وی ترتیب

باید: ارتش را بیطرف کرد و خاموش نمود و هنگامیکه خمینی پیروزمندانه باز میگردد، آنرا به کار گرفت. کاملا مشخص است که مصون نگاهداشتن قدرت دولتی موجود (اساسا نیروی مسلح) مهمترین مشغله آنها بود. در این میان، همگی برای خمینی نقش قائل بودند.

خاطر نشان کردن برخی از تدارکات مشخص هویزر برای وارد کردن ارتش به صحنه عمل چه در جهت کودتا و چه در راستای حمایت از "دولت قانونی"، مفید است. اولاً، هویزر برای وارد آوردن ضربه در نظر داشت که به دست چینی از افراد نیروهای مسلح - احتمالاً حدود ۱۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ از میان ۴۵۰۰۰ نفر - اتکاء نماید. او می گوید: "در تاریخ موارد متعددی وجود دارد که نشان می دهد با کمک نقشه دقیق و با تعدادی کمی از نفرات می توان اوضاع یک کشور کنترل کرد. استراتژی ما عبارت بود از دفاع از تاسیسات کلیدی. در برابر این صف آرای توده های مردم هیچ شانس موفقیتی نداشتند. قصد ما در دست گرفتن همه شهرها و راههای مرادواتی نبود... این شیوه هم ساده و هم موثرتر بود. هویزر در کتابش، تعداد تلفات در چنین عملیاتی را حدود ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ غیر نظامی برآورد می کند. می توان حدس زد که این رقم تا چه حد قابل افزایش بود.

هر کس تشریح سقوط رژیم ایران را از زبان امپریالیستهای آمریکایی بشنود، متوجه ضعف آشکار طبقات ارتجاعی در رویارویی با خیزش انقلابی توده ها میگردد. در مورد کشوری صحبت می کنیم که یکسال پیش از آن، کارتر در هنگام پذیرایی از شاه، از آن بعنوان "جزیره ثبات خاورمیانه" یاد کرده بود. گاری سیک به همپالگی های امپریالیستش هشدار می دهد: بی شک باید با این دیدگاه غیر قابل اتکاء، که هر رژیم قدرتمند و تثبیت شده ای را در برابر سرایت انقلاب ایمن می داند، مقابله نمود.

در عین حال، تجربه ایران به وضوح نشان داد که هیچ بحران انقلابی، هر چقدر هم که ریشه ای باشد، بدون مبارزه مسلحانه تحت رهبری پرولتاریا در راستای در هم کوبیدن قاطعانه و کامل دستگاه موجود دولتی و بدور افکندن قطعی نظم ارتجاعی به تحول راستین و انقلابی جامعه نخواهد انجامید. این درس مهمی برای ماست. ■



که چماق (یعنی کودتای نظامی) بدون شیرینی، موثر واقع نمی شود. او بعداً خاطرنشان می سازد که خطر کودتا، طرح اصلاح دولت (بجای سرنگون کردن دولت) را بیش از پیش مورد قبول خاص و عام میسازد. هویزر از برژینسکی که در آن زمان مشاور امنیت ملی آمریکا در کابینه کارتر بود نقل می کند که به او گفت، طرح کودتا را علنی بریزید چرا که "می توانیم نیروهای مخالف شاه را با ترساندن از آلترناتیو حکومت نظامی به حمایت از بختیار وادار کنیم".

در باره بحثها و جدلهای درون محافل حاکمه آمریکا بر سر اخذ بهترین شیوه برخورد به مسئله ایران، مفصل نوشته شده است. هنگامیکه هنوز حفظ سلطنت امکانپذیر به نظر می رسید، کلیه عالی منصبان آمریکایی در مورد حمایت کامل از شاه و در عین حال برداشتن گامهای اندازه گیری شده بسوی "دموکراسی" اتفاق نظر داشتند. اما با نزدیک شدن سقوط شاه، تصمیم گرفتند به شخصیتهای اپوزیسیون اتکاء کرده و در عین حال شاه را بعنوان رئیس حکومت و رئیس نیروهای مسلح، نگاه دارند. بختیار حاضر به قبول خطر تشکیل دولت در نظام سلطنتی شد. اما بازرگان زمان سازش با شاه را از دست رفته دید و به تشکیل اولین دولت خمینی اقدام کرد.

طبقه حاکمه آمریکا، ضرورتاً نقش خمینی را از نظر دور نداشت. تماسهای مخفیانه میان نیروهای خمینی و واشنگتن از کانالهای متعدد برقرار بود. هویزر در حالیکه که شدیداً در پی حمایت از دولت بختیار بود، مکرراً در مورد تلاش "جهت رابطه با خمینی" به واشنگتن پیام می فرستاد. او می گوید، "نگرانی بزرگتر من این بود که هیچ تماسی میان بختیار و خمینی وجود نداشت". در حقیقت هویزر به ارتشیان ایران اصرار می کرد که آنها باید "تفکراتشان را تعدیل دهند" و خود را برای قبول بازگشت خمینی بعنوان یک "رهبر مذهبی" آماده کنند.

یک دلیل که هویزر را به سازش با خمینی امیدوار می ساخت، نگرانش در مورد ظهور "نیروی سوم" بود. او می نویسد: "براون (وزیر دفاع آمریکا) میخواست در این مورد نظر مرا بداند که آیا این نگرانی میتواند مسئله ساز باشد یا خیر. که البته خود من هم از این موضوع هراس مداوم داشتم. اکثر خونریزهای اخیر زیر سر آنان بود. من به او گفتم که دقیقاً نمی دانم این نیروی سوم کیست، سازمان آزادیبخش فلسطین، تروریستهای بومی، کمونیستها و یا ترکیبی از همه آنها. من فکر می کردم که احتمالاً اوباش عادی نیز در میان آنها وجود دارند. بی شک (این نیروی سوم) در حال قدرت گیری بود. "هویزر، در بخشهای دیگر کتابش در مورد تلاشهای خودش برای تماس گیری با نیروهای خمینی بر این اساس که نیروهای خمینی و ارتش هر دو در مقابله با "بلوا" دینفع می باشند، صحبت می کند.

او می گوید اگر هم اختلافی در این مورد وجود داشت، صرفاً بر سر امکانپذیری آن بود. چنانچه هویزر می نویسد، سولیوان پیشنهاد داده بود که

خروج شاه از ایران توسط آمریکا داده شد و آخرین حرف شاه به روسای ارتش این بود: از ژنرال هویزر "اطاعت" کنید!

ماموریت اصلی هویزر عبارت بود از در دست گرفتن مسئولیت مستقیم ارتش ایران و تضمین اینکه قدرت دولتی (اساساً ارتش) حتی پس از خروج شاه، پابرجا بماند. نخستین کار او این بود که ژنرالهای ارشد ارتش ایران را متقاعد کند که به همراه شاه، فرار نکنند. او ژنرالها را مشتاقی بی کفایت بزدل و دست و پاچلفتی توصیف می کند که می بایست گاهی با سرزنشهای پرخاش جویانه و گاهی با نوازشگری، کنترلشان می کرد. توصیف هویزر از روحیه باختگی ژنرالها پس از خروج شاه از ایران، بسیار سرگرم کننده است. او پس از اینکه اطمینان حاصل کرد رهبری ارتش پابرجا می ماند، تلاش کرد یک مداخله نظامی را سازمان دهی کند. اگرچه نهایتاً در این کار موفق نشد (چراکه هنگام ورود او به ایران وضع بیش از اندازه از کنترلشان خارج شده بود) اما گزارش او تا حدودی نشان میدهد که در شرایط مشابه، استراتژی امپریالیستهای آمریکایی چیست و چگونه تاکتیک دو گانه ضد انقلابی را که به تاکتیک چماق و شیرینی معروف است، بکار می برند.

هویزر با وجود آنکه ماموریت و حضورش در تهران با یک "طرح نظامی" گره خورده بود، اما می گوید که دخالت نظامی کافی نبوده و همزمان شاه باید به "یک شکل دموکراتیک تر از دولت گذار کرده" و "شیوههای حاکمیتش را مدرنیزه" می کرد.

**کسانیکه سرکوب وحشیانه نظامی را با "اصلاحات" سیاسی ارتجاعی ناسازگار می بینند، یا کسانیکه می گویند نیروهای نظامی - فاشیستی همیشه به مخالفت با به اصطلاح "نیروهای غیر نظامی" بر می خیزند، بهتر است گزارش هویزر را بخوانند.**

از هویزر خواسته شده بود طرحهای احتمالی گوناگونی برای دخالت ارتش تهیه کند. مثلاً، کودتایی که طی آن نظامیان قدرت را در دست بگیرند، و یا ارتش در حمایت از دولت غیر نظامی بختیار وارد عمل شود. (در واپسین روزهای رژیم شاه، کابینه غیر نظامی بختیار منصوب شده بود). به نظر میرسد که هویزر میان این دو فرق زیادی نمی بیند. او متذکر می گردد که "تدارکات" در جهت پیاده کردن هر دو یکسان بود. او در مورد الزام امپریالیستها به ترکیب سیاست سرکوب خونین با سیاست انجام اصلاحات سیاسی و تغییر دولت، و حتی دست زدن به تغییرات اساسی در خود رژیم، تاکید می کند. گاری سیک، چند هفته پیش از سقوط نهایی شاه، در یک اظهار نظر محرمانه (که در کتابش نقل کرده) به همین نکته اشاره می کند و می گوید: "اگر قرار است طی یک سری حرکات سرکوبگرانه از شاه حمایت کنیم، باید این کار را با این درک روشن انجام دهیم که سرکوب نمی تواند به عنوان جانشین اصلاحات سیاسی، منجمله تشکیل یک دولت جدید معتبر، به کار گرفته شود." هویزر یکی دو نکته جالب در مورد رابطه میان چماق و شیرینی مطرح می کند. او متذکر می گردد

## خمینی منافع و برنامه کدام طبقات اجتماعی را نمایندگی می کرد

خرابکاری می کند، به حدت فوق العاده و زودرس رسید.

بدین سان بحران اقتصادی درون سرمایه داری ایران که با هجوم سرمایه ها و کالاهای امپریالیستی به بازار ایران و دست اندازی موسسات بزرگ وابسته بر موسسات متوسط و کوچک در زمینه تولید و توزیع پیوند داشت، به تناقض اساسی جامعه ایران به شدت دامن زد و زمینه انفجار عظیمی را فراهم ساخت.

(نشریه حقیقت دوره اول شماره ۲۷ - صفحه ۱)  
در چنین تحلیلی، صفت مشخصه بحران اقتصادی که ایران را بلرز در آورد، نهایتاً تظاهر تضاد بین سرمایه بومی نوحاسته (وعقب نگاه داشته شده) با روابط نیمه فئودالی وابسته به امپریالیسم تعریف میشود. (۱)

حال آنکه پایه اقتصادی بحرانی که ایران را لرزاند، حدت یابی کیفی تضادهای پروسه انباشت سرمایه امپریالیستی بود که بصورت تشدید کیفی تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم در شرایط معین اقتصادی - اجتماعی ایران بروز کرد. اتحادیه عملاً درجه ادغام اقتصاد ملل تحت سلطه در درون دینامیسم انباشت جهانی امپریالیستی را دست کم گرفت و عمق و وسعت رابطه ساختاری وابستگی (۲) مابین امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه (که عملاً کلید شکل گیری روابط درونی این جوامع است) را نادیده انگاشت. ما این مسئله را نمی دیدیم که وقتی امپریالیسم روابط عقب مانده نیمه - فئودالی را در پروسه انباشت حفظ کرده و مورد استفاده قرار میدهد، در عین حال می تواند و می باید نیروهای مولده را نیز در این کشورها تکامل دهد (کاری که غالباً به شیوه های «خطرناک» و «بی پروای» تحمیل جابجائی های عظیم جمعیت روستائی صورت میگیرد). این اقدامات بر پایه نیازهای انباشت سرمایه امپریالیستی انجام می پذیرد و در تضاد با منافع توده های عظیم این کشورها و تکامل اقتصادهای ملی جداگانه می باشد. ضروریات سلطه سرمایه امپریالیستی، اقتصاد این کشورها را کلاً معوج و وسیعاً ناموزون می سازد (چنانکه رشد سرمایه گذارهای عظیم متمرکز و مدرن را می توان در کنار شیوه های بسیار عقب افتاده یافت - که هر دو اینها تحت سلطه سرمایه مالی بوده، و مجموعاً، منبع کسب مافوق سود برای امپریالیستها می باشند) و عمیقاً کشورهای تحت سلطه را از هر راهی که به تکامل مستقل کاپیتالیستی شبیه باشد دور نگاه می دارد. همه اینها، تضادهای بنیادین انباشت امپریالیستی (و بطور کلی تضادهای سیاسی - اقتصادی در سطح جهان) را تشدید کرده و آتشی بیا می کند که بقول معروف دودش بچشم خودشان میرود.

چنین وضعی بوجود آورنده شرایط مادی بسیار مساعد جهت پیشبرد منافع پرولتاریا و توده های

اول آنکه خمینی نماینده «روحانیت سنتی» بود و نه خرده بورژوازی سنتی. او حتی در اوج بحران و در آستانه فروپاشی رژیم شاه منافع آن دسته از فئودالهای بزرگ و سرمایه داران بزرگ را متبلور می کرد که به تقابل حاد و آشکار با آمریکا و خصوصاً موجودیت و ابقای سلطنت رسیده بودند. معنای این حرف آن نیست که انقلاب ۵۷ یک فریب یا صرفاً مبارزه قدرت میان دستجات ارتجاعی همسان بود. خیر! انقلاب ۵۷ بحران و خیزش انقلابی اصلی بود که رژیم دست نشانده شاه را سرنگون کرد و ضربه سنگینی به امپریالیستها، خصوصاً به امپریالیسم آمریکا، وارد آورد. در این مرحله از انقلاب، سرنگونی سلطنت در جهت منافع پرولتاریا و توده های خلق قرار داشت.

اما از این واقعیت ا.ک.ا. نتیجه ای دیگر بیرون کشید. اتحادیه، در عین حال که متذکر میشد وظایف اساسی انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی با سرنگونی شاه تحقق نیافته، اما گرایش به این داشت که تکامل انقلاب را صرفاً به افشا و نابود کردن تعداد نسبتاً قلیلی از مرتجعین بجا مانده از دوران رژیم شاه که تحت حمایت آمریکا بودند، تنزل دهد. عبارت دیگر، ا.ک.ا. گرایش داشت که پیشرفت یا تکامل این مرحله از انقلاب را در درجه اول بعنوان مسئله ای کمی و تقریباً پروسه ای مستقیم الخط ببیند.

ا.ک.ا. بدرستی رژیم پهلوی را بعنوان نماینده و تبلور منافع امپریالیسم و ارتجاع می دید ولی در انطباق با گرایش فوق، به نادرست بگونه ای به آن برخورد می کرد که گوئی رژیم شاه صرفاً یک رژیم ستمگر انگلی و نسبت به تضاد اساسی جامعه ایران یک پدیده خارجی بوده است. در حالیکه آن رژیم، خود محصول تضاد اساسی جامعه ایران بود.

گرایشی قوی در سازمان بود که پایه اقتصادی بحران جاری را در درجه اول به «تضاد مابین اقتصاد سرمایه داری عقب نگاه داشته شده بومی ایران با روابط تولیدی عقب مانده و نیمه فئودالی مسلط که از طرف امپریالیسم حمایت می شود» (که تماماً در وجود شاه تجسم می یافت) تقلیل دهد - «تضادی که در اواسط دهه ۱۹۷۰ با غارت امپریالیستی و بحران امپریالیستی ترکیب شده و تشدید یافته بود». در مقاله «انقلاب ایران و تکامل سیاسی آن» می خوانیم که:

«طی سالهای ۵۶ - ۱۳۵۵ مقدمات بحران انقلابی و آغاز نبردهای بزرگ از سال ۱۳۵۶ فراهم گشت.

لیکن در آخرین تحلیل این بحران، تظاهر برخورد شدید و در هم کوبنده رشد سریع سرمایه داری ایران با روابط پوسیده، ورشکسته و به تباهی کشیده و علاج طلب مناسبات نیمه فئودالی و حالت برزخی جامعه ما بود که در چارچوب وابستگی اقتصاد ما به امپریالیسم که در این رشد ممانعت و

به نقل از سند اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

با سلاح نقد

آنچه در زیر نقل می شود، گزیده ای از سند با سلاح نقد است. این سند در سال ۶۶ پس از مباحث درونی، بعنوان یکی از اسناد پایه ای اتحادیه کمونیستها (سربداران) تصویب و منتشر شد. بخش های اصلی این سند جمع بندی نقادانه از دیدگاه ها و سیاستهای اتحادیه کمونیستهای ایران طی دوره انقلاب ۵۷ و سالهای توفانی متعاقب آن تا سال ۶۱ است. مسائل مورد بحث در این جزوه عبارتند از: قدرت دولتی، انترناسیونالیسم پرولتری، مسئله حزب، خط مشی اتحادیه کمونیستها در پیشبرد انقلاب، مسئله ارضی - دهقانی، کردستان، جنگ ایران و عراق، و دادگاه گروهی از رهبران و اعضا اتحادیه در سال ۶۱. بخشی از جزوه به گسست کمونیستهای انقلابی اتحادیه کمونیستها از خط راستی که در دوره کوتاه اما توفانی ۵۸ - ۵۹ بر رهبری اتحادیه غلبه کرد و جمع بندی نقادانه از خط مشی نظامی سربداران می پردازد و بخش آخر به بازسازی اتحادیه کمونیستهای ایران پس از ضربات سال ۶۱ و شورای چهارم اتحادیه و نتیجه گیری اختصاص دارد. این گزیده با وارد کردن اصلاحات جزئی برای روان کردن مطلب، منتشر می شود. کل سند بزودی در تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م) قابل دسترس خواهد بود.

ماهیت طبقاتی خمینی: نماینده خرده بورژوازی سنتی یا نماینده روحانیت سنتی و روابط نیمه فئودالی و کمپرادوری؟

تحلیل اتحادیه کمونیستهای ایران از خمینی بعنوان نماینده خرده بورژوازی سنتی بر سه دلیل استوار بود: ۱ - خمینی پایه وسیعی در میان خرده بورژوازی سنتی داشت، ۲ - اتحادیه خمینی را بعنوان آخوندی که مرتبط با اقشار پائینی روحانیت و صاحبان املاک خرد است، تعریف می کرد (ملاهایی با موضع اقتصادی «خرده بورژوائی») و از اینرو ما بین خمینی و آخوندهائی که قطعات بزرگ زمین را در مالکیت یا تحت کنترل خویش داشتند و یا از مقربین دربار پهلوی بودند تفاوت می گذاشت، ۳ - و مهمتر از همه اینکه به خمینی عنوان خرده بورژوازی سنتی می داد تا توضیحی برای ضدیت و خصومت وی با آمریکا و رژیم پهلوی داشته باشد. از سوئی دیگر صفات مشخصه عقب مانده خرده بورژوازی سنتی نیز میتوانست در خدمت توضیح جنبه ارتجاعی غیر قابل انکار خمینی قرار بگیرد.

اما اتحادیه به این سه معیار - بخصوص سومی - می بایست بگونه ای اساساً متفاوت می نگریست.

تحت ستم است. ولی از طرف دیگر، در چنین شرایطی است که ملغمه ای از نیروها و طبقات گوناگون بطور اجتناب ناپذیر پا به صحنه درگیری های عظیم میگذارند. این پدیده جدیدی نیست که واپسگرایان ضد تمدن و آن نیروهائی که اساساً باید ارتجاعی بشمارشان آورد به مخالفت با امپریالیسم بر میخیزند. بطور مثال در سال ۱۹۲۰ لنین در پیش نویسی تزهائی درباره مسائل ملی و مستعمراتی از «...لزوم مبارزه با پان اسلامیسیم و گرایشات مشابهی که میکوشند جنبش آزادیبخش علیه امپریالیسم آمریکا و اروپا را با تلاش در جهت تقویت موقعیت خوانین، زمینداران، آخوندها و غیره در هم آمیزند» صحبت میکند.

ولی آنچه در انقلاب ۵۷ کاملاً «جدید» می نمود قرار گرفتن این قبیل نیروها در رأس یک خیزش انقلابی توده ای سراسری (البته در ائتلاف با سایر نیروهای بورژوائی) بود که عملاً به سرنگونی حکومت مرکزی و صف بندی موجود نیروهای طرفدار امپریالیسم انجامید و موضع غالب در دولت جدید را از آن آنان کرد. این نیروها دست به تشکیل یک حکومت مذهبی زدند؛ حکومتی که بر پایه اقتصاد کمپرادوری قرار داشت و بر مبنای نیاز حکام نوین اشکال و جوانب «شرعی» را نیز با خود به همراه داشت. حکومت خمینی در یک دوره محدود کوشید به غرب و خصوصاً آمریکا حالی کند که از این پس روابط با «سلطنت اسلامی» چگونه قرار است باشد. این سیاست خمینی در قبال امپریالیسم بهیچوجه ارتباطی به «نماینده خرده بورژوازی سنتی» بودن نداشت و کاملاً به الزامات گوناگونی مربوط میشد که بحران انقلابی ایران- یا ضربات وارده بر امپریالیسم- و همچنین حاد شدن تقابل دو بلوک امپریالیستی رقیب (بلوک غرب به سرکردگی آمریکا و بلوک شرق به سرکردگی شوروی) به رژیم خمینی تحمیل می کرد و امپریالیستها هم آن را قابل تحمل می دانستند.

اینکه نیروهائی نظیر خمینی در رأس جنبش انقلابی قرار گرفتند خود محصول شماری از عوامل سیاسی مهمی بود که پایه مادی در بحران عمیق و نتایج گسترده اقتصاد ناموزون و تحریف شده ایران داشتند. آنچه تغییر و تبدیلات در صنعت و کشاورزی که با پدیده مطلقه گری سیاسی و اقتصادی باند دربار همراه شده و توسط دستگاه بوروکراتیک عظیم و متمرکز دولتی اعمال می گردید، نه تنها اکثریت عظیم توده های زحمتکش بلکه اقشار بسیاری که از لحاظ موقعیت اقتصادی صاحب قدرت بوده واز اقشار «ممتاز» بحساب می آمدند (از زمینداران بزرگ و سرمایه داران بزرگ) را نیز در ضدیت با باند پهلوی قرار داد. فشار الزامات و نیازهای انباشت امپریالیستی اقشار فوق الذکر را بخشاً کنار زده یا قدرتشان را به میزان زیادی محدود کرده بود. بحران عظیمی که دامنگیر نظام جهانی امپریالیستی شد و بروز حاد آن در عرصه ایران، سریعاً چنین نیروهائی را به عرصه کشمکش های سیاسی برای کسب قدرت کشید. بنابراین در صفوف گسترده مخالفین رژیم شاه نیروهائی جای گرفتند که بدون شک ارتجاعی بوده و خود مانع

**عمده ای** در راه به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک - ضد امپریالیستی بودند و باید **هدف حملات** توده ها می گردیدند. اگر چه برای آن دوره محدود، هدف **فوری** حمله محسوب نمی شدند. در تاریخ، این پدیده ای نادر نیست. در دوره جنگ ضد ژاپنی چین نیز چنین بود. مثال دیگری که از بعضی جهات به این مورد شبیه تر است واقعه سرنگونی رژیم سوموزا در نیکاراگوآ می باشد. در آنجا نیروهای مختلف طبقاتی از جمله برخی نمایندگان کمپرادورها با سوموزا به مخالفت برخاستند. امروز بسیاری از آنها عوامل «کنترا» هستند. ودر مقابل، نیروهای ساندرنیست (از نوع «فدائیان» ایران) که توسط روسها پشتیبانی می شوند نیز به کمپرادورهای نوین که در رهبری رژیم هستند بدل گشته اند. البته خمینی حتی در حادترین روزهای انقلاب هم نماینده نیروهای خرده بورژوا - نظیر آنان که امروز در نیکاراگوآ به حکام نوین کمپرادور بدل شده اند - نبود و بیشتر می توان وی را همتراز با عناصر کمپرادوری که جریان «کنترا» (۳) را شکل دادند، قرار داد.

از تقابلات میان ارتجاعیون، از بروز درگیری میان مرتجعین و امپریالیستها نباید شگفت زده شد. چنین تقابلاتی همیشه رخ میدهد. این انعکاسی از قانون آتارشی امپریالیسم است و این کشمکشها را نباید با تضاد میان امپریالیسم و طبقات خلقی یکی دانست.

این حقیقتی است که خمینی دارای پایگاه و حامی در میان خرده بورژوازی سنتی و هم چنین بخشهای دیگری از مردم بود. ولی از این امر نباید نتیجه گرفت که او نقش خرده بورژوازی سنتی را بازی می کرد یا نماینده آن در قدرت سیاسی بحساب می آمد. مساوی پنداشتن پایگاه توده ای با خصلت طبقاتی به معنای آنست که هر شخصیت سیاسی را که در میان بخشهائی از توده هواخواه داشته باشد نماینده سیاسی آنان بحساب آوریم. حتی اگر پایگاه محکم و محبوبیت خمینی در میان «خرده بورژوازی سنتی» باشد بازهم وی **نماینده** بخش مهمی از روحانیت سنتی است و نه «خرده بورژوازی سنتی».

از لحاظ تاریخی، روحانیت به پایه و رونمای فئودالی متصل بوده و در خدمت آن قرار داشته است. در دوران حکومت پهلوی نیز روحانیت بعنوان یک نهاد (ونه بعنوان افرادی جداگانه و منفرد)، نماینده روابط طبقاتی حاکم و در خدمت جنبه های مهمی از روابط نیمه فئودالی و همچنین جنبه هائی از روابط بورژوائی و بورژوا-کمپرادوری بود. امتیازات ویژه سنتی و مهم آخوندها از طرف امپریالیسم محدود شد و این کار خصوصاً از طریق «غربی کردن» چشمگیر ایران در دوران حاکمیت خاندان پهلوی صورت گرفت. ولی بطور کلی تا اوائل دهه ۱۳۴۰، روحانیت گروهی عاقبت بخیر و مؤثر باقی ماند. چرخ تشکیلات مذهبی (از مساجد و زیارتگاه ها گرفته تا مدارس مذهبی و صندوق های قرض الحسنه اسلامی) بوسیله مالیات های «شرعی» مذهبی از مؤمنین پردرآمد (بخصوص تجار ثروتمند، سوداگران بازار، بزرگ مالکان و...) و از

طریق موقوفات مذهبی می چرخید. قبل از دهه ۱۳۴۰ رژیم روی دست اتوریته سنتی بلند شد و این اتوریته را کاهش داد. اینجا بود که رودرروئی های حاد بوجود آمد، ولی این نهاد در کلیت خود (نه صرفاً بخش هائی که بطور مستقیم با دربار ارتباط داشتند، یا فقط آن آخوندهائی که توسط دولت در پست های محلی گماشته شده بودند، بلکه بمنابۀ یک کل) در خدمت ارتجاع حفظ گردید و بمیزان زیادی بر آن تکیه شد تا از قابلیتش جهت حفظ نظام کمپرادوری موجود در مقابله با توده های تحت ستم و استثمار، استفاده شود. مسلماً بخش هائی از روحانیت سنتی بندهای محکمی با اقشاری از خرده بورژوازی سنتی داشتند، و در یک مفهوم حتی «در خدمت» منافع این اقشار بودند. ولی چیزی که ا.ک.ا. گرایش به چشم پوشی از آن داشت، این بود که «خدمت» فوق الذکر نیز بطور کلی در چارچوب روابط طبقاتی موجود و در چارچوب حفظ نظام اقتصادی- سیاسی موجود انجام می پذیرفت و نهایتاً در خدمت آن قرار داشت. حتا اگر بخشهائی از این روحانیت را بخاطر موقعیت اقتصادی و خاستگاه طبقاتی فردی هر یک، بتوان در تعریفی کوتاه بینانه «خرده بورژوازی» معرفی کرد، اما این موقعیت فردی ربطی به نقش اجتماعی آنان ندارد زیرا اینان بعنوان یک نهاد، نماینده و حافظ روابط طبقاتی معینی هستند. بحث اتحادیه با تأکید بر موقعیت اقتصادی ملای «فقیرتری» که خمینی باشد، در غلبیدن به تحلیل اقتصادی عامیانه بود. تحلیل اقتصادی عامیانه همیشه روبنا و سیاست را نادیده یا دست کم می گیرد.

در آغاز دهه ۱۳۴۰، رژیم شاه وارد تقابل حادی با بخش های مهمی از روحانیت و در عین حال با بخش های مهمی از جامعه شد. این مسئله کاملاً با الزامات «انقلاب سفید» و سایر تغییرات تحمیلی امپریالیستی در ایران مربوط می گشت. این تحولات و تدابیر سیاسی اتخاذ شده برای اجرای آنها (انحلال مجلس، «اعطای» حق رأی به زنان و غیره)، وقوع آشوب بزرگ و قیام سیاسی را تسریع کرد. بسیاری از اقشار خلق در این دوره گام هائی مشخصاً سیاسی در مخالفت با رژیم بر داشتند. اما بخشی از مخالفتها در آن دوره بیان آشوب و تضاد میان طبقات ارتجاعی در رویارویی با این تدابیر بود. بخش عمده مالکان بزرگ ارضی که در ابتدا با رفرم های امپریالیستی مخالف بودند، بالاخره «جلب» یا خنثی شدند (عمدتاً از طریق تبدیلیشان به بخشی از طبقه بورژوازی کمپرادور) ولی بسیاری از فئودالها بواسطه قدرت سیاسی و اقتصادی کمترشان، عمدتاً کنار زده شدند و در بخش وسیعی از دهات، نهادهای قدرت جدید که بشکل مستقیمتر از جانب رژیم منصوب شده و حمایت می شدند، جایگزین اتوریته سنتی فئودالها و آخوندها گردیدند. نتیجه آنکه، بسیاری از کسانی که با روابط نیمه فئودالی بند داشتند از مواضع قدرت و موقعیت ممتاز بر کنار شدند.

مضاف بر این، تدابیر فراوانی از جانب شاه با هدف مستقیم استحاله اتوریته مذهبی سنتی اتخاذ شد و

اقداماتی نظیر «اعطای حق رأی به زنان» نیز بطور غیر مستقیم قدرت این آئوریتته را تقلیل می داد. شاه عملاً بعد از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا زمان بر سر کار بودن، به حملات مستقیم و غیر مستقیم خود علیه ساختار آئوریتته مذهبی ادامه داد. ظهور خمینی بعنوان یک شخصیت بسیار مهم در صحنه سیاسی ایران، محصول این تغییر و تبدیلات امپریالیستی، و عکس العملی به تدابیر سیاسی منتج از آن بود.

ارزیابی از خمینی بعنوان **نماینده** ملایانی که در خدمت نظام کمپرادوری و حافظ آن هستند، اساساً به این دلیل نیست که او یک آخوند عالیرتبه می باشد. بلکه این ارزیابی متکی بر محتوای واقعی برنامه خمینی ( برنامه حکومت اسلامی) و تأسیس یک تئوکراسی که به تقویت و تحکیم سنگر روحانیت در دولت و جامعه انجامید، و همچنین با توجه به **نیروهائی** که حول این برنامه گرد آمدند، می باشد.

خمینی عملاً بخاطر پیشقدم شدن در ارائه یک برنامه جهت ایجاد حکومت مذهبی، در میان آخوندها برجسته شد. و برنامه وی چیزی نبود جز ترجمان آخوندی سرمایه بوروکراتیک.

بحث ما این نیست که تضاد و مخالفت خمینی با آمریکا و بطور مشخص رژیم پهلوی عوام فریبی بود. واقعیت تاریخی این است که امپریالیستها عملاً موقعیت و نفوذ بخشهای مهم و وسیعی از نیروهای ارتجاعی را به تحلیل بردند و سیر وقایع آنچنان شد که بخشهای وسیعی از ارتجاعیون، برای محافظت از نظام و احیای مواضع از کف رفته خود، تحت لوای جمهوری اسلامی و قانون و نظم اسلامی و برای «نجات ایران» به موج مخالفین شاه پیوستند.

مضاف برمسائلی که در مورد **پایه مادی** ظهور امثال خمینی مطرح کردیم، سه عامل سیاسی بسیار مهم نیز در مهم شدن خمینی در جریان انقلاب نقش ایفا نمودند:

۱- آخوندها نه تنها سازمان یافته بودند (و با او جگیری بحران انقلابی سریعاً متشکل تر نیز شدند) بلکه از آغاز دهه ۱۳۴۰ و خصوصاً با ظهور بحرانی که به قیام ۵۷ منجر شد، برنامه خود را ترویج کردند، که این امر بیان تشکیلاتی نیز یافت. وسعت پایه توده ای خمینی با برخی اقدامات رژیم (حملات شاه علیه فرهنگ اسلامی سنتی و استحاله آئوریتته مذهبی) نیز ارتباط داشت. کششی خود بخودی نیز میان بسیاری از اقشار خلقی به حمایت از اسلام بوجود آمد زیرا اسلام از طرف حکومت «زیر ضربه» بود. برای اقشاری تشکیل ائتلاف حتی با برخی از عقب مانده ترین عناصر سنت گرا علیه رژیم شاه مطرح گشت. این چنین بود که نمایندگان گرایشات بورژوا-دمکراتیک در میان مردم با خمینی همراه شدند و این امر خود به گسترش پایه توده ای و افزایش محبوبیت وی در میان توده ها کمکی شایان نمود.

۲- پرولتاریای بین المللی بنابه دلائلی که پیشتر از این گفتیم بغایت ضعیف بوده و نمی توانست بمثابه یک نیروی قدرتمند مادی تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک خود را بر روند انقلاب ایران بجای گذارد.

۳- امپریالیسم آمریکا از شل کردن دهنه نیروهای وفادار خود در ارتش (به آن شکلی که انتظارش میرفت) علیه انقلاب «خودداری» کرد تا از خطر مواجهه با وضعیتی نهایتاً غیر قابل کنترل (بدین مفهوم که دست شوروی ها بیش از حد در اوضاع باز شود یا انقلاب بسرعت تعمیق یابد) بپرهیزد. این اقدامات نشانه عمق بحران و دامنه تأثیرات آن بود.

رفیق باب آواکیان صدر کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا، در مقاله «درسهائی از انقلاب ایران» این مسئله را بدرستی چنین تحلیل میکند: «امپریالیستها دست به اقداماتی زدند تا انقلاب ایران در نقطه ای مشخص، و بنوعی در کوتاه مدت «تمام شود» و آن نیروهائی که امپریالیستها می توانستند با آنان کار کرده و راحت تر مستحیل و زیر فشار جذبشان کنند (با بخشاً جذب کنند) در پیشاپیش این حرکت قرار گرفته و بقدرت دست یابند».

اتحادیه کمونیستها در تحلیل خود از رابطه خمینی با کل انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی دچار لغزش شد. اگر چه حمایت و همبستگی با جنبش توده ای ضدشاه که بطور عینی تحت رهبری وی قرار گرفته بود، در آندوره لازم می نمود و اگر چه مطرح نکردن خمینی بعنوان هدف فوری حمله در آن شرایط صحیح می بود، اما ا.ک.ا در آن مقطع عملاً منکر ارتجاعی بودن خط و برنامه کلی خمینی شد. برداشت های نادرست از واقعیتی چون محبوبیت وسیع خمینی در بین توده ها، ودسائس امپریالیستی و تضادهای میان حکومت خمینی و قدرتهای غربی تأثیرات زیادی بر خط و سیاست ا.ک.ا بر جای گذاشت تا بدانجا که وظیفه مرکزی پرولتاریا مبنی بر **کسب قدرت سیاسی از طریق قهر** را عملاً از دستور کار خویش بکناری نهاد. نتیجتاً سازمان ما قادر به ترسیم خط فاصل عمیق و روشن میان برنامه و نظرگاه خود با بینش طبقات دیگر (و خصوصاً آنان که قدرت را غصب کرده بودند) نشد و بواسطه عدم تدوین موضع مستقل پرولتری امکان بسیج توده ها در زیر پرچم خویش را از دست داد. این انحرافی عمیق در برخورد به رسالت تاریخی کمونیستها بود که ارتباطی به تحلیل نادرست از جایگاه طبقاتی خمینی نداشت، زیرا حتی اگر وی واقعاً نماینده همان «خرده بورژوازی سنتی» یا حتی بخشهای رادیکالتر خرده بورژوازی نیز می بود، این امر نمی بایست در وظیفه مرکزی آن تغییری بدهد.

تجربه انقلاب ایران و ظهور پدیده ای همانند خمینی تنها شاهدهی بر پیچیدگی پروسه انقلاب در عصر امپریالیسم بوده و تأکید بر آنست که پرولتاریای آگاه در هیچ مقطعی از روند انقلاب نباید استقلال طبقاتی خود را از دست داده و بدرون جریان خودبخودی کشیده شود. دنباله روی از سیر جریانات خود بخودی واز رهبری طبقات غیر پرولتری خود را در شکل تز ا.ک.ا مبنی بر «فشار سیاسی بر حاکمیت» بمنظور «بیرون انداختن جناحهای ارتجاعی، منفرد نمودن سازشکاران و رادیکالیزه کردن جناح ضد امپریالیسم» ظاهر

ساخت و عنوان «پوست انداختن هیئت حاکمه» بخود گرفت. بر مبنای این تز بود که اتحادیه نصیحت و انتقاد از «نایبگیری خرده بورژوازی ضد امپریالیست در قدرت» بر سر این یا آن موضع و اقدام را پیشه کرد و بطور نمونه نشریه حقیقت، ارگان سازمان، در بر خورد به «خطر کودتای امپریالیستی و نقش ارتش در انجام آن» چنین نوشت: «کمونیستها هرگز بر این عقیده نیستند که افراد، گروهها و طبقات اجتماعی از ابتدا تجربه همه کارها را دارند، و هرگز مخالف این نیستند که آنها از تجربیات خویش درس بگیرند بلکه بالعکس. ولی تاریخ همین یک تجربه را در پیش روی ما میگذارد؟ ویژگی کمونیستها و طبقه کارگر اینست که از تجربیات خود و دیگران بدرستی درس می گیرند. نیروهای انقلابی با توجه به تجربیات متعدد چه در کشور خودمان و چه در کشورهای دیگر، از تجربه مصدق، تجربه آلنده در شیلی، سوکارنو در اندونزی و غیره بود که فریاد بر می آوردند و هنوز هم بر می آورند که اینگونه ارتشها کودتاگرند- حال فرق نمی کند که اسمشان اسلامی باشد یا ملی و یا هر چیز دیگر .... ولی کجا بود آن گوش شنوا! در آن موقع گوشها مشغول شنیدن یاهه های سازشکارانه بورژوالیبرالها بود و زبانها مشغول تکفیر انقلابیون، آیا اینطور نبود آیت الله خمینی؟» (حقیقت ۸۲ «آیت الله خمینی، روحانیت، و تجربه قدرت»- صفحه ۵).

نقل قول فوق از مقاله ای آورده شده که مضمون اصلیش را افشاگری و انتقاد از خمینی (چیزی که عملاً در ادبیات سازمان در آن مقطع کوتاه نادر بود) تشکیل می داد. ا.ک.ا در اینجا تجربه مصدق، شیلی و اندونزی را علم کرد تا «نرمش غیر عاقلانه» خمینی در قبال نهادهای ارتجاعی دست نخورده از دوره شاه را مورد نقد قرار دهد و خطر کودتای ارتش را به خمینی گوشزد نماید. ا.ک.ا اگر چه به یکسری وقایع تاریخی بدرستی اشاره می کرد، ولی عملاً از پرداختن به درسهای اساسی و مرکزی این تجارب اجتناب می ورزید. و نتیجتاً راهی را ترویج میکرد که اساساً تفاوتی با اشتباهات بغایت راست و اپورتونیستی رهبری حزب کمونیست اندونزی نداشت. اگر چه اتحادیه مشی گذار مسالمت آمیز یا پارلمنتاریسم را تبلیغ نمی کرد ولی این سیاست اپورتونیستی شکل مشخص خود را در نوع پوشیده تری از بر خورد سازشکارانه به حاکمیت را نمودار می ساخت. ا.ک.ا توده ها را به مبارزه کردن و هشیاری انقلابی داشتن فرا می خواند، تا از این طریق حکومت «با بخشی» از حکومت و ادار به عمل در جهت منافع خلق یا ملت گردد! از این نسخه اگر چه بوی تعفن راه پارلمانی به مشام نمی رسید (که این امر بحد زیادی با عدم همخوانی خمینی با «امور پارلمانی» مربوط می شد!) اما در واقع توهم بورژوا دمکراتیکی را نسبت به **ماهیت دولت** رواج می داد: این توهم که گویا دولت می تواند (در کوتاه مدت) هم توده ها وهم ارتجاع را نمایندگی کند. در حالیکه، دولت ارگان سرکوب و اعمال قدرت یک طبقه علیه طبقات دیگر است. دولت نماینده مناسبات اجتماعی خاص است و

## به نقل از برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

جمهوری اسلامی و انقلاب ۱۳۵۷ صفحه ۱۶۵

.... جمهوری اسلامی، نتیجه یک سازش تاریخی برای سرکوب انقلاب بود. طرفین این سازش، قدرتهای امپریالیستی و ائتلاف ارتجاعی حلقه زده به دور خمینی، بودند... امپریالیستهای غربی و در راس آنها آمریکا می خواستند منافع اساسی و استراتژیک خود... را از خطر نجات دهند... در مقابل، ائتلاف خمینی می خواست جای هیئت حاکمه سلطنتی را بگیرد، منافع سرشار کمپرادور - فئودالی را نصیب خود کند و نظام را با برخی تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک مطلوب خویش بچرخاند... شرط سازش این بود که این نیرو بتواند بحران انقلابی را مهار کرده، توده های انقلابی را سرکوب کند و دستگاه دولتی ضربه خورده را ترمیم و تقویت کند. امپریالیستها توان و خواست انجام این کار را در خمینی می دیدند. بنابراین راه بر استقرار جمهوری اسلامی گشودند.

جمهوری اسلامی نتیجه غلبه یک رهبری ارتجاعی بر یک انقلاب اصیل توده ای است. موفقیت این جریان ارتجاعی توسط یک رشته عوامل اقتصادی و سیاسی درون جامعه و وقایع بین المللی ممکن شد. جان سختی روابط فئودالی و نیمه فئودالی، پشتوانه عینی قدرتمندی برای ایدئولوژی اسلامی در جامعه فراهم می کرد. علیرغم محدودیت هائی که در دو دهه پایانی رژیم شاه برای دستگاه روحانیت ایجاد شده بود، اسلام کماکان یک ابزار مهم ایدئولوژیک برای کنترل توده های روستائی و شهری و مقابله با نفوذ ایدئولوژی کمونیستی، محسوب می شد.

.... جمهوری اسلامی هم به لحاظ اقتصادی و هم سیاسی وابسته به امپریالیسم است. ریشه برخی کشمکشهای رژیم با امپریالیسم در تضادها و رقابتهای درون امپریالیستی است که بر عرصه ایران تاثیر می گذارد... «استقلال» ظاهری جمهوری اسلامی چیزی بیش از بندبازی رژیم در بین اربابان بین المللی نیست... در واقع سیاست خارجی جمهوری اسلامی در سراسر سالهای حیاتش سمت گیری بیشتری با غرب داشته است. با توجه به وابستگی اساسی ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران به امپریالیستهای غربی و حاکمیت دولت نیمه مستعمراتی جز این نیز نمی تواند باشد.

.... جایگزینی جمهوری اسلامی بجای رژیم سلطنتی نشان می دهد که حکومت های ارتجاعی می توانند شکلهای گوناگون بخود بگیرند؛ شعارها و روش های حکومتی تغییر کند؛ سیاست ها و ایدئولوژی های مسلط تعدیل یا حک و اصلاح شود؛ اما ماهیت طبقاتی دولت دست نخورده باقی بماند. چنین تغییرات حکومتی در یک نکته مشترکند: هدفشان حفاظت از این مناسبات ارتجاعی اقتصادی و سیاسی است.

مشخصاً ابزار دیکتاتوری طبقاتی است. خط سازمان ما در دوره مورد بحث همانند حزب کمونیست اندونزی در مورد مسئله سرنگونی مسلحانه ماشین دولتی و لزوم استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان جهت سرکوب تمامی طبقات ارتجاعی، دچار التقاط بود. ا.ک.ا همواره از اینکه پیشبرد انقلاب نهایتاً «محتاج» رهبری و حاکمیت پرولتاریاست صحبت می کرد، اما همزمان به ترویج این توهم می پرداخت که در پروسه انقلاب ممکنست فازی بوجود آید که در آن فاز تعیین خصلت طبقاتی دولت امکان پذیر نباشد. اتحادیه، پایبند این اصل که یا باید انقلاب را علیه روابط مالکیت و مناسبات اجتماعی موجود دامن زد و یا به وارث و حامی آن مناسبات تبدیل شد، نماند. در عوض به توجیهاتی نظیر دمکراتیک بودن مرحله انقلاب و لزوم «شراکت پرولتاریا با سایر طبقات» در قدرت سیاسی روی آورد. ا.ک.ا این واقعیت را که در مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب، پرولتاریا بمفهومی با سایر طبقات (حتی در پاره ای موارد با نیروهای بورژوازی) می تواند «در قدرت شریک شود» را مداوماً تکرار میکرد ولی یک نکته اساسی در این «شراکت»، یعنی رهبری پرولتری را نادیده می انگاشت. اتحادیه، مسئله رقابت میان نیروهای طبقاتی مختلف را بر سر رهبری (اینکه کدام طبقه، دیگران را رهبری خواهد کرد) به پاره ای انتقادات نهایتاً مسالمت آمیز در مورد سیاستهای نیروهای طبقاتی دیگر، تقلیل می داد. در حالیکه این مبارزه، مبارزه ای است کاملاً حیاتی، خشن و حتی خونین.

از نظر ا.ک.ا دیکتاتوری دمکراتیک نوین شکل خاصی از دیکتاتوری پرولتاریا معنا نمی داد و معلوم نبود اگر مضمون دولت دمکراتیک - ضد امپریالیستی همان حاکمیت پرولتاریا نباشد، پس گذار از مرحله انقلاب دمکراتیک به مرحله سوسیالیستی چگونه امکان پذیر خواهد بود. در مقابل، اتحادیه از بیان این نکته که حاکمیت بورژوازی (یا حتی «خرده بورژوازی») معنائی جز دیکتاتوری بورژوازی ندارد طفره می رفت و این مسئله که هر دیکتاتوری بورژوازی تحت شرایط امروزی جهان ناگزیر در خدمت امپریالیسم و ارتجاع قرار میگیرد را عملاً نفی می کرد. واقعیتی که اتحادیه می بایستی می دید (که ندید) این بود که خمینی به محض استقرار و تحکیم حکومتش بطور عینی نماینده سیاسی روابط اجتماعی موجود (مناسبات کمپرادور فئودالی حاکم که صفت مشخصه جامعه ایران بود) گردید.

خلاصه کنیم، ا.ک.ا نیز همانند بسیاری از جریانات کمونیستی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی به نمونه ترازیک نیروئی تبدیل شده بود که بهنگام ظهور فرصتهای انقلابی تسلیم مقوله ای بنام «اراده خلق» گشته، در مقابل جهل بخشهائی از توده و تأثیر طبقات بیگانه بر آنها سر تعظیم فرود آورده واز رسالت تاریخی خود مبنی بر رهبری انقلاب چشم پوشید. ا.ک.ا گرفتار منطقی شده بود که پایه در درکی تحریف شده از آموزش های مائو در باره جبهه متحد داشت. اتحادیه از سیاست جبهه متحد مائو تسه دون تنها عبارت «پرولتاریا تمام کسانی را

که می توانند در مرحله دمکراتیک - ضد امپریالیستی انقلاب متحد شوند از جمله بورژوازی میهن پرست (وگاهی حتی عناصر ارتجاعی) را متحد میکند» را برداشت می کرد (آنهم بصورت تجریدی). حال آنکه کنه خط و سیاست مائوتسه دون وخدمات تئوریک و عملی وی در مورد چگونگی بر خورد پرولتاریا به مسئله ملی و مستعمراتی بر این نکته استوار است که پرولتاریا چگونه می تواند انقلابی را که نیروهای گوناگون از جمله نیروهای بورژوازی مجبورند در آن شرکت کنند رهبری کرده و آنرا در جهت منافع طبقاتی خویش پیش ببرد. تلاش آگاهانه نکردن برای اعمال رهبری پرولتری معنائی جز دنباله روی عملی (و به میزان فراوانی سیاسی) از طبقات غیر پرولتری نمی توانست داشته باشد و برای اتحادیه نیز نتیجه ای جز این نداشت. ■

### توضیحات

۱- این تحلیل به میزان زیادی متکی بر تئوری بحران عمومی کمینترن خصوصاً «تئوری رکود» بود. طبق این تئوری،

امپریالیسم نه میخواید و نه میتواند سرمایه داری را در کشورهای تحت سلطه رشد دهد. بنابر این تئوری، امپریالیسم با ممانعت از رشد سرمایه داری در این کشورها می تواند حداکثر سود امپریالیستی را استخراج کند.

جدا از اینکه این تحلیل اتحادیه کمونیستها بسیار مکانیکی و غیر علمی بود و منطبق بر شناخت درست از کارکرد نظام امپریالیستی و مناسباتش با کشورهای تحت سلطه نبود، در عین حال بیان وجود گرایش بورژوا دمکراتیک و ناسیونالیستی در میان صفوف یک نیروی کمونیستی بود. چنین گرایشی در میان نیروهای کمونیستی کشورهای تحت سلطه بروز می یابد و در جنبش های مختلف پایه داشته است.

۲- این تحلیل با برداشت های نادرست «تئوری وابستگی» در مورد رابطه میان ملل ستمگر و تحت ستم در عصر امپریالیسم، متفاوت است. در «تئوری وابستگی» که میان نیروهای چپ رایج است، اساساً رابطه ساختاری میان امپریالیسم و کشور تحت سلطه بعنوان یک رابطه تولیدی نفی میشود و این رابطه به مقوله غارت در محدوده گردش، تقلیل می یابد.

۳- «کنترا» نامی است که نیروهای ارتجاعی تحت الحمایه آمریکا با که رژیم ساندینیست در حال جنگ هستند بر خود نهاده اند.

## چرخشهای سیاسی بزرگ در جنبش کردستان پ کا کا در سرایشب

سازمان کارگران کردستان (پ کا کا) یک بار دیگر حزب خود را منحل و تشکیلاتی جدید به نام «کنگره گه ل» (کنگره خلق) ایجاد کرد. پ کا کا، قبلا هم در آوریل ۲۰۰۲ یکبار خود را منحل کرده و حزبی به نام «کادک» (حزب آزادی و دموکراسی کردستان) ایجاد کرده بود. در آخرین کنگره آن حزب که در ماه اکتبر ۲۰۰۳ در کردستان عراق تشکیل شد، کادک منحل و بجای آن «کنگره گه ل» ایجاد شد. رهبری این حزب که «شورای عمومی رهبری» خوانده می شود در ۱۱ نوامبر طی بیانیه ای اعلام کرد که: «کادک منحل می شود تا راه را برای ایجاد یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک تر که برای شرکت طیف وسیعتری از مردم مناسب باشد، باز کند.»

این بیانیه می گوید: «ساختار جدید نماینده منافع خلق کرد است، در چارچوب معیارهای بین المللی مشروعیت دارد و برای تعقیب یک هدف دموکراتیک و قانونی سیاسی با هدف مذاکره برای یک راه حل صلح آمیز با دولت‌های ملی حاکم، مناسب است.»

بیانیه، علت تشکیل این حزب جدید را اینطور توضیح می دهد که «برنامه و ساختار تشکیلاتی پ کا کا قادر نبود ملزومات یک مبارزه سیاسی را برای حیات مدنی دموکراتیک کثرت گرا برآورده کند...» «بقایای شکل لنینیستی حزب و همچنین تفکر متحجر سنتی خاورمیانه ای باعث شد که یک ساختار سلسله مراتبی و تنگ بوجود آید و نتواند گروه های اجتماعی جدید و عناصر دموکرات را در خود ادغام کند.»

(به نقل از بیانیه شورای عمومی رهبری کنگره گه ل، ۱۱ نوامبر، روزنامه ترکی زبان اوزگور پلیتیکا وابسته به پ کا کا)

این بیانیه درست چند روز پس از درگیری های مرزی میان پ کا کا با پلیس مرزی عراق ( که پیشمرگه های جلال طالبانی و مسعود بارزانی و سربازان آمریکایی هستند)، صادر شد. طبق گفته سخنگوی ارتش آمریکا، در این درگیری هفت پلیس مرزی کشته و ۱۳ تن مجروح شدند.

### سیاستها و اهداف جدید

زوبیر آیدر Zubeyir Ayder، رئیس تشکیلات جدید، در تشریح نکات بیانیه کنگره گه ل گفت: «بیانیه کنگره گه ل به آمریکا فراخوان داد و گفت که ما معتقدیم دخالت آمریکا در عراق علیه صدام حسین و به این ترتیب آفریدن یک روند جدید در خاورمیانه، مثبت است. و برای اینکه این روند استمرار یابد، لازم است که مسئله کرد حل شود.

در این بیانیه همچنین گفته شد که حل مسئله کرد به استراتژی جدید آمریکا در این منطقه و تجدید ساختار این منطقه توسط آمریکا خدمت

خواهد کرد و از آمریکا خواسته شد که تمام تشکلات کرد را به مثابه واسطه در حل مسئله کرد، برسمیت بشناسد.»

(به نقل از روزنامه ترکی زبان اوزگور پلیتیکا - ۱۶ نوامبر - مقاله «اخبار مربوط به تشکیل کنگره گه ل، سیاستها و اهداف آن»)

در این مصاحبه، رهبر «کنگره گه ل» با روشن ترین جملات تاکید کرد که آمریکا را رئیس و صاحب اصلی در خاورمیانه می داند و سیاست پ کا کا اکنون عبارتست از روشن کردن موقعیت خود از طریق همکاری با طرحهای امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه. وی روشن کرد که پ کا کا می خواهد بجای خطاب قرار دادن دولت ترکیه، بطور مستقیم با آمریکا حرف بزند و بدین وسیله، راه ادغام شدن در ساختار حاکمیت موجود در ترکیه و شراکت با طبقات ارتجاعی ترک در ساختار قدرت را برای خود هموار کند. به این معنا، «کنگره گه ل» با «کادک» تفاوتی دارد. اما در کل در مسیر خط عمومی عبدالله اوجلان است. او معتقد است پ کا کا هر کاری لازم است باید بکند تا در ساختار دولت ترکیه ادغام شود.

### کادک و پروژه جمهوری

در سال ۱۹۹۹، پ کا کا و رهبر آن، عبدالله اوجلان، از سوریه اخراج شدند. در فوریه آن سال، اوجلان در کشور آفریقایی کنیا توسط یک تیم از جاسوسان اسرائیلی و ترک دستگیر و به دولت ترکیه تحویل داده شد. اوجلان، در دو دفاعیه اش در دادگاه ترکیه به پ کا کا دستور داد که اسلحه را زمین بگذارد و مبارزه مسلحانه را از دستور کار پ کا کا خارج کند. او گفت مبارزه مسلحانه راه حل نیست و باید از طریق صلح آمیز به دنبال یک راه حل دموکراتیک برای حل تضاد میان کردها و دولت ترکیه بود. وی طرح اصلاح دولت ترکیه را پیش گذاشت. طرحی که نام «پروژه جمهوری دموکراتیک» نام گرفت و از آن پس تبدیل به ترجیح بند تمام مباحث پ کا کا شد. پ کا کا بطور یکجانبه اعلام آتش بس کرد. اما این برای ارتش ترکیه و آمریکا کافی و قابل قبول نبود. همه کشورهای اتحادیه اروپا پ کا کا را بعنوان یک سازمان تروریستی معرفی و غیر قانونی اعلامش کردند. این در واقع فشاری دیگر بر پ کا کا بود که هر چه بیشتر تسلیم شود. پ کا کا در سال ۲۰۰۲ خود را منحل کرد و تشکیلاتی که نیروهای وسیع تری از گرایشات ارتجاعی و مترقی کرد را در بر میگرفت، درست کرد. کادک اعلام کرد که هدفش آنست که برای «پروژه جمهوری دموکراتیک» و دموکراتیزه کردن دولت ترکیه فعالیت کند. هدف کادک ایجاد روابط نزدیک با دولت ستمگر ترکیه بود و می خواست با اتکاء به

قدرتهای اروپائی و آمریکائی این نزدیکی را تسهیل کند. کادک کماکان بر برخی مطالبات ملی و برسمیت شناختن ملت کرد به مثابه یک ملت، پافشاری می کرد. عده ای از رهبران و کادرهای پ کا کا برای نشان دادن حسن نیت خود به دولت ترکیه، از اروپا سوار بر هواپیما شده و در فرودگاه های ترکیه خود را تسلیم مقامات دولت کردند. اما دولت ترکیه هیچ امتیازی بابت این سازشهای بزرگ نداد جز آنکه صحبت به زبان کردی و گوش دادن به موسیقی کردی را «آزاد» کرد. چه سخاوتمند! البته نیازی هم به این سخاوتمندی نبود چون سالها پیش با شروع مبارزه مسلحانه پ کا کا این آزادی در میدان نبرد بدست آمده بود.

پس از چهار سال آتش بس یکطرفه، کادک متوجه بی فایده بودن این سیاست شد و دید که نمی تواند دولت ترکیه را پای میز مذاکره بکشد. بنابراین یکبار دیگر آتش بس یکجانبه را ملغی کرد. پس از تجاوز آمریکا و بریتانیا به عراق در فروردین ۱۳۸۲ و اشغال آن کشور، میان دولت ترکیه و آمریکا بر سر سیاستی که باید در کردستان عراق اتخاذ شود، و بر سر آینده پ کا کا (کادک) کشمکش بود. جلال طالبانی و بارزانی بشدت مخالف ورود ارتش ترکیه به شمال عراق (کردستان) بودند. ترکیه علاوه بر اینکه همیشه برای خود در کردستان عراق حق آب و گل قائل بوده (بورژوازی ترک، موصل و کرکوک را جزء ترکیه می داند)، از اینکه پ کا کا (کادک) در کردستان عراق پناه گرفته است، بشدت ناراضی بود و به آمریکا فشار می آورد که نیروهای پ کا کا را درهم شکنند. اما، آمریکا چنین نکرد. زیرا برای آمریکا، در حال حاضر، استفاده از احزاب حاکم در کردستان عراق جهت سرکوب توده های عرب و غیر عرب منطقه بسیار مهم است. بنابراین، در برخورد با نیروهای کرد با احتیاط رفتار می کند. البته در اکتبر سال ۲۰۰۳ آمریکا و دولت ترکیه به توافقاتی در مورد نیروهای پ کا کا رسیدند که به آن «طرح عمل واقعی» نام دادند. هدف طرح آنست که نیروهای پ کا کا خلع سلاح شده و از شمال عراق (کردستان) به نقطه ای دیگری رانده شوند و یا عده ای از آنها به ترکیه بازگردانده شده و «مورد عفو» قرار گیرند. پ کا کا از این طرح بسیار ناراضی بود. پ کا کا برای حل مسئله به جاش آمریکائی (جلال طالبانی) روی آورد اما آمریکا به طالبانی گفت کلاه خودت را بچسب که باد نبرد!

مهمترین موضوع تشکیل «کنگره گه ل» اعلام آمادگی برای هرگونه همکاری با امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه است. این در واقع اعلام روی آوردن پ کا کا به یک اتحاد طبقاتی ارتجاعی است. اعلام پیوستن به کلوب طبقات فئودال و کمپرادور کرد است که علنا با تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا عقد اتحاد بسته اند، به این امید که پس از تثبیت نیروهای نظامی آمریکا در عراق، طبقات فئودال و کمپرادور کرد نیز به اندازه طبقات فئودال و کمپرادور ترک و فارس و عرب از قدرت بهره ببرند. رهبران پ کا کا قصد آن کرده اند که تبدیل به مزدوران امپریالیسم آمریکا در منطقه شوند.

## خط مشی اوجالان همیشه در این جهت سیر می کرد

اوجالان پس از دستگیری، در دفاعیه اش گفت، پ کا کا در عکس العمل به طرد شدن از سوی دولت ترکیه و ترور و ارباب این دولت، دست به مبارزه مسلحانه زد و در طول پانزده سال مبارزه مسلحانه چشم انداز و هدف خود را (که فشار گذاشتن بر دولت برای رسیدن به یک راه حل صلح آمیز و مذاکره برای کسب حقوق حقه کردها بود) فراموش کرد و مرتکب برخی افراطها شد.

دفاعیات اوجالان هر چند شکل ندامت نامه داشت اما اساسا با خط مشی سازشکارانه اوجالان در قبل از دستگیری، فرقی نداشت. اوجالان تا قبل از دستگیری در سالهای ۱۹۹۰ در نشریه پ کا کا به نام **سر خوبون Serxwebun** در ستونی تحت نام «حل المسائل مهم» نظراتش را می نوشت. او در جایی می گوید: «بیائید منطقی باشیم. بیائید مذاکره کنیم. ما جدائی نمی خواهیم. ما فقط می خواهیم که هویت کردی ما نفی نشود و برسمیت شناخته شود. دولت ترکیه با حل نکردن مسئله ای به این سادگی آینده اش و موفقیتهایش را محدود می کند.» او در جایی دیگر به دولت ترکیه فراخوان می دهد که باید با همکاری یکدیگر «یک دولت فدرالی ترک- کرد که می تواند تمام خاورمیانه را فتح کند» تشکیل دهند. در همین «حل المسائل» می گوید رژیمهای خمینی و حافظ اسد «رژیمهای مترقی» هستند. او در حل المسائلش برای کنترل کردستان هم راه حل می دهد و می گوید: «نیروهای نظامی ترکیه نمی توانند در کردستان صلح و ثبات برقرار کنند. اما اگر شانس به پیشمرگه پ کا کا بدهید، می توانند اینکار را بکنند.» اوجالان پس از دستگیری، دو دفاعیه ارائه داده که یک از یک ارتجاعی تر است. در این دفاعیه ها حتی با توهین و تحقیر از شورشهای مسلحانه کردها علیه دولت ترکیه یاد شده است. او به خلق کرد و دولت ترکیه بطور مساوی انتقاد کرده و میگوید، علت دست زدن به مبارزه مسلحانه در کردستان غلبه تفکر «فتودالی خاورمیانه ای» در میان کردها و نفی حقوق ملی کردها توسط دولت ترکیه بود. او حتی از آتاتورک دفاع کرده و می گوید: «در آتاتورک هیچ رد پای خاصی از ضد دموکراتیک و ضد کرد بودن نمی توان یافت.» او در دفاعیه اش تاکید می کند که «من همواره این حرفها را زده ام و برای تغییر دادن پ کا کا جنگیده ام.»

## توجیهات تئوریک پ کا کا

پ کا کا سیاست اتحاد با امپریالیسم آمریکا را تحت این عنوان که «سیاستهای آمریکا برای خاورمیانه مثبت است»، سیاست وحدت با دولت ترکیه و نفی حق تعیین سرنوشت ملی کرد را تحت این عنوان که «عصر نوین است و باید به ورای مرزهای ملی رفت» و سیاست تخطئه مبارزه مسلحانه را تحت عنوان «مقابله با خشونت» اتخاذ کرده است. توجیهات تئوریک پ کا کا در مورد اتخاذ این سیاستها، چیست؟

تئوری های رهبران جنبش کردستان عراق (مثل جلال طالبانی) برای تبدیل شدن به مزدوران امپریالیسم آمریکا و سرمایه داری جهانی، و حتی دست کشیدن از «حق تعیین سرنوشت ملی» آشکار است. اینها می گویند که همه ملل خاورمیانه از راه نوکری برای امپریالیسم انگلیس و آمریکا صاحب دولتهای خودشان شدند، ما هم می خواهیم همان راه را برویم!! الان هم آمریکا رئیس است و برای هر کاری باید دم رئیس را دید!! پ کا کا (یا کنگره گه ل) هم همین حرف را می زند. منتها، برای بیان آن سعی می کند تئوری های مدرن ارائه بدهد (که محمود برزنجی و ملامصطفی و جلال طالبانی بلد نبودند). بخش بزرگی از پایه های پ کا کا روشنفکران هستند، و رهبران پ کا کا خود را ملزم می بینند که برای «توجیه» کردن این قشر همان حرفهای کهنه را با بیانی شهری تر و حتا اروپائی (پست مدرنیستی) بیان کنند. خلاصه ای از تحلیلها و تئوریهای پ کا کا توسط اسناد «کنگره گه ل» فرموله و منتشر شده است. (رجوع کنید به سند «کنگره گه ل» به تاریخ دوم ژانویه ۲۰۰۴ در سایت [www.kongra-gel.org](http://www.kongra-gel.org))

پ کا کا در اسناد «کنگره گه ل» می گوید که «عصر نوینی آغاز شده است.» و توضیح می دهد که مشخصه این «عصر نوین» این است که از یک طرف سوسیالیسم شکست خورد و از طرف دیگر سرمایه داری جهانی خود را بازسازی کرد و پیروز از آب درآمد. می گوید، «سوسیالیسم فروپاشید چون در بر گیرنده دموکراسی، اصول جهانشمول حقوق بشر، نبود. اما نظام سرمایه داری جهانی تلاش کرد که خود را اصلاح کند تا بقاء بیابد. امپریالیسم فهمید که از طریق متدهای کلاسیک و نومستعمراتی نمی تواند بر بحران فائق آید. پس راه تکامل بسوی یک تمدن دموکراتیک، از طریق اصلاح سرمایه داری بر پایه انقلاب تکنولوژیک - علمی، را در پیش گرفت. امپریالیسم که تلاش می کند سلطه سرمایه در مقیاس جهانی را در سطح نوینی برقرار کند، احساس می کند که لازم است به ورای دولتهای ملی برود، از همه ساختارهای تئوکراتیک (یعنی جمهوری اسلامی ایران - ح)، سلطنتی (منظور عربستان سعودی - ح) و آلیگارشیک (یعنی ارتش ترکیه - ح) دست بکشد. برای اولین بار در تاریخ میان نظام سلطه گر و مخالفینش یک هم نظری در رابطه با حقوق بشر، دموکراسی و محیط زیست بوجود آمده است.»

پ کا کا در این مباحث دست به دو تحریف آشکار در مورد سوسیالیسم می زند. اولاً، وقتی صحبت از شکست سوسیالیسم می کند، منظورش فروپاشی شوروی است. در حالیکه شوروی بهیچوجه کشور سوسیالیستی نبود بلکه یک کشور سرمایه داری دولتی بود. دوماً، دلایل فروپاشی شوروی، این چیزها که پ کا کا می گوید، نبود. علتش این بود که شوروی در رقابت با امپریالیسم آمریکا و اروپا برای تسلط یافتن بر کشورهای نومستعمره شکست خورد. این مسئله با بحران اقتصادی و سیاسی داخلی شوروی ادغام شد و شوروی فروپاشید. اگر آمریکا هم در جنگی که برای سلطه یافتن بر

جهان آغاز کرده شکست بخورد، حتما فرو می پاشد.

اما در مورد امپریالیسم، تحریفات از آن نوعی است که انسان شاخ در می آورد! آنچنان صفات و اهدافی را به سرمایه داری جهانی نسبت می دهد که نمایندگان سرمایه داری جهانی هم باورشان نمی شود! طبق گفته پ کا کا امپریالیسم می خواهد از طریق انقلاب علمی دنیا را بسوی تمدن دموکراتیک ببرد و از همه دولتهای مرتجع منطقه هم بیزار است و میان سلطه گر و مخالفینش هماهنگی و تفاهم بزرگ پدید آمده است! آقای اوجالان می گوید دست زدن به مبارزه مسلحانه علیه ستم ملی از «تفکر فتودالی خاورمیانه ای» بلند می شود. در جواب به او باید گفت، اتفاقاً این چاپلوسی ها و حرفهای باد هوای پ کا کا است که از «تفکر فتودالی خاورمیانه ای» بلند می شود. در شرایطی که همه (منجمله تئوریسین های امپریالیستها) صحبت از بازگشت «عصر استعمار» می کنند، پ کا کا به این جمع بندی رسیده است که «امپریالیسم دست از استعمار نوین کشیده!» پ کا کا این حرفها را در شرایطی می زند که امپریالیسم آمریکا در حرف و در عمل می گوید بزور تفنگ و بمب و کشتار و زندانهای مخوف می خواهد سرمایه داری و نظام سرمایه داری را بازسازی کند. پ کا کا در شرایطی به مداحی «تمدن دموکراتیک» می پردازد که امپریالیسم ۲ میلیارد انسان (یعنی صد برابر جمعیت کردستان ترکیه) را در سراسر جهان در نتیجه فقر، محکوم به مرگ تدریجی کرده است.

انسان به یاد آواز زیبای تریسی چاپمن خواننده سیاهپوست آمریکائی می افتد که: **عجب دنیائی است! نفرت را عشق می نامند؛ جنگ را صلح؛ و آری همه ما هم آزادیم!**



تهاجم هوایی - طرح از اریک دروگر فعال ضد امپریالیست آمریکائی

**به اعتقاد پ کا کا تجاوز نظامی آمریکا و بریتانیا به عراق پیشروی بسوی تمدن است!**

و حدس بزنید که به عقیده رهبران صلح طلب پ کا کا مهمترین کار امپریالیستهای آمریکائی در



روند پیشروی بسوی «تمدن دموکراتیک» چه بوده است؟ کنگره که ل می نویسد: «مهمترین حلقه در این روند، دخالت خاورمیانه ای آمریکا و بریتانیا در عراق است.»

رهبران پ کا کا، کلی تئوری بافی کرده اند که چرا مبارزه مسلحانه را کنار گذاشته و ضد خشونت شده اند و چقدر قهر مسلحانه بد است. اما وقتی پای تحسین آمریکا و انگلیس می رسد، تجاوز مسلحانه آمریکا به عراق و تجاوز شبانه سربازان آمریکائی به خانه و کاشانه و خانواده عراقی ها، می شود «پیشروی بسوی تمدن دموکراتیک». توجه کنید که اوجالان چه می گوید! او می گوید، «نیات طبقه حاکمه آمریکا هر چه باشد، آنچه انجام می دهند، منطبق با ضربه‌نگ دموکراسی است.» اوجالان می گوید آمریکا در حال بهم زدن نظم موجود در خاورمیانه است و تاکید می کند که «این بهم زدن نظم موجود هر چه باشد، حداقل بسیار مترقی است. زیرا سرمایه گرایی به آن دارد که بر حصارهای ناسیونالیسم تنگ نظرانه فائق آید.» (برگرفته از کلیات آثار اوجالان به انگلیسی)

درست در نقطه مقابل اوجالان، نیروهای کمونیست، انقلابیون، نیروهای مترقی و خلقهای خاورمیانه (منجمله توده های خلق کرد) معتقدند که جنگ امپریالیسم آمریکا، جنگ ارتش های ترکیه و ایران و عراق خصلتی ارتجاعی داشته و ضد پیشرفت و ضد مردم جهان است. اما بالعکس، جنگ و مبارزه مسلحانه خلقهای تحت ستم خاورمیانه (منجمله مبارزه مسلحانه خلق کرد و مردم فلسطین) علیه امپریالیستها و مرتجعین دارای خصلتی عادلانه بوده و منطبق بر پیشرفت بشر و منافع مردم جهان است. این دو بینش در مورد «خشونت» معرف دو جهان بینی طبقاتی متفاوت است. جهان بینی بورژوازی و پرولتاریا.

سند «کنگره که ل» معتقد است که «تغییر و تحول مثبت در جهان عرب نمی تواند از درون توده های عرب بیرون بیاید.» و تاکید می کند که برای ایجاد دگرگونی «دینامیسم خارجی لازم است.» یعنی جهان عرب باید توسط ارتشهای امپریالیستی اشغال شود تا در آن تغییر و تحول مثبت صورت بگیرد! آیا این یک تفکر ضد مردمی نیست؟ آیا این تفکر مشابه تفکر ترکهای فاشیست که می گویند ارتش ترکیه از طریق سرکوب خونین، کردها را «تمدن» کرد، نیست؟ سند کنگره که ل می گوید، «کردها برجسته ترین نیرو برای تغییر خاورمیانه هستند و در حال حاضر تلاشهایی برای آماده کردن آنها صورت می گیرد.» و سپس به آمریکا فراخوان می دهد که بهتر است به مسئله کردها توجه کنید زیرا، «هیچکس به اندازه کردها نمی تواند در امر بازسازی خاورمیانه به نفع آمریکا نقش ایفا کند.»

این سند برای دولت ترکیه هم پیامی دارد: اتحاد با کردها باعث تقویت دولت ترکیه می شود، و این دو با کمک هم می توانند نفوذ دولت ترکیه را در جمهوری های آسیائی و خاورمیانه گسترش دهند! کاسه داغ تر از آش می خواهد برای دولت ترکیه امپراطوری عثمانی را احیاء کند! مثل اینکه واقعا «عصر نوین» است!

به اینها باید گفت رویاهای ارتجاعی جاشهای کردستان را در سر دارید. می خواهید سگ زنجیری جانیان آمریکائی و انگلیسی در خاورمیانه بشوید، بفرمائید! اما لطفا از خودتان مایه بگذارید و پای خلق کرد را وسط نکشید. کارگران و دهقانان و روشنفکران **انقلابی** خلق کرد می گویند: بهتر است فئودالها و بورژواها و جاشها از طرف خودشان حرف بزنند و کردها را بصورت یک مجموعه یکدست معرفی نکنند؛ کردها هم مانند ملل دیگر دارای طبقات ارتجاعی و انقلابی هستند؛ طبقات انقلابی کردستان هرگز با قدرتهای امپریالیست و دول مرتجع متحد نمی شوند، زیرا آزادی خلق کرد و دیگر خلقهای خاورمیانه در گرو مبارزه علیه این دشمنان است و نه در سازش و همکاری با آنان!

## پ کا کا پا جای پای اسلافش می گذارد

کنگره که ل آمال و منش طبقات بورژوا و ملاک کردستان را نمایندگی می کند. در تاریخ جنبش ملی کردستان، رهبران ناسیونالیست از آن نوع حرفهایی که کنگره که ل (پ کا کا) می زند، زیاد زده اند. فرقی میان این تئوری های به ظاهر مدرن، با حرفهای بازاری جلال طالبانی، یا «فئودالیسم خاورمیانه ای» ملا مصطفی بارزانی و شیخ محمود برزنجی نیست. (۱) فرم تغییر یافته اما محتوا همان است. مدرن تر بودن رهبران پ کا کا نسبت به شیخ محمود برزنجی فقط به آنها امکان می دهد که خیانتشان را با حرفهای صد تا یک غاز در مورد «حزب لنینی» ببوشانند و چون طرفدارانشان را مانند فرقه های مذهبی طوری تعلیم داده که کورکورانه دنباله روی می کنند، کسی نمی پرسد که کنار گذاشتن ساختار لنینی (که هیچوقت پ کا کا نداشت) چه ربطی به اتحاد با امپریالیستها و ژنرالهای ارتش ترکیه دارد؟

پ کا کا از همان ابتدا یک تشکیلات **مسلح اما رفرمیست** بود. یعنی اصلاح نظام را می خواست و اصلا خواهان سرنگون کردن دولت فاشیستی ترکیه نبود. مبارزه مسلحانه پ کا کا دارای هدفی محدود بود و نه انقلابی. پ کا کا بدینوسیله می خواست دولت ترکیه را وادار کند که آن را به مثابه نماینده ملت کرد در ساختار دولت ادغام و سهیم کند. پ کا کا با استفاده از ستم ملی دهشتناک و غیر قابل تصویری که دولت ترکیه بر توده های کرد وارد می کند، و با این ادعا که پ کا کا برای رهائی کامل آنان از ستم دولت ترکیه مبارزه می کند، بخش بزرگی از توده های محروم کردستان را بسوی خود جلب کرد. اگر پ کا کا دست به مبارزه مسلحانه علیه دولت ترکیه نمی زد، صاحب آن پایگاه گسترده در میان توده های محروم کردستان ترکیه نمی شد. زیرا، توده ها بدرستی تشخیص می دهند که جواب یک دولت فاشیست و نژادپرست که با سرنیزه حکومت می کند، مبارزه مسلحانه است و بس. پ کا کا از چنین اشتیاقی استفاده کرد. اما بجای آنکه به توده ها و اشتیاق آنها به رها شدن اتکاء کند، همیشه چشمش به «بلائی ها» بود و به «پائینی ها» (یعنی توده ها) بعنوان مهره هائی

برای فشار گذاشتن بر بلائی ها و جایی در آن «بلا» برای خود باز کردن، می نگریست. وقتی اوجالان می گوید، «ما در این کار دچار افراطیاتی شدیم» منظورش اساسا این است که پ کا کا چشم و گوش توده های محروم کردستان را تا حدی باز کرد و به آنان یاد داد که علیه دشمن دست به اسلحه ببرند. این چیزی بود که توده ها و نیروهای انقلابی و ترقیخواه ترکیه و جهان از آن استقبال کردند اما ارتش ترکیه و آمریکا هرگز آنرا نبخشیدند و عزم جزم کردند که اول پ کا کا را خوب درهم بشکنند، و بعد به عجز و لابه و تسلیم وادار کنند و سپس از موضع ضعف آن را بعنوان مهار کننده توده های کرد، در درون نظام ادغام کنند.

پ کا کا هنوز هم بخاطر مبارزه مسلحانه اش علیه دولت فاشیستی ترکیه مورد علاقه توده های زحمتکش کرد در ترکیه و حتا ایران و عراق است. با وجود آنکه امروز رهبری پ کا کا کاملا نادم شده و به آرمانهای توده های محروم کردستان خیانت کرده است، اما دقیقا بخاطر آن مبارزه پانزده ساله که راه توده های فقیر را به سوی مبارزه مسلحانه علیه دشمنان قسم خورده اشان باز کرد، هنوز این علاقه در میان توده ها وجود دارد. با اینکه پ کا کا گذشته خود را نفی و طرد می کند اما از این علاقه استفاده می کند تا پایگاهش را در میان مردم حفظ کند. برای همین مانند همه رهبران ناسیونالیست سازشکار دو دوزه بازی می کند. نمایندگان پ کا کا وقتی به توده ها می رسند، حرفهای باب طبع آنان را در مورد «مبارزه برای گرفتن حق کردها» می زنند اما در واقعیت سیاست زد و بند با مرتجعین و امپریالیستها و پشت کردن به مبارزات عادلانه خلق کرد و خلقهای خاورمیانه را در پیش می گیرند. انحطاط سیاسی پ کا کا، بسیاری از مبارزین کرد را سرخورده و مایوس کرده است. اما، آنان بجای مایوس شدن باید یک جمعبندی صحیح و مارکسیستی از این واقعه بکنند. در این صورت بهترینشان بجای سرخورده شدن، تبدیل به مبارزینی می شوند که علیه رهبران خائن جنبش کردستان پرچم شورش بلند کرده و راه نوین و پیروزمند را به توده ها نشان می دهند.

## جنبش های رهائی بخش ملی

در چارچوب اوضاع کنونی جهان جنبش های ناسیونالیستی کردستان برهبری خط مشی ها و رهبران بورژوائی، رفته رفته ماهیت مترقی خود را از کف داده اند. این جنبشها زمانی یک نقش مترقی در جنبش ضد ارتجاع ضد امپریالیستی کشورهای منطقه بازی می کردند اما از بیست سال قبل به این سو، به مرور آمال انقلابی خود را کنار گذاشته و بدنبال یافتن حامیانی در میان دول ارتجاعی منطقه و قدرتهای امپریالیستی بوده اند. مرتبا به طبقات ارتجاعی ملاک و سرمایه داران بزرگ ملت خود نزدیکتر شده اند و حتا به دول ارتجاعی حاکم بر خودشان نیز امتیاز از پس امتیاز داده اند. البته هیچ جریانی به اندازه جنبش ملی کردستان عراق در این بیراهه اسفناک پیش نرفته

در ایران و بقیه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم، بخشی از انقلاب پرولتری جهانی است. این جنبه انترناسیونالیستی انقلاب دموکراتیک نوین در ایران است که آن را با هیچ چیز نمی توان تاخت زد. انترناسیونالیسم فقط یک اصل اخلاقی نیست بلکه

ناپیگیری احزاب بورژوائی در مبارزه علیه هر گونه ستم (منجمله به تزلزل این احزاب در مبارزه علیه ستم ملی) آگاهند؛ تجارب تاریخی را فراموش نمی کنند و از آنها برای آینده درس می گیرند؛ بدنبال آنچه که امروز در بازار خریدار دارد نمی روند بلکه

است. اما پ کا کا نیز یک نمونه بارز از این دگردیسی قهقرائی است. اتحادیه میهنی کردستان سرعت تبدیل به نماینده و سخنگوی طبقات ملاک و سرمایه دار شد، به مذهب و سنتهای فتووالی امتیازات بزرگ داد. و بالاخره وابسته به امپریالیسم شد. این جهشهای قهقرائی اساسا مربوط به آن است که ایدئولوژی ناسیونالیستی و برنامه ناسیونالیستی مدت مدیدی نمی تواند انقلابی و رادیکال بماند و بالاچار در سراسیم تن دادن به مناسبات طبقاتی و اجتماعی فتووالی و مستعمراتی موجود می افتد. اگر اوضاع جهان مانند اوضاع کنونی سخت و پیچیده باشد و هیچ کشور سوسیالیستی موجود نباشد، این سیر قهقرائی سریع تر می شود. دگردیسی قهقرائی در عمده احزاب ملی کردستان به معنای آن نیست که مبارزه ملی انقلابی خواهد خوابید. خیر! تا زمانی که ستمگری ملی از سوی دولتهای ملل غالب وجود دارد مبارزات ملی هم وجود خواهد داشت و این جنبشها خصیصتی عادلانه و برحق خواهند داشت. تا زمانی که تضاد ستمگر و ستمدیده در زمینه مسئله ملی موجود است، جنبشهای عادلانه ملی سربلند خواهند کرد. این تضاد آنقدر عمیق است که توفانهای انقلابی مهم و بزرگی از دل آن بیرون خواهد آمد.

بظاهر اوضاع جهانی به نفع رشد و گسترش جنبشهای ملی انقلابی نیست. اما این فقط ظاهر ماجراست. امپریالیسم آمریکا با تجاوزگری نامحدودی که آغاز کرده است تضاد ملی را نیز تشدید می کند. فروپاشی خود امپریالیسم آمریکا یکی از روندهای محتمل آتی است.

## مبارزین کردستان ایران و پ کا کا

پ کا کا بخاطر آنکه سالها علیه دولت ارتجاعی ترکیه مبارزه مسلحانه کرد مورد علاقه توده های کردستان ایران هم بوده است. هر چند امروزه، رهبری پ کا کا آن مبارزات را رد می کند و غلط می شمارد اما مبارزه ای عادلانه بود. با این وصف، عاقبت پ کا کا نشان داد که باید از تاریخ درس گرفت و راه واقعی مبارزه را در پیش گرفت. ناسیونالیسم، و مشی رهبران ناسیونالیست، چاره درد ستم ملی نیست. البته، فرجام اسفناک تشکلات ناسیونالیست از همان اول و به یک نگاه روشن نمی شود، اما بالاخره روشن می شود. همانطور که از روز اول معلوم نبود که بالاخره کار « اتحادیه میهنی کردستان عراق » به جایی می رسد که به یکی از نوکران امپریالیسم هار آمریکا در منطقه بدل شود. از روز اول روشن نبود که خط مشی پ کا کا آنرا به تسلیم طلبی در مقابل دولت ترکیه و امپریالیسم آمریکا می کشاند. اما، کمونیستها از ابتدا می دانستند که مشی ناسیونالیستی این تشکلات بالاخره اینها را به این یا آن شکل به وحدت با دشمن خواهد کشاند. کمونیستها این را می دانستند نه بخاطر آنکه غیبگو هستند. بلکه بخاطر آنکه در پشت هر خط و برنامه و ادعائی منافع طبقه معینی را می بینند. یعنی به همه چیز طبقاتی نگاه می کنند؛ به تزلزل و

کردستان باید مشعل دار مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم و برای تحقق انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیستی باشد.



در همه سیاستهای انقلابی باید نقش بازی کند. و کمترین نقشی که بازی می کند آنست که با هیچیک از دشمنان انقلاب (امپریالیسم و دولت حاکم) نباید سازش کرد. ■

### توضیحات

۱- برای دیدن شباهتها به نامه شیخ محمود را که در سال ۱۹۱۸ به امپریالیستهای انگلیسی نوشته است توجه کنید. او هنگامی که بدستور انگلیس در بخشی از کردستان که اکنون کردستان عراق است، اعلام استقلال کرد نامه ای با امضاء چهل تن از سران فتووال طوایف کرد به کارگزار سیاسی انگلیس در بین النهرین نوشت و خوشخدمتی خود را چنین اعلام کرد: «از آنجائیکه حکومت اعلیحضرت قصد خود را مبنی بر آزاد کردن خلقهای شرق از ستم ترکیه و کمک به آنها در بدست آوردن استقلال اعلام کرده بود، سرانی که نمایندگان مردم کرد می باشند تقاضا دارند که به تحت الحمایگی حکومت بریتانیا در آمده و برای اینکه از فواید اتحاد محروم نشوند در عراق ادغام شوند. آنها از کارگزاری بین النهرین تقاضا دارند که نماینده ای با آتوریت لازم به اینجا بفرستند تا مردم کرد را از کمکهای بریتانیا برخوردار کرده و امکان پیشروی مسالمت آمیز در جاده تمدن را برای آنها فراهم آورند. اگر حکومت به کردها یاری برساند و از آنها حمایت کند، آنها نیز بنوبه خود تضمین خواهند کرد دستورات و نظرات حکومت را پیش ببرند.»

اما ۶ سال بعد (سال ۱۹۲۴) امپریالیسم انگلیس که دیگر نیازی به یک منطقه خودمختار کرد نمی دید و بدنبال آن بود که دستاوردهایش را در جهان عرب تحکیم کند، کردها را بمباران کرد و آنها را مجبور به تبعیت از سلطنت هاشمی که انگلیس در عراق بر پا کرده بود، نمود. همین بلا را آمریکائی ها دوباره بر سر رهبران ناسیونالیست کرد عراق آوردند و ملامصطفی بارزانی را با وجود خوش خدمتی هایش، فروختند. این درسهای تاریخی را رهبران ناسیونالیست می دانند اما فراموش می کنند. اما توده های کارگر و دهقان و روشنفکران انقلابی کرد نباید این درسهای تاریخی را فراموش کنند. منافع طبقاتی ما ایجاب می کند که این درسها را مرور کنیم و به یادگیری از آنها بپردازیم.

دوراندیشند و منافع دورتر را هم می بینند و منافع درازمدت ستمدیدگان را مد نظر دارند. طبقه کارگر همه ملل و زحمتکشان و خلقهای همه ملل بیش تر از آنکه با طبقات بورژوائی خودشان وجه اشتراک داشته باشند، با یکدیگر وجه اشتراک دارند. آنها در سرنگون کردن کلیت نظام ستم و استثمار سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری وجه اشتراک دارند. آنها در ساختن آینده سوسیالیستی که عاری از هرگونه و هر شکل ستم و استثمار باشد وجه اشتراک دارند. و این مبارزه را باید متحدانه پیش ببرند. این تفکر منطبق بر رسالت طبقه کارگر است. طبقه کارگر ایران یک طبقه واحد است. هر چند اعضای این طبقه از میان ملل مختلف هستند، اما یک طبقه واحد است. این طبقه باید متحدانه قد علم کند و انقلاب را در همه جای ایران، به صورت یک طبقه واحد، رهبری کند. ما از رفقای فعال سیاسی و انقلابی کرد می خواهیم که این مقاله و برنامه حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) را با دقت خوانده و بحث کنند. مطالب این مقاله و برنامه حزب را با فعالین پ کا کا نیز در میان بگذارند. ما از رفقائی که پس از خواندن و بحث برنامه قانع می شوند که این تنها راه پیروزمند است، می خواهیم که بدون هراس از سختی راه و بدون هراس از مقابله با روندهای خودبخودی ناسیونالیستی، این برنامه، خط مشی و اهداف حزب را در حداکثر توان خود تبلیغ و ترویج کنند. و خود را وقف عملی کردن این مشی و برنامه کرده و بدین ترتیب به تحقق رسالت طبقه کارگر ایران خدمت کنند. فقط پرولتاریا (طبقه کارگر آگاه) می تواند از طریق حزب کمونیست خود پیشاپیش خلق قرار بگیرد و انقلاب دموکراتیک را بسوی پیروزی هدایت کند. در عصر کنونی یعنی عصری که امپریالیسم بر جهان و همه دولتهای مرتجع این کشور و آن کشور حاکم است، انقلاب دموکراتیک

## تشکیل حکومت خودمختار خلق ماگار در مناطق آزاد شده

خلق ماگار، یکی از ملل تحت ستم نپال و سرزمینش واقع در غرب کشور است. جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، این منطقه را از سلطه دولت پادشاهی نپال آزاد کرده است.

خلق ماگار یک اقلیت ملی است که از سال ۱۷۶۸ میلادی به این سو تحت ستم ملی قرار داشته و از قدرت سیاسی محروم بوده است. در این سال، نارایان شاه از طریق جنگهای خونین، سرزمین خلق ماگار و دیگر اقلیتهای ملی نپال را که مجموعاً اکثریت مردم نپال را تشکیل می دهند، فتح و به زور سرنیزه آنان را یکپارچه کرد. نپال کشوری چند ملیتی است که از زمان الحاق این سرزمین ها، زیر سلطه کاست برهمن و چتری قرار داشت. جامعه نپال توسط یک رژیم فئودالی پادشاهی مرکزگرا اداره می شود و مناسبات خلقهای ساکن این کشور نه بر پایه همبستگی و اتحاد آزادانه بلکه بر پایه ستمگری ملی برهمن و چتری است. وحدت واقعی میان خلقهای نپال فقط از طریق انقلابی که این زنجیرهای ستم و تبعیض را درهم شکند، میسر می شود. فقط انقلاب دموکراتیک نوین می تواند قدرت سیاسی را از آن خلقها کرده و راه را برای تکامل اقتصادی و فرهنگی آنان باز کند. انقلاب نپال که تحت رهبری مائوئیستهای جریان دارد، این حقیقت را در عمل ثابت کرده است.

حق تعیین سرنوشت ملی، و تشکیل حکومت های خودمختار منطقه ای در چارچوب یک دولت انقلابی، بخشی لاینفک از برنامه حزب کمونیست نپال (مائوئیست) برای انجام انقلاب دموکراتیک نوین است. طبق این برنامه، خلق ماگار حکومت انقلابی خودمختار منطقه ای خود را بر پا کرد. سرویس خبری جهانی برای فتح که وابسته به جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (ریم) می باشد، در خصوص این واقعه مهم نوشت:

تشکیل این حکومت خودمختار انقلابی یک گام بزرگ در جهت پیروزی انقلاب سراسری نپال است. حکومت خودمختار منطقه ای ماگار در تاریخ ۹ ژانویه ۲۰۰۴ در میان اجتماع ۷۵ هزار نفره توده های زحمتکش این منطقه اعلام شد. در روزهای ۷ و ۸ ژانویه کنگره ای متشکل از ۱۳۰ نماینده منطقه خودمختار ماگار تشکیل و طی آن یک کمیته ۲۷ نفره برای اداره منطقه انتخاب شد. جنگ خلق که تحت رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) پیشرفتهای جهش وار کرده و ضربات سهمگینی بر ارتش پادشاهی نپال وارد کرده، راه را برای برپائی قدرت سیاسی خلق در مناطق



الهام بخش مبارزات سراسر کشور شد. این روستا، از آغاز جنگ خلق در نپال در فوریه ۱۹۹۶، یکی از تکیه گاه های محکم آن بوده است. ارتش پادشاهی نپال چندین بار به آن حمله کرده و مرتکب جنایات دهشتناکی علیه مردم روستا شده است. با این وصف، مردم تاوانگ تسلیم نشدند و الهام بخش مردم منطقه ماگار و سراسر کشور شدند. اکنون با تاسیس حکومت خودمختار ماگار، تاوانگ به یک مکان تاریخی تبدیل شده است. منابع خبری وابسته به حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اعلام کردند که خلقهای دیگر ملل تحت ستم نیز بزودی حکومتهای خودمختار منطقه ای خود را تاسیس خواهند کرد. ■

روستائی گشوده است. اکنون، مردم هر منطقه «کمیته های متحد خلق» را بر پا کرده و قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نوینی را پدید آورده اند. سیاست حزب کمونیست نپال (مائوئیست) آنست که بر پایه اتحاد میان همه نیروهای ضد امپریالیست- ضد ارتجاع یک دولت واحد سراسری بر پا کند که در آن همه ملل دارای حق تعیین سرنوشت باشند.

**رفیق پراچاندا**، صدر حزب کمونیست نپال (مائوئیست) و رفیق بابورام باترای، دبیر «شورای متحده انقلابی خلق» ( این شورا نطفه رژیم سراسری آینده نپال است) به این اجتماع ۷۵ هزار نفره پیامهای تهنیت ارسال کردند. چند تن از اعضای کمیته مرکزی حزب و همچنین رفیق راوونی از سوی جنبش انقلابی مائوئیستی هندوستان، در این اجتماع سخنرانی کردند... این مراسم در دهکده **تاوانگ** از منطقه رولپا برگزار شد. طاق پیروزی برای استقبال از نمایندگان و هیئت نمایندگی مناطق دیگر و سراسر کشور و میهمانان خارجی بر پا شده بود. پرچم های سرخ در تپه های اطراف دهکده به اهتزاز در آمده و منظره باشکوهی ایجاد کرده بود.

تاریخچه مبارزاتی تاوانگ غنی است. در سال ۱۹۸۰ مردم این روستا انتخابات شوراهای محلی (معروف به پانچایات ها) را کاملاً تحریم کرده و صندوقهای رای را خالی برگرداندند. این عمل مبارزاتی به دعوت حزب کمونیست نپال (مشعل) که حزب مادر حزب کمونیست (مائوئیست) بود، صورت گرفت. حزب از مردم خواست که انتخاباتی را که تحت کنترل فئودالها بوده و در چارچوب نظام پادشاهی انجام می شود، تحریم کنند. بلافاصله پس از تحریم، ارتش به روستا حمله کرد و روستا را به ویرانی کشید. مقاومت مردم تاوانگ

**۵ بهمن ۱۳۸۲ مصادف با ۲۲ امین**

**سالگرد قیام مسلحانه سربداران در**

**آمل است. خاطره این مبارزه بزرگ**

**را گرامی بداریم و درسهایش را**

**مشعل راه سرخمان کنیم!**

**زنده باد**

**خاطره رفقای**

**جانباخته! پر**

**رهرو باد**

**راهشان!**



خاطره بم، همچون خاطره سایر جنایات این رژیم پاک شدنی نیست. تا وقتی این رژیم برجاست، زخمهای پیکر خلق ما را التیامی نیست. حکومتی که نتوانسته چند امدادگر کارآمد تربیت کند، مجربترین شکنجه گران را در اختیار دارد. ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتجاعی حاکم بر ایران، سد و مانع عمده در مقابله با زلزله است. در ایران زلزله خیز، تا وقتی این ساختار پا برجاست، همه خانه ها تله مرگند. جانی برای «مقاوم سازی» نیست.

# خانه از پای بست ویران است

## نکاتی چند در مورد زلزله بم

کاری نکنند. ولی حتی تلفنهائی که بدنبال راه چاره به مسئولین زده شد بی جواب ماند. هیچ فراخوانی برای خروج از خانه ها داده نشد. بی مسئولیتی حکام در قبال جان مردم به عدم واکنش به پیشقراولان زلزله ختم نشد. حتی وقتی معلوم شد که زلزله بم را با خاک یکسان کرده و جان هزاران تن را گرفته است، مقامات رژیم تا ساعت ها خبر را پیش خود نگاه داشتند. چندین ساعت بعد از وقوع فاجعه، امام جمعه تهران از لزوم وحدت در انتخابات گفت و بعد از نماز، اوباش همیشه در صحنه بر ضد قانون حجاب دولت فرانسه به تظاهرات پرداختند. بعد از ظهر همان روز خامنه ای در جمع زائران جز برشمردن فوائد حج چیزی برای گفتن نداشت. تا هیئت دولت بخود بجنبد و جلسه «اضطراری» تشکیل دهد، بیش از ده ساعت از زلزله گذشته بود. و هر لحظه که می گذشت ده ها تن زیر آوار جان می باختند. اولویت دولت، نجات جان مردم نبود. وقت می خرید که چگونگی جلوگیری از بحران سیاسی را اندیشه کند.

### امداد رسانی یا ادامه سیاست های ضد مردمی

«هیچ سازمان یا ارگانی حاضر نبود هواپیما و هلیکوپتری را برای انتقال خون به استان کرمان در اختیار این سازمان قرار دهد» نوبالا، رئیس هلال احمر ارگانهای دولت نه تنها قبل از زلزله به مردم هشدار نداده بودند، نیروهای خود را برای تخریب احتمالی نیز آماده نکرده بودند.

امداد رسانی دولتی عملاً یک روز بعد از زلزله شروع شد و وقتی هم شروع شد، چیزی نبود جز ادامه سیاست های ضد مردمی جمهوری اسلامی. مردم سراسر کشور به محض شنیدن خبر، به کمک شتافتند ولی دولت توان سازماندهی این غلیان همبستگی مردمی را نداشت. خون مورد نیاز در عرض یک بعد از ظهر از طرف مردم تامین شد ولی کسی حاضر نبود خون اهدائی را به بم برساند. کیسه های برنج و پتو در گل و شل باران تهران رها شده بود و از بین می رفت. ارگان ها، پزشکان و پرستاران داوطلب را سر می دواندند. از یک طرف به مردمی که ناامید از دولت با کمکها به طرف راه افتاده بودند می گفتند نروید، راهها شلوغ می شود، از یک طرف می نالیدند که وسیله نقلیه برای انتقال کمک ها در دسترس نیست. تیم های امداد رسانی خارجی در فرودگاهها سرگردان بودند.

می شود. نگاهی کوتاه به آنچه گذشت به وضوح نشان می دهد که روابط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم بر ایران سد و مانع عمده است: سد و مانع عمده حتا در مقابله با نیروهای قهری طبیعت.

\*\*

فاجعه قبل از زمین لرزه در حال شکل گیری بود. زلزله پیش قراولان(۱) خود را فرستاده بود. شب قبل از زلزله، غرش زمین همه را نگران کرده بود. حتی پرواز سراسیمه پرنندگان و پارس بی وقفه سگها حکایت از فاجعه ای می کرد در شرف تکوین. مردم بدنبال راه چاره به ارگان ها تلفن زدند. ولی به عبث.

در کشور زلزله خیز، یکی از ابتدائی ترین اقدامات پیشگیرانه، بخصوص هنگامی که خانه ها محکم نیستند، تجمع در میادین و فضاهای باز به هنگام احساس خطر است. این شیوه هرچند جلوی ویرانی را نمی گیرد، اما وسعت کشتار را محدود می کند. طبق یکی از گزارشات «مردی که از سر و صدای زیر زمینی احساس خطر کرده بود تمام شب را در ماشین اش به سر برد. او زنده ماند ولی حدود ۴۰ نفر از بستگانش را از دست داد.» ولی برای اینکار قبل از هرچیز مردم باید از خطرات احتمالی و راههای حفاظت از خود آگاه باشند. باید فراگرفته باشند که اعلام خطرهای طبیعت را جدی بگیرند. این آگاهگری باید در سطح وسیع صورت گرفته باشد. اما، از رهبرانی که در باره عقوبت معصیت موعظه می کنند و از مجلسی که فراخوان تسلیم در برابر دست تقدیر می دهد چگونه می توان توقع آگاهگری داشت؟ مردم باید دارای تشکلات محلی باشند که بتوانند با یکدیگر مشورت کنند، نقشه بریزند و در صورت لزوم یکدیگر را خبر کنند. ولی چنین امری در جمهوری اسلامی ممکن نیست. از دولتی که کوچکترین تلاش ها برای سازماندهی مردمی را به اسم ضد انقلاب سرکوب می کند، چگونه می توان انتظار تحمل تشکلات توده ای محلی را داشت؟ اینکه عده ای از دانشجویان خوابگاه (که فقط سه نفرشان زنده ماندند) با شنیدن صداها می خواستند به خیابان روند ولی گفته شد خیابانها ناامن اند، نشان دردآور تار جهلی است که جامعه را اسیر کرده است. آگاهی قدرت می آورد و جمهوری اسلامی از قدرت مردم وحشت دارد. مردمی که در سرنوشت خویش هیچ نقشی ندارند، باید منتظر بنشینند تا شاید «مسئولین»

بار دیگر اسم جمهوری اسلامی با کشتار رقم خورد. این کشتار اما به صورت اعدام سیستماتیک بهترین جوانان کشور در سیهچال های رژیم نبود. به صورت بمباران و قتل عام مردم کردستان نبود. در جبهه های جنگ ارتجاعی هم نبود. اینبار، در اثر عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی، فساد و بی کفایتی، که جمهوری اسلامی بانی و نگهبان آن است بیش از ۴۵ هزار نفر از مردم ما جان خود را از دست دادند، یک شهر و دهها روستا ویران شد و هزاران نفر آواره شدند. بدنبال زمین لرزه، خبرگزاری جمهوری اسلامی پیام خمینی در مورد زلزله کرمان را چاپ کرد که گفته بود «این حوادث ناگوار ابتلا و امتحانی است از طرف خداوند متعال برای مصیبت دیدگان» برخی روحانیون بیشمارانه از عقوبت معصیت گفتند و نمایندگان مجلس از لزوم تسلیم در برابر دست تقدیر. ولی واقعیت حکم دیگری می داد. زلزله های اخیر در ژاپن و کالیفرنیا خسارات انسانی بسیار محدودی به بار آورده بود. همه، توانائی بشر قرن بیست و یکم در غلبه بر طبیعت را می دیدند. بر همه معلوم بود که لزومی به «تسلیم» نیست.

«امتحان الهی»، «عقوبت» و «تقدیر» واژه هائی متعلق به ماقبل تاریخ اند و استفاده از آنها در این عصر تنها تلاشی مذبحخانه برای سرپوش جنایت و تخدیر مردم است. دیگر کسی این خزعبلات ایده آلیستی را باور نداشت. فاجعه بم سند دیگری شد بر محکومیت رژیمی که تنها کارکردش حفظ و تداوم یک ساختار عقب مانده نیمه فئودالی و وابسته به امپریالیسم است. ساختاری که بر پایه وابستگی و استثمار نیروی کار ارزان سازمانیافته است. ساختاری که در آن انباشت ثروت در یک سو به قیمت فقر و عقب ماندگی در سوی دیگر صورت می گیرد، ساختاری که کارش استخراج مافوق سود برای سرمایه داری جهانی است و مقامات و کارگزاران حکومتی آن بجز پر کردن جیب خود و سرکوب مردم به کار دیگری نمی آیند. جمهوری اسلامی در کلیت خود، بعنوان ذینفع و نگهبان این ساختار، مسئول اصلی قتل عام بم است. ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ارتجاعی حاکم بر ایران، مردم را حتا از اولیه ترین ابزار مقابله با فجایع طبیعی محروم می کند. این ساختار آنقدر ارتجاعی و عقب مانده است که هر چیز خوب و پیشرفته (مانند کمکهای مردمی) در درون آن تباہ

رفته خویش بودند، دزدان و زمین خواران به بم ریختند و نخل ها و زمین های مردم را مفت خریدند. جمهوری لاشخوران در بم به ضیافت نشست.

مسئولین سعی داشتند روستائینان اطراف را مسئول دزدی ها معرفی کنند ولی با وجود این همه نیروی انتظامی که برای کنترل شهر و جاده ها اعزام شده بود، تنها «خودی ها» بودند که جواز دزدی می گرفتند. **جمهوری اسلامی جولانگاه دزدان و زمین خواران است، و دزدی و زمین خواری ملک طلق حاکمان و عمالشان است.**

روستائیان اطراف خود قربانی زلزله بودند و مردم بم، تنها کسانی بودند که سهمی از کمکها نگرفتند. در حالیکه حکومتی ها که درآمدهای افسانه ای از نفت به جیب می زنند و ۶۰٪ نیروی کار کشور را زیر خط فقر نگاه داشته اند، حتی از غارت مردم زلزله زده بم و دزدیدن کمکههای جمع آوری شده، دریغ نکردند.

اینبار دیگر صحبت از دله دزدی نیست. کمک های جمع شده به میلیارد دلار می رسد. دعوای اصلی بر سر اینکه چه کسی مقاطعه بازسازی ارگ بم را بگیرد و چه کسی مسئول کمکههای دراز مدت و ساختمان شهر شود هنوز شروع نشده. ولی از همین ابتدا یک چیز روشن است. سر امپریالیستها از این خوان یغما بی کلاه نخواهد ماند. دولت دارد با ژاپنی ها قرارداد ساختمان های مقاوم در برابر زلزله را میبندد. اینکه تکنولوژی ساختمان سازی ژاپنی، با توجه به اینکه آب و هوای این جزیره سرسبز با حاشیه کویر ما کاملا متفاوت است، چوب یکی از مصالح اولیه ساختمان در آنجاست و در ژاپن از تکنولوژی پیشرفته برای مقابله با سرما و گرما استفاده می کند، چقدر بدر ما بخورد روشن نیست. در هر حال دل مشغولی شرکت های ژاپنی و طرف ایرانی قرارداد، چیز دیگری است. سرمایه گذاری های خارجی در کشورهای تحت سلطه به منظور رشد موزون اقتصاد کشورهایی مثل ایران نیست. این سرمایه گذاری ها عوجاج را تشدید می کند، اقتصاد را وابسته تر می کند، مردم را در قعر عقب ماندگی نگاه می دارد و سودهای کلانش جیب عده ای را پر می کند. در این ساختار همه چیز در خدمت سود قرار دارد. و اینجاست که زلزله خیزی کشور نیز به منبع درآمد و دزدی بدل می شود. در مقیاس کوچک، هلال احمر شروع به فروش چادر به مردم مسجد سلیمان می کند و این در حالیست که به هنگام زلزله بم دولت از کمبود چادر نالید و از کشورهای خارجی تقاضای ۵۰ هزار چادر کرد. این مسئله بکنار که خطر عمده زلزله در مسجد سلیمان رهاشدن گازهای سمی است و چادرهای ۲۰ هزار تومانی هلال احمر مردم را در برابر این گازها حفاظت نخواهد کرد. در مقیاس بزرگتر، قراردادهای عظیم داخلی و خارجی برای «مقاوم سازی بافت های فرسوده» در راه است. دزدی هایی که صورت گرفت و چپاولی که در راه است، ادامه همان سیاستی است که بم را برای کشتار زلزله آماده کرده بود.

جمهوری اسلامی که از پس شرایط روزمره هم بر نمی آید توان مقابله با بحرانی به این عظمت را نداشتند. بیمارستان هایی که قرارداد بیمه نداشتند لیستهای نجومی دارو و لوازم به همراهان آسیب دیدگان می دادند. اخراج بسیاری از پزشکان خارجی از بم در همان روزهای اول بدلائل نامعلوم و کارشکنی در انتقال جراحان داوطلب به بم، باعث شد بسیاری از زخمیان جان خود را از دست بدهند.

فاجعه بم، هرچند عظیم، ولی بی سابقه نبود. اینکه امداد جمهوری اسلامی، خود، ابعاد فاجعه را وسعت بخشید نتیجه بی تجربگی نبود. معمول بودن چنین فجایعی در کشور ما، اتفاقا دلیلی شده برای ایجاد ستاد بحران. مسئول بودجه سازمان برنامه می گوید «هرساله در بودجه ردیفی به این گونه حوادث اختصاص می باید که امسال ۴۰۰ میلیارد تومان بوده است و اگر میزان خسارات زیاد باشد، از ردیف های دیگر استفاده می شود.» ولی بی کفایتی ستاد بحران در پاسخگوئی به نیازهای زلزله زدگان نشان داد که ستاد بحران نیز مفر دیگری است برای دزدی و مفتخوری. در واقع جمهوری اسلامی در چپاول و سرکوب در ۲۵ سال گذشته کفایت بسیاری از خود نشان داده. حکومتی که نتوانسته (و برایش مهم نبوده) چند امدادگر کارآمد تربیت کند، مجربترین شکنجه گران را در اختیار دارد. جماعتی که جمهوری اسلامی به بم فرستاده بود، برای کمک به مردم نرفته بودند، رفته بودند جمهوری اسلامی را در برابر خشم مردم محافظت کنند، استفاده تبلیغاتی بکنند و از بدبختی مردم برای خود قبائی بدوزند.

### ضیافت لاشخوران بر ویرانه های بم

دزدی و باند بازی از همان ابتدای کمک رسانی آغاز شد و جز این نیز انتظار نمی رفت. ارگان های مختلف رژیم قبل از هرچیز به فکر منافع خویش و سوق دادن کمک ها در مسیر باند وابسته به خویش بودند. در حالیکه قانونا کمک ها باید از طریق هلال احمر (که عملا مستقل نبوده و وابسته به وزارت بهداشت است) به پیش می رفت، رادیو تلویزیون از مردم می خواست کمک هایشان را به کمیته امداد امام خمینی بریزند. ارتش مرتب از تامین ترابری هوایی برای کمک رسانی طفره می رفت و دست آخر نیروهای انتظامی کمک رسانی را قبضه کردند. یکی از ارگانها رسماً آمبولانسهای تیم کمک رسانی دانمارکی را مصادره کرده به مقر خود برد. یک کامیون داروی پزشکان بدون مرز، در مرز زمینی گم شد و چند ساعت بعد خالی پیدا شد. طبق آخرین گزارشات تایحال میلیاردها ریال داروی اهدائی مفقود شده است. هواپیمائی کشوری که نمی خواست از قافله دزدان عقب بماند تصمیم گرفت به سگهای تجسس هم بلیط بفروشد آنهم به تومان. پیدا کردن پول نقد برای خارجیانی که به کارت بانکی عادت دارند دلیل دیگری شد بر تاخیر در امداد رسانی. هنوز بدن جانباختگان بم سرد نشده اجناس اهدائی سر از بازار سیاه در آورده اند. در حالیکه بازماندگان زلزله عزادار عزیزان از دست

ارتشی که برای سرکوب مبارزات خلق کرد، با هواپیماها و هلیکوپترهایش آسمان کردستان را سیاه می کرد، تا روز بعد ۴۰۰۰ پتو هم به بم نرسانده بود. بوروکراسی عظیمی که چون دولیائی برگرده مردم سوار است، به کارشکنی در امر امداد رسانی ادامه داد.

اولین کسانی که به بم رسیدند، مردم شهرهای اطراف بودند و به همراه بازماندگان زلزله با دست خالی به جنگ آوار رفتند. و به اعتراف نوریالا «خود مردم حاضر در صحنه و نجات یافتگان از زلزله، بیشترین نقش امدادی و نجاتی را داشتند.»

تیم های دولتی سلانه سلانه از راه رسیدند. نابسامان و بی کفایت. از اولین محموله های جمهوری اسلامی یک نیروی ۷ هزار نفره انتظامی بود که برای مقابله با «سوء استفاده دشمن» ارسال شده بود. گله های عظیم پاسدار و بسیجی و ارتشی، بم ویران را فرق کردند. روی آواری که زیرش آدم بود تردد می کردند. داد و فریادشان مانع شنیدن ناله های زیر آوار ماندگان می شد. شاهدان عینی از برخورد توهین آمیز فرماندهان نیروی انتظامی با زلزله زدگان می گویند. شرایطی بوجود آمد که بخش مهمی از غذا و امکانات مخصوص زلزله زدگان به اینان اختصاص یافت، بخصوص که بقول یکی از گزارشگران صدایشان هم از قربانیان زلزله بلندتر بود. نیروهای متخصص خارجی هم در این دم و دستگاه عقب مانده جمهوری اسلامی کار زیادی از پیش نبردند و عملا حکم بنز آخرین مدل در سنگلاخ را پیدا کردند.

شهر فوراً بین ارگان های مختلف تقسیم شد که مرتباً امدادگران واقعی داخلی و خارجی را به یکدیگر پاس می دادند. ولی از تقسیم سازمانیافته کمک ها خبری نبود. بی عدالتی و توهین در زمینه پخش کمک ها پدید می آمد. یکی از زلزله زدگان خشمگین می گفت: «با ماشین هایشان شهر را دور می زنند و قوطی های کنسرو به داخل چادرها می اندازند. مگر ما حیوانیم. این توهین به شرافت انسانی ماست.» و البته **شرافت انسانی در میثاق جمهوری اسلامی جائی ندارد.** از بالای وسایل نقلیه غذا و پتو و چادر به مردم پرت می کردند. هرکس زورش بیشتر بود، یک چیزی گیرش می آمد. آنها که نحیف تر بودند، گرسنه و بی روانداز می ماندند. تعدادی از بچه هایی که از زلزله جان سالم بدر بردند، چند روز بعد بر اثر گشنگی و سرما جان سپردند. تقسیم کمک ها به حدی ناعادلانه بود که مردم بم در اعتراض به آن دست به تحصن زدند. حداقلی از تجسس و ارزیابی اولیه در مشورت با ساکنین شهر و حداقلی از سازماندهی بازماندگان می توانست بسیاری از مسائل را حل کند. ولی اینکار از عهده ارگان هایی که برای سرکوب مردم ایجاد شده اند ساخته نیست.

زخمی ها نیز در همین سیستم امداد ارتجاعی گرفتار آمدند. بسیاری را در هواپیماهای باری می ریختند. برخی در مسیر انتقال جان سپردند، بسیاری زخمی تر به مقصد رسیدند. با وجود اینکه پزشکان و پرستاران بیست و چهار ساعته کار می کردند، ولی بیمارستانهای بی بودجه و امکانات

## تله های مرگ

«تو، کهنه، عمومی، خصوصی، ساختمان های بم یک چیز مشترک داشتند: عدم رعایت مقررات ضد زلزله» -- به نقل از نشریه اکونومیست

بم شهری فراموش شده نیست. شهری است که اتفاقاً از «لطف» سردمداران جمهوری اسلامی نیز بهره برده است. خاندان رفسنجانی، بم را به یکی از مراکز فعالیت «کشاورزی و صنعتی» خود تبدیل کرده بود. در شراکت این خاندان با سرمایه های کره ای صندلی های ماشین «داوو» در بم تولید می شد. بخاطر موقعیت توریستی بم، پروژه های وسیع ساختمان هتل و رستوران و ویلاهای مسکونی در جریان بود. میلیاردها تومان خرج احداث فرودگاهی با ترمینال بین المللی شده بود. ولی رشد بم، همچون رشد تهران و سایر شهرهای وابسته، رشدی بی رویه و ناموزون بود.

پروژه های چند میلیاردی جلب سیاحان به نابودی کشاورزی در منطقه ارگ جدید انجامیده بود. با «توسعه اقتصادی» قیمت زمین سیر صعودی گرفت. روی سازه ای که توانایی تحمل یک طبقه را بیشتر نداشت، طبقاتی دیگر ساخته شد و به اجاره رفت. سیاست تعدیل اقتصادی به گرانی مصالح ساختمانی انجامید و سیمان و آهن از دسترس عموم خارج شد. بسیاری مجبور بودند به همان خشت و کاه گل رضایت دهند تا سرپناه حداقلی داشته باشند. دیگران، ناچار به صرفه جوئی و حذف ابتدائی ترین اصول امنیتی شدند. افزایش تقاضا به افت کیفیت مصالح کمک کرد. صحبت از نظارت بر کیفیت مصالح در اقتصادی که حول دزدی و رشوه می چرخد، نمی توان کرد. شهرداری ها و وزارت مسکن که یکی از وظایفشان قاندا تا باید نظارت بر ساختمان سازی بر طبق معیارهای وضع شده باشد، خود به بزرگترین معاملات ملکی کشور بدل شده اند. زمین دلالی می کنند، تراکم می فروشند، در مقابل رشوه معیارهای ایمنی (از جمله برای مقابله با زلزله) را نادیده می گیرند... بر اثر یک زلزله ۶٫۴ ریشتری، بیش از ۴۵ هزار نفر جان خود را از دست می دهند.

اینکه ارگ دو هزار ساله فروریخت هرچند تاسف آور ولی عجیب نیست، ولی فرو ریختن بم، حکایت دیگری است. در بم از خانه های کاه گلی فقرا تا بیمارستان ها و ساختمان های دولتی و حتی ساختمان چند میلیاردی فرودگاه، همه فرو ریختند. این زلزله نبود که در بم آدم کشت، اعوجاج بود. در شهری که فرودگاه بین المللی دارد هنوز بسیاری از مردم در خانه های کاه گلی زندگی می کنند، دزدی بجدی است که در کشوری که استاندار ساختمانی ضد زلزله دارد حتی ساختمان های نوساز نیز فرو می ریزند. همان اعوجاجی که در تهران برجها را بالا می برد و در کنارش زاغه ها را رشد می دهد. همان اعوجاجی که به باد کردن کلان شهرها می انجامد و روستاها را به قعر فراموشی می سپارد. در ایران زلزله خیز، تا وقتی این ساختار پا برجاست، همه خانه ها تله مرگند. چرا که ساختار اقتصادی اجتماعی حاکم بر ایران نه

در جهت منافع اکثریت مردم ایران و خودکفائی کشور بلکه در جهت اوامر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و پر کردن جیب طبقات حاکم، می چرخد. مشکل با تدوین استانداردهای ضد زلزله و چند روزنامه اصلاح طلب و گروه های فشار حل نمی شود و نشد. جانی برای «مقاوم سازی» نیست. خانه از پای بست ویران است.

کشتار بم خشم مردم سراسر ایران را برانگیخت. رژیم جمهوری اسلامی که قبل از بم هم در بحران سیاسی دست و پا می زد با زمین لرزه بم سست بنیاد تر شد. رژیم به تکاپو افتاد تا جلوی زمین لرزه سیاسی را بگیرد. نه تنها بم، که کرمان نیز از وحشت سرریز کردن خشم مردم عملاً به اشغال نظامی در آمد. جاسوسان رژیم حول مراکز امداد رسانی پرسه می زدند و خواهران زینب در بیمارستان به ترویج خرافات مشغول بودند. جمهوری اسلامی دست کمک به کشورهای امپریالیستی دراز کرد و اینان از فرصت استفاده کردند که در عین دفاع از جمهوری اسلامی، جای پای خود را نیز محکم تر کنند. ولی خاطره بم، همچون خاطره سایر جنایات این رژیم پاک شدنی نیست. تا وقتی این رژیم برجاست، زخمهای پیکر خلق ما را التیامی نیست.

## بارقه های امید

در بحبوحه خرابی و مرگ و دزدی و غارت، بارقه امیدی می درخشید. همبستگی مردم بی نظیر بود. مردم سراسر کشور به محض شنیدن خبر به کمک شتافتند. مراکز انتقال خون در عرض چند ساعت ظرفیتشان پرشد. کیسه های برنج و روغن، پتو و البسه و پول نقد بود که می رسید. صبح ظهر، شب. بی وقفه. ستادهای کمک رسانی خودجوش مردمی تشکیل شد. مردمی که برای اهدای کمک آمده بودند خود به سازماندهی و جمع آوری کمک مشغول شدند و قابلیتشان در اینکار تحسین برانگیز بود. آنان که وسیله نقلیه داشتند، کمک ها را بار زدند و بطرف بم براه افتادند. دکترها و پرستاران برای رفتن داوطلب شدند. مردم شهرهای اطراف بسیار زودتر از تیم های امداد دولتی در محل بودند و در نجات زیر آوار ماندگان قابل تر. خشمشان از جمهوری اسلامی اشتیاقشان را به کمک رسانی بیشتر می کرد و حس همدردی شان با همنوعان، نرفتشان را از جمهوری اسلامی شعله ورتر. مردم ما لیاقت زندگی بهتری را دارند و یکبار دیگر نشان دادند که بخوبی قادرند بنیانگذاران جامعه ای نوین باشند.

## توضیحات

۱- پیش لرزه های قبل از وقوع زلزله را اصطلاحاً پیشقراولان می گویند. بگفته دکتر عباس نژاد آهنگ رخداد و اندازه این پیش لرزه ها در بم به گونه ای بوده که «می شد به آن مشکوک شد»، بنقل از تارنمای پیک ایران



صاحبان مستغلات - طرح از اریک دروکر  
بورش توده ها به زمین خواران،  
برج سازان و خونخواران!

### برنامه حزب کمونیست ایران (م ل م) روش دولت طبقه کارگر در حل مسئله مسکن را تشریح کرده و می گوید پس از پیروزی انقلاب، دست به اقدامات زیر خواهد زد:

...تمام اراضی و واحدهای مسکونی متعلق به مالکان و سرمایه داران بزرگ مصادره شده و در اختیار کارگران و زحمتکشانی که فاقد مسکن هستند قرار می گیرد؛ کلیه دیون و تعهدات مالی مردم به بانکها، سازمان اوقاف، شهرداری و دیگر موسساتی که در زمینه مسکن فعالیت می کنند، ملغی اعلام می شود؛ کلیه نهادهائی که تحت عنوان خانه سازی به اخاذی مردم مشغولند بر چیده می شود؛ بورس بازی زمین و معاملات بزرگ بر زمین و واحدهای مسکونی ممنوع می شود؛ از ایجاد ساختمانهای لوکس و گرانبه و برج سازی جلوگیری می شود؛ تقسیم بندی هائی نظیر خارج از محدوده و داخل محدوده از میان برداشته می شود.

دولت پرولتری بجای پیشبرد طرحهای عظیم آپارتمان سازی، با بسیج توده ها و اتکاء به مهارت و ابتکار آنها، مصالح ارزانتر و فنون ساده تر و محلی را بکار می گیرد و امر خانه سازی را هر چه سریعتر به پیش می برد؛ تا نیازهای اولیه مردم رفع شود. طرحهای معماری و پروژه های بزرگ ساختمان سازی در هر محل با اتکاء به نظرات ساکنین آن تهیه خواهد شد. پیشنهادات و انتقادات آنها، ویژگی های طبیعی و محیط زیستی هر منطقه و منافع مردم دیگری که در آن منطقه بسر می برند، در طراحی و اجرای پروژه ها مد نظر قرار خواهد گرفت.

## مردم بم را زلزله قتل عام نکرد! دستان دیگری نیز در کار بودند!

گزیده ای از اطلاعات حزب در مورد زلزله بم

۶ دی ۱۳۸۲

اندوه از دست دادن ده ها هزارتن از اهالی بم قلب مردم سراسر کشور را بدرد آورده است... مردم اقصی نقاط ایران، مستقل از رژیم و ارگانهای فاسد و دزدش دست به سازماندهی امداد رسانی به مردم بم زده اند. در این واقعه هولناک مردم گوشه ای از اشتیاق و آرزوی خود را برای داشتن جامعه ای که در آن انسانها از طریق تعاون و همکاری بار رنج ها و محنتهای یکدیگر را سبک کنند به نمایش گذاشتند. درود بی پایان بر این مردم. ننگ و نفرت بر مرتجعین ضد مردم...

مردم بم را زلزله قتل عام نکرد. دستان دیگری نیز در کار آفریدن این جنایت بودند که باید رسوای عالم شوند. کشتار ده ها هزار نفری در نتیجه زلزله تنها در کشورهای رخ می دهد که حکومتهای مرتجع، آنرا عقب مانده و در مغاک جهل و فقر نگاه داشته اند...

در جریان این فاجعه یکبار دیگر این حقیقت به اثبات رسید که جان مردم برای گردانندگان رژیم پشیزی نمی آرد. اینان فقط به حفظ قدرت ظالمانه و منافع استثمارگرانه خویش می اندیشند. آنان یک مشت دزدان سرگردنه و قاتلان ضد مردم هستند بنابراین دلیلی ندارد که برای حفاظت از مردم سر کیسه را شل کنند. سرمایه داران گردن کلفت جمهوری اسلامی هرگز سهمی از سودهای عظیمی را که با استثمار این مردم بدست می آورند، برای حفاظت از آنان هزینه نخواهند کرد. مرتجعین حاکم برای حفظ حاکمیت فاسد خود هزینه های نظامی و امنیتی سرسام آور می کنند، زندان می سازند، مامورین امنیتی استخدام و به جاسوسی مردم می گمارند، اما آنجا که حیات و ممات کارگران و دهقانان در میان است، هرگز سر کیسه را شل نمی کنند.

مردم بم بعلت موقعیت جغرافیایی خاص آن که روی خط زلزله است، کشتار نشدند. در واقع حاکمیت سیاسی ارتجاعی و نظام اقتصادی استثمارگرانه و حرص و آز طبقات حاکم آنان را قتل عام کرد. هر چند نیروهای مخرب طبیعت نیز همدستانان بودند.

هیچکس اشک تمساح ریختن خاتمی، این رئیس جمهور مردم فریب و منفور را باور نکرد... رئیس جمهور رژیمی که سرپایش را دزدی، فساد و ارتشاء گرفته، رژیمی که در واقع مجموعه ای از شبکه های بدنام غارت و احتکار و قاچاق است، رژیمی که مهره های اصلیش حسابهای بانکی خصوصی با مبالغ سرسام آور در بانکهای امپریالیستی دارند و از این بابت شهره عالم اند، چگونه می تواند با اشک تمساح ریختن مردم را بفریبد؟ رهبر مرتجع جمهوری اسلامی نیز برای بازماندگان «دعا» کرد. این آدمکشان، زلزله را «آزمایش الهی» می دانند... برای کسانی که انگیزه و منفعتی در کاستن از مشقات مردم ندارند باید

هم نابودی و بی خانمانی صدها هزار تن، امری طبیعی جلوه کند و با خونسردی آنرا «خدا خواسته» بخوانند...

مردم سراسر کشور در اوج بی اعتمادی به حکومت، از هر قشر و صنف دست به ایجاد مراکز جمع آوری کمک و امداد رسانی به زلزله زدگان بم زده اند. مردم خوب می دانند که نمی توانند امر امداد رسانی به مردم بم را به این تبهکاران واگذار کنند... در چنین شرایطی دانشجویان پیشرو و آگاه باید پیشقدم شده و با استفاده از ارتباطات سراسری دانشجویی به شکل گیری نهادهای و ساختارهای امداد رسانی مردمی که کاملاً مستقل از حاکمیت و ارگانهای آن باشند (منجمله مجزا از انجمن های اسلامی) یاری رسانند. در تاریخ معاصر ایران، دانشجویان آگاه و عناصر پیشرو و مبارز در یاری رساندن به قربانیان زلزله ها و سیل ها و نیز آموختن از زندگی و روحیه و خصلت طبقات تحتانی و بردن آگاهی انقلابی به میان آنان، نمونه های خیره کننده ای از خود بر جای گذاشته اند. نقش دانشجویان و جوانان مبارز ضد رژیم در برانگیختن و سازماندهی همبستگی و تعاون مردمی در جریان زلزله بوئین زهرا، سیل جوادیه، زلزله شهر کرد، طبس و سیل خوزستان بیاد ماندنی است.

ده ها هزار کشته و زخمی و صدها هزار بیخانمان زلزله بم نخستین قربانیان فجایع طبیعی در ایران نیستند و آخرین نیز نخواهند بود. مردم ایران نیز تنها کسانی در جهان نیستند که از اینگونه فجایع در رنجند. هر ساله صدها هزار تن از توده های مردم زحمتکش خاصه در کشورهای عقب مانده و تحت سلطه امپریالیسم، قربانی زلزله، سیل و قحطی می شوند. این بیشک گونه ای از جدال مداوم بشریت با طبیعت و ناملایماتش است. اما در جامعه طبقاتی، مانع عمده در این جدال، طبقات استثمارگر و دولتهای آنهاست. تلفات جانی و مادی عظیم که در هر یک از این وقایع طبیعی به مردم وارد می شود مستقیماً به این مسئله مربوط است که منابع، امکانات، علوم و ثروتهای مادی در انحصار اقلیتی استثمارگر در سطح یک کشور و در سطح جهان است. این تلفات بخشی از کارکرد نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه داری است. در دوران جاهلیت، بشر در مواجهه با نیروی قهر طبیعت دست به آسمان بلند می کرد و از یک نیروی ناموجود یاری می طلبید. اما اکنون بشر اسرار نهان زمین را کشف کرده و موفق شده نیروهای قهری طبیعت را مهار یا خنثی کند. توده های مردم با سرنگون کردن دولتهای ارتجاعی و با رها شدن از چنگال نظام بهره کشی انسان از انسان، می توانند آگاهانه و قدرتمند با بلایای طبیعی مقابله کنند. به سخن دیگر، برای محدود کردن ابعاد هولناک لطمات زلزله باید انقلاب کرد. دشمنان طبقاتی باید سرنگون شوند تا انرژی و قدرت خلاقه و مهارت و استعداد های مردم برای خدمت بخودشان، آزاد شود. توده های مردم تنها با داشتن قدرت سیاسی، با داشتن حکومتی که نماینده اراده و منافعشان باشد می توانند قدرت مخرب زلزله ها را خنثی کنند، خشکسالی را مغلوب و سیلها را مهار کنند. ■

کشت خشخاش در افغانستان با حفظ ساختار سیاسی و اقتصادی کشور، با فئودالیسم و وابستگی به امپریالیسم، مرتبط است. دستان نامرئی بازار جهانی سرمایه داری، دهقانی را که گندم می کارد ورشکسته می کند و بسوی کشت خشخاش می راند. دستان نامرئی بازار جهانی محورهای اقتصادی افغانستان را تعیین می کند. بازار جهانی به افغانستان می گوید که باید آنچه را که در آن «امتیاز نسبی» دارد تولید کند. و بر همگان روشن است که این تریاک است!

## سرمایه داری جهانی، بزرگترین تولید کننده تریاک در افغانستان

چند ماه پس از آنکه امپریالیسم آمریکا در اکتبر سال ۲۰۰۱ به افغانستان تجاوز کرد و آنجا را به اشغال در آورد، تولید تریاک گسترش یافت. مدت کوتاهی قبل از اشغال افغانستان، رژیم طالبان کشت خشخاش را ممنوع کرده بود. افغانستان در سال ۲۰۰۱ کمتر از ۲۰۰ تن در سال تریاک تولید می کرد. اما این رقم در سال ۲۰۰۲ به ۳۴۰۰ تن رسید و در سال ۲۰۰۳ به بالای ۴۰۰۰ تن نیز رسید.

در سال ۲۰۰۲ حدود ۷۴۰ هکتار زمین زیر کشت تریاک بود. این رقم در سال ۲۰۰۲ به ۸۰۰۰ هکتار رسید. یعنی رشدی معادل ۹۰۰ درصد داشت که رکورد سال ۱۹۹۹ را نیز شکست.

جمعیت افغانستان ۲۴ میلیون نفر است. تخمین زده می شود که در حال حاضر بیش از ۳ میلیون خانوار مستقیماً به کشت خشخاش وابسته اند. چند میلیون نفر دیگر نیز گاه و بیگاه در مزارع خشخاش کار می کنند.

اما چه کسانی سودها را به جیب می زنند؟ بر سر کشت خشخاش در افغانستان سر و صدای زیادی به پا شده است. در سخنرانی ها، رسانه ها و کنفرانسها همه، دهقانان افغانستان را مقصر قلمداد می کنند. می گویند که دهقانان بخاطر خودشان در حال فاسد کردن محیط و صدور این فساد به کشورهای مختلف جهان هستند. گزارشات متعدد منتشر شده که در آنها گفته می شود هر خانوار دهقان از کشت خشخاش درآمدی بین ۲ تا ۳ هزار دلار در سال بدست می آورد. و حتی برخی گزارشات این رقم را به ۶۰۰۰ دلار می رسانند.

زمانی که درآمد متوسط در کشور کمتر از ۱۵ دلار و حتی به گفته ای ۱۲ دلار است، چگونه این یاوه

است. این ولایت، منطقه نفوذ اصلی اتحاد شمال است. اتحاد شمال از متحدین اصلی آمریکا در افغانستان می باشد. یکی از احزاب اتحاد شمال، جمعیت اسلامی است که سابقا تحت رهبری احمد شاه مسعود بود و امروز تحت رهبری ژنرال فهیم (وزیر دفاع کرزای) است.

بدون شرکت جنگ سالاران جهادی که از متحدین اصلی امپریالیستها، بخصوص امپریالیسم آمریکا، می باشند کشت خشخاش یا کارهائی از این قبیل در افغانستان اصلا نمی توانست انجام شود. تولید تریاک بزرگترین بخش اقتصاد افغانستان تشکیل می دهد. بنا به یک تخمین، تریاک بیش از ۲ میلیارد دلار در سال ارز خارجی برای افغانستان می آورد. این درآمد برای ثروت و قدرت جنگ سالاران محلی، فئودالها، تجار بزرگ، سرمایه داران کمپرادور و مقامات رسمی دولتی که اشغال آمریکا به خدمات آنها وابسته است، حیاتی است. کشت خشخاش در افغانستان با حفظ ساختار سیاسی و اقتصادی کشور، با فئودالیسم و وابستگی به امپریالیسم، مرتبط است.

دستان نامرئی بازار جهانی سرمایه داری، دهقانی را که گندم می کارد ورشکسته می کند و بسوی کشت خشخاش می راند. دستان نامرئی بازار جهانی محورهای اقتصادی افغانستان را تعیین می کند. بازار جهانی به افغانستان می گوید که در چارچوب تقسیم کار بین المللی، افغانستان باید تریاک تولید کند. بازار جهانی به افغانستان می گوید که باید آنچه را که در آن «امتیاز نسبی» دارد تولید کند. و بر همگان روشن است که این تریاک است. بازار جهانی سرمایه داری دست در دست فئودالها و جنگ سالاران که تبدیل به سلاطین مواد مخدر شده اند، دهقانان را به نابودی می کشاند و افغانستان را حتا در زمینه اولیه ترین نیازهای مردم آن کشور (مانند گندم) وابسته به کشورهای امپریالیستی می کند. آزادی افغانستان از قیود فئودالها و جنگ سالاران و از یوغ وابستگی به امپریالیسم، تنها راه رهائی توده های افغانستان است.

دهقانان اگر می توانستند حتما از کشت خشخاش اجتناب می کردند زیرا روند تولید و مبادله آن روندی دردناک و مملو از مخاطرات است. اول باید به باندهای تبه کار باج بدهند تا از آنان در مقابل باندهای تبهکار دیگر حفاظت کنند. بعد نوبت گروه های مسلح وابسته به این یا آن جنگ سالار حاکم در آن منطقه می رسد که باج خود را تحت عنوان مالیات یا خمس طلب می کنند. بعد نوبت مامورین دولت مرکزی می رسد که به اصطلاح کشت خشخاش را ممنوع کرده است و چون ممنوع است پس دهقانان باید به آنان رشوه دهند. اگر دهقانان از هر یک از این اخذی ها ظفره روند ممکن است روز بعد با مزرعه تخریب شده خود مواجه شوند. یا اینکه تحت عنوان فعالیت غیر قانونی دستگیر شده و تمام دار و ندارشان مصادره شود. البته این در شرایطی است که زمین مال دهقان باشد. زیرا در اکثر موارد و یا شاید بتوان گفت اکثریت قریب به اتفاق مواقع دهقانان روی زمین مالک کار می کنند و در مورد کشت خشخاش مجبورند بیش از ۸۵ درصد محصول را بابت اجاره به مالک بدهند. نتیجه آنکه آنچه برای دهقان باقی می ماند، حتا پائین تر از حداقل سطح معیشت است. با این وجود تبلیغات شایدانه امپریالیستها قطع نمی شود.

تولید تریاک مستقیما به غلبه فئودالیسم و حکومت جنگ سالاران در افغانستان مرتبط است. در این رابطه اوضاع سیاسی تحمیل شده توسط امپریالیسم یک عامل تعیین کننده است. ممکن است که کشت تریاک در افغانستان قدمتی طولانی داشته باشد، اما تولید آن وقتی به ابعاد هولناک امروزی رسید که آمریکا در دوره جنگ علیه نیروهای شوروی در افغانستان (دهه ۱۹۸۰ میلادی) شروع به حمایت از نیروهای بنیادگرای اسلامی (و فئودالی) کرد. این نیروها که به نیروهای جهادی معروف بودند برای تامین هزینه و مخارج جنگشان علیه تجاوز شوروی به افغانستان، کشت خشخاش را در مناطق خود ترغیب کردند. در واقع سازمان سیا آنان را تشویق به استفاده از این منبع درآمد جهت تامین هزینه های جنگ می کرد. قبل از آن اعتیاد در کشور خیلی کم بود. وقتی که نیروهای جهادی در اوایل دهه ۱۹۹۰ به قدرت رسیدند، کشت خشخاش سرعت برق افزایش یافت. این کشت در سالهای حکومت طالبان ادامه یافت، بغیر از سال آخر حکومت طالبان که کشت خشخاش ممنوع بود. در همان سال تولید تریاک بشدت کاهش یافت. اینکه آنها چگونه موفق شدند این کار را بکنند، دلایل خودش را دارد که خارج از حوصله این مقاله است. اما آنچه مسلم است بکار بردن شیوه های بسیار خشن و ارتجاعی و سرکوبگرانه علیه دهقانان در صدر روشهای طالبان قرار داشت و عامل خشکسالی نیز در پائین آمدن تولید تاثیر داشت. بهر حال معلوم نیست که اگر در قدرت می ماندند می توانستند سطح تولید تریاک را پائین نگاه دارند یا خیر.

خشخاش در ۲۴ ولایت از ۳۲ ولایت افغانستان کشت می شود. اما بیشتر از همه در ۵ ولایت متمرکز شده است که از جمله آنها ولایت بدخشان

های محافل امپریالیستی را می توان باور کرد؟ چرا میلیونها دهقان افغانستانی در انتهای خط فقر قرار دارند؟

واقعیت آنست که دهقانان افغانستان با فشار نیروهای بیرحم و ظالمانه ای به طرف کشت تریاک رانده می شوند: از یک طرف در یک اقتصاد جهانی گلوبالیزه قرار دارند که در آن چاره ای ندارند جز آنکه چیزی را بکارند که بتوانند با آن ممر حیات کنند و از طرف دیگر با یک مداخله امپریالیستی و عواقب آن روبرویند.

در فقدان یک سیستم آبیاری و در شرایطی که همان مقدار آب موجود توسط فئودالها و زمینداران و افراد قدرتمند به سرقت می رود، کشت خشخاش یک آلترناتیو است. کشت خشخاش به اندازه گندم و سایر محصولات پایه ای به آب نیاز ندارد. بعلاوه دهقانان چگونه می توانند با گندم کشاورزان کشورهای ثروتمند که توسط دولتهایشان سوبسید می شود، رقابت کنند؟

«کمکهای بشر دوستانه» غذائی آمریکا و کشورهای اروپائی به افغانستان تقریبا به همان اندازه بمبهای که بر سر مردم افغانستان ریختند، مرگبار است. این کشورها گندم اضافی خود را ارزان می فروشند یا مجانی به کشورهای مثل افغانستان می دهند. اما این گندم با نیروئی مخرب دهقان کشور های جهان سوم را خانه خراب کرده و به ویرانی می کشاند.

این سیاست تنها مختص افغانستان نیست بلکه بسیاری از کشورهای جهان سوم در زیر بمباران این سیاست قرار دارند و تحت این سیاست مجبور می شوند کالائی را تولید کنند که پر بازده ترین محصول آن کشور است. همان نیروهای گلوبالیزاسیون در بقیه کشورهای جهان نیز بکار مشغولند. برخی باید برنج بکارند، برخی دیگر قهوه یا شکر و پنبه و بالاخره کسانی نفت و مس و برعه. هر کشور جهان سومی از سوی نظام جهانی امپریالیستی وظیفه ای در تولید دارد که باید تحت کنترل شرکت های چند ملیتی انجام دهد و این وظیفه معمولا تولید یک محصول می باشد. اما آنچه که وظیفه مربوط به افغانستان را ویژه و غیر عادی می کند آنست که تولید تریاک از بذر خشخاش بروشنی بحال جامعه مضر است و قرار است که غیرقانونی باشد. در نتیجه برای امپریالیستها محدودیتهائی بوجود می آورد زیرا آنها نمی توانند علنا به دفاع از آن برخیزند. اما راهش را باز می گذارند. از یکسو، در ظاهر آنرا می کوبند و دهقانان را مسئول قلمداد می کنند و از مضرات آن دم می زنند و شرایط ایجاد فشار بیشتر بر دهقانان را فراهم می آورند. اما از سوی دیگر، با دستهای غیبی شان شرایط را برای تولید آن آماده می کنند. چرا که بازار وسیعی برای این محصول در سراسر جهان بخصوص در کشورهای امپریالیستی موجود است و باید این بازار هم در دست محافل قدرتمند جهان و منطقه باشد.

بله، سود هنگفتی در مبادله کالاهای غیر قانونی، بخصوص مواد مخدر، وجود دارد. اما این دهقانان افغانستانی نیستند که این سودها را می برند. اغلب

### کتاب کوچک سرخ را بخوانید

**برنامه و اساسنامه حزب کمونیست**

**ایران (مارکسیست - لنینیست)**

**مانویست)**

**اندیشه رهائی بخش، اهداف بزرگ و راه**

**پیروزمند انقلاب ایران را در این کتاب**

**کوچک سرخ بیابید.**

**برنامه و اساسنامه حزب را در بین زنان و**

**مردان مبارز و پیشرو به بحث بگذارید**

**و هر چه وسیعتر پخش کنید!**



## آمریکا و ایران - دیپلماسی زلزله

دعوت جمهوری اسلامی از کشورهای جهان، منجمه از آمریکا، برای ارسال کمک به زلزله زدگان بم، از سوی محافل بین المللی نه به عنوان نشانه دلسوزی جمهوری اسلامی برای مردم زلزله زده بم بلکه به نشانه چراغ سبز زدن جمهوری اسلامی به آمریکا تعبیر شد. این دعوت جمهوری اسلامی از کشورهای جهان جهت فرستادن کمک به زلزله زدگان بم در تضاد صد و هشتاد درجه با رد کمکهای بین المللی در واقعه زلزله رودبار ( سیزده سال پیش از این) قرار داشت. آن زلزله نیز حداقل چهل هزار کشته بر جای گذاشت.

وقتی هواپیماهای آمریکائی از پایگاههای نظامی آمریکا در کویت بلند شده و در کرمان بر زمین نشستند، مطبوعات غرب خاطر نشان کردند که این اولین بار است که هواپیماهای نظامی آمریکائی و ارتشیان آمریکائی پس از جریان طمس خاک ایران را لمس می کنند (۱) لمس کردن خاک ایران توسط هواپیماهای نظامی و سربازان آمریکائی، برای آمریکا خیلی مهم است. زیرا این ابرقدرت امپریالیستی دیگر قانع به این نیست که بطور غیر مستقیم و از طریق یک رژیم نیمه مستعمره مانند جمهوری اسلامی، ایران را به زیر سیطره خود بکشد. آمریکا به جمهوری اسلامی می گوید تاریخ مصرف استقلال نمائی رژیمهای مترجع خاورمیانه تمام شده است. در واقع خواست آمریکا از جمهوری اسلامی این است که موقعیت حضور آشکار آمریکائیان را در ایران فراهم کند. بقیه حرفها مانند اعتراض آمریکا به تولید سلاحهای هسته ای توسط جمهوری اسلامی، اعتراض آمریکا به دخالت جمهوری اسلامی در مسئله فلسطین و کمک آن به بنیادگرایان اسلامی، و انتقاد آمریکا به جمهوری اسلامی در زمینه فقدان آزادیهای سیاسی در ایران، همه و همه مسائلی فرعی و در واقع تابع و در خدمت آن موضوع اصلی می باشند. آمریکا از جمهوری اسلامی می خواهد که **ظاهر** استقلال منشی اش در مقابل آمریکا را کنار بگذارد و جرات کند و بگوید که نوکر آمریکاست و از این موقعیت نوکری ممنون است. جمهوری اسلامی با آمریکا چانه می زند که هنگام برقراری مناسبات علنی، آمریکا جائی هم برای حفظ آبروی جمهوری اسلامی بگذارد؛ و مهمتر اینکه در آینده قصد براندازی جمهوری اسلامی را نکنند. تا کنون جواب آمریکا این بوده است: فقط تسلیم بدون قید و شرط پذیرفته می شود! علت اینکه رفسنجانی یک روز می آید می گوید «آمریکا علامات مثبتی فرستاده» و روز دیگر با اخم می گوید «آمریکا اشتباه کرد و بیهوده فکر می کند که می تواند مقاصدش را پیش ببرد» کشمکش بر سر این موضوع است.

بدون شک مذاکرات پنهانی میان آمریکا و جناحهای مختلف جمهوری اسلامی ادامه دارد. نزدیکی ایران و مصر، دعوت از آمریکا برای کمک به زلزله بم و فرستادن هواپیماهای نظامی شان از

## یادداشت‌های سیاسی

## سیاست‌های آمریکا در اقصی نقاط جهان



کویت به بم برای انجام این کمک، و رد و بدل کردن حرفهای آشتی جویانه میان سران رژیم و سران کاخ سفید همه نشانه آنست که در این مذاکرات مخفی ایران حاضر به قبول مواضع جدید شده است.

جمهوری اسلامی، برای اینکه آمادگی اش را برای پذیرش شروط آمریکا عملا نشان دهد، به عادی سازی روابطش با نوکران آمریکا در منطقه پرداخته. گفته می شود که پس از برقراری مناسبات رسمی میان ایران و مصر، نوبت به اسرائیل خواهد رسید. مقامات جمهوری اسلامی ایران که سالهاست مناسبات مخفی با مقامات امنیتی و نظامی اسرائیل دارند طبق دستور آمریکا باید روابطشان با اسرائیل را علنی کنند.

آمریکا در حال بافتن یک ساختار نظامی و سیاسی دائم میان ایران، ترکیه، عربستان و اسرائیل است. و جمهوری اسلامی با کمال میل حاضر به شرکت در این پروژه است. ایران با آمریکا در مورد افغانستان و القاعده همکاری کرد. بر سر عراق و حنا گرفتن صدام همکاری کرد. و همکاریش با آمریکا در مورد افغانستان و عراق به همکاری با آمریکا در زمینه فلسطین نیز بسط یافته است. اما عامل بسیار مهمی که آمریکا را در حمایت از جمهوری اسلامی مردم می کند، انفراد جمهوری اسلامی در میان مردم است. جمهوری اسلامی بیست و پنج سال بطور موثر چماق سرکوب را علیه مردم و نیروهای انقلابی بکار انداخت. آمریکا هرگز از این بابت از جمهوری اسلامی ناراحت نبود. اما هر قدرت ارتجاعی می داند که فقط با چماق نمی توان بر مردم حکومت کرد. بلکه رژیم با ثبات رژیمی است که علاوه بر سرنیزه حداقلی مشروعیت در میان مردم داشته باشد. این چیزی است که جمهوری اسلامی بهیچ طریق نمی تواند بدست آورد. آخرین تیر ترکش جمهوری اسلامی در این زمینه بازی دو جناحی و اصلاح طلب بازی بود که آنهم سوخت و بهدف نشست.

در رابطه با ایران، میان آمریکا و قدرتهای اروپائی

نیز کشمکش موجود است. اروپا نمی خواهد جمهوری اسلامی آن اندازه به آغوش آمریکا برود که اروپا دیگر هیچ نفوذ و نوکری در جمهوری اسلامی نداشته باشد. و رشته های نزدیکی سیاسی و اقتصادی وسیع میان جمهوری اسلامی و اروپا نیز برای آمریکا غیر قابل قبول است. اروپا حق دارد هراسناک باشد چون این روزها با عمیق شدن شکاف میان امپریالیستهای غربی (میان آمریکا و اروپا) نوکرانی که سابقا به هر دو خدمت می کردند و خدمت همگانی را بعنوان «استقلال» به مردم خود ارائه می دادند اکنون باید انتخاب کنند که کدامیک از این قدرتها، ارباب عمده شان است. این نوکرها اینروزها ترجیح می دهند که امپریالیست قوی تر را انتخاب کنند. معمر قذافی پیشاهنگ این نوکران بظاهر مستقل است که به شرایط آمریکا کاملا تن داده و برای بقیه نوکران بظاهر مستقل الگوئی ساخته است.

## آمریکا و اروپا - رقابت بر سر خاورمیانه و شمال آفریقا

دیپلماسی آمریکا فقط در رابطه با ایران سرعت نگرفته است. در ماه های گذشته دیپلماتهای آمریکائی و اروپائی تقریبا در همه کشورهای عمده خاورمیانه و شمال آفریقا شاخ به شاخ بودند. روز بیستم دسامبر (اول دی) معمر قذافی اعلام کرد که دارای سلاحهای کشتار جمعی است و حاضر است هر نوع همکاری لازمه را با آمریکا بکند! معلوم شد صدام حسین بیگناه بود و یک نفر آدرس سلاحهای کشتار جمعی را اشتباهی به آمریکا داده است! چرخش شگفت آور معمر قذافی (رهبر لیبی) بظاهر ناگهانی بود اما این چرخش نتیجه مذاکرات گسترده ای بود که کمیانیهای نفتی آمریکائی و انگلیسی از دو سال پیش با وی آغاز کرده بود. قذافی از امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی معذرت خواهی کرد و آنها هم از وی قدردانی کرده و قبول کردند که به بقای رژیم وی رضایت دهند. فرانسه و آلمان گفتند، قذافی دروغ می گوید و هیچ سلاح کشتار جمعی نداشته است. گویا، قذافی به آمریکا و انگلیس قول داده که در صورت نیاز، فرانسه و آلمان (و هر کس دیگر را که لازم بود) لو بدهد و مدعی شود که تکنولوژی ساختن سلاحهای کشتار جمعی را آنها به وی داده اند. در ضمن قذافی در رابطه با مسئله پرداخت خون بها به بازماندگان مسافرانی که در عملیات انفجار هواپیما بر فراز انگلستان ( لاکربی) که لیبی مسئول آن شناخته شده است، دولت فرانسه را بسیار عصبانی کرد و باعث تفریح دولتمردان آمریکائی شد. زیرا بابت خون بهای مسافران آمریکائی چندین برابر خون بهای مسافران فرانسه که در عملیات مشابهی کشته بودند، پرداخت کرد. دولت فرانسه با تهدید وی را مجبور کرد که قیمت را بالا ببرد. بنظر می رسد قذافی هنوز همه سورپریزهایش را رو نکرده است. یکی از نمایندگان مجلس اسرائیل به نام

کردستان عراق داده، چیست؟ آمریکا بدنبال آن است که در عراق به موفقیت برسد. هیئت حاکمه آمریکا «موفقیت» در عراق را مترادف با شکل گیری یک عراق سازمان یافته و تحت مالکیت آمریکا می داند. بخش کوچکی از هیئت حاکمه آمریکا معتقد است که حتی اگر عراق تجزیه شود اما نفت آن در کنترل آمریکا بماند، کافی است و می توان آنرا موفقیت محسوب کرد. اما چنین تفکری در هیئت حاکمه آمریکا دارای اکثریت نیست. زیرا عراق و آنچه آمریکا در آنجا می کند، به خود عراق محدود نیست بلکه تاثیرات جهانی دارد. از نظر هیئت حاکمه آمریکا، عراق سکوی پرشی برای بازسازی تمام خاورمیانه است. بنابراین مدلی که در عراق به ظهور میرساند الگویی برای بازسازیهای دیگر خواهد شد.

آمریکا می خواهد یک «عراق جدید» بسازد. و جوهر این «عراق جدید» به یک کلام این است: تبدیل عراق به کشور تحت الحمایه آمریکا (تحت الحمایه یعنی مستعمره آشکار) و برده کردن آن. بنابراین هر گونه ساختار سیاسی که قبل از اشغال در عراق موجود بود باید بهم بخورد، منجمله «منطقه کردی» و «حکومت کردی».

آنگونه که از مطالب مطبوعات وابسته به هیئت حاکمه آمریکا بر می آید، برنامه کنونی آمریکا در رابطه با نیروهای کرد عراق آن است که از طریق اعمال سیاست چماق و شیرینی (یعنی فشار گذاشتن و رشوه دادن) آنها را در ساختارهای سیاسی جدید که برای عراق تهیه می بینند، ادغام کند. بعنوان بخشی از این روند، آمریکائی ها طرح «فدرالیسم ۱۸ ولایت» را داده اند که سه ولایت آن مربوط به منطقه کردستان است. با وجود آنکه این طرح نمی خواهد قلمرو کردستان را بعنوان یک منطقه فدرالی به رسمیت بشناسد اما جلال طالبانی آن را امضاء کرده است. مسعود بارزانی با این طرح مخالفت کرده است زیرا در این طرح کردستان به سه «ولایت» تقسیم شده است. هر چند طالبانی هم مانند بارزانی خواهان نگاه داشتن خودمختاری کردستان است اما طالبانی اهدافی و راهی کردستان دارد و خود را کاندیدای جانشینی صدام هم کرده است! البته، در «عراق جدید» صدامی در کار نخواهد بود. زیرا شکل اداره آن به شکل «تحت الحمایه» آمریکا خواهد بود. اما در هر حالت، آمریکائی ها باید «گماشته های محلی» هم داشته باشند. و طالبانی می خواهد سردسته گماشته ها باشد.

اما ترکیه و ایران نیز خواهان تضعیف خودمختاری کردستان عراق هستند. در آغاز سال جدید مسیحی جلسه ای سه جانبه میان خرازی وزیر امور خارجه ایران، بشار اسد سوریه، و عبدالله گول وزیر امور خارجه ترکیه تشکیل شد. آنها می خواهند یک سیاست مشترک در رابطه با کردستان اتخاذ کرده و به آمریکا فشار آورند. خواستشان این است که مانع از رشد خودمختاری کردستان شوند. آمریکا در مقابل، از این سه دولت یکرشته خواسته دارد: یکم، ایجاد رشته های پیوند نزدیکتر با آمریکا. دوم، کمک به سیاستهای آمریکا در عراق. سوم،

و اقتصادی به مراکش را دو برابر کرده و با آن مذاکره برای تجارت آزاد را شروع کرده است. فرانسه به مراکش در این باره اعتراض کرده و گفته است که مراکش باید یکی را انتخاب کند. ۴۰ درصد از صادرات مراکش به فرانسه است ولی فقط ۹ درصد آن به آمریکاست. واردات مراکش از فرانسه ۳۰ درصد است اما از آمریکا ۶ درصد. آمریکا از مراکش خواسته است که نفوذ «عناصر معینی» را در زمینه اعطای قراردادهای تجاری کم کند. همچنین خواستار برداشتن مقررات محدود کننده کشاورزی است. ۴۷ درصد اهالی مراکش در روستا زندگی می کنند. این مناسبات، تغییرات اقتصادی معینی را به بار خواهد آورد که نتیجه اش نابود شدن دهقانان و خالی شدن روستاهای مراکش است. آمریکا همچنین در مناقشات میان الجزایر و مراکش بر سر «صحرای غربی» مداخله می کند تا وضعیت اینجا را به حالت صلح در آورد زیرا «صحرای غربی» دارای معادن غنی فسفات است.

### آمریکا و کردستان - طرح کاخ سفید برای تضعیف خودمختاری کردستان عراق

پل برمر، فرماندار آمریکائی عراق، در روز دوم ژانویه ۲۰۰۴ رهبران کردستان عراق (جلال طالبانی و بارزانی) را احضار کرد و به آنها گفت که حکومت کردی فعلی در کردستان عراق مانعی است در مقابل طرح های آمریکا برای عراق. وی تاکید کرد که به عقیده کاخ سفید، طرح فدرالی کردن عراق بر مبنای ملل مختلف، خطر تجزیه عراق را در بر دارد. سخنگوی رهبران کرد گفت که آنها بر نگاهداشتن خودمختاری که از سال ۱۹۹۱ داشته اند پافشاری خواهند کرد. وی گفت، «طرح جدید برمر حتی حداقل اهدافی را که ما سالها برایش جنگیده ایم برآورده نمی کند.» (به نقل از روزنامه هرالد تریبون - ۹ ژانویه ۲۰۰۴)

بناگهان، مقامات کاخ سفید اعلام کردند که حل مسئله کردها از الویت برخوردار شده است زیرا جزو مهمترین مشکلاتی است که کاخ سفید با آن روبرو شده است. برخی از اعضای کابینه بوش گفته اند که ما باید «کردها را نصیحت کنیم چون در زمینه بدست آوردن بیشترین حد خودمختاری زیاده روی کرده اند.» این روزنامه گزارش می دهد که «کردها می خواهند نیروی پیشمرگه خود و کنترل مالیاتها و درآمد نفت در کرکوک و خانقین را در دست خود نگه دارند. اما قدرت اشغالگر آمریکا این دو مرکز تولید نفت را جزو منطقه سنتی کردستان نمی داند.» این روزنامه نوشت: «پل برمر در گزارش خود به واشنگتن نوشت: «اگر به کردها بر سر خودمختاری زیاد فشار آوریم ممکن است آنها را عصبانی کرده و ثبات شمال عراق بهم بخورد. اما مقامات واشنگتن اصرار کردند که به آنها گفته شود که آمریکا مخالف یک دولت مجزای کردی در عراق است.»

علت پشت کردن آمریکا به قولهایی که به رهبران

افرائیم اسنه که با پسر قذافی دیدار داشت گفت قذافی «مردی نیست که وسط راه بایستد و تا آخر خواهد رفت و بزودی با اسرائیل هم رابطه برقرار خواهد کرد.» (به نقل از بی بی سی نیوز ۷ ژانویه) لیبی یک نمونه از کشورهای شمال آفریقا است که آمریکا مشغول پنبه کردن رشته هائی است که سالها کشورهای امپریالیستی اروپائی، بخصوص فرانسه، بافته اند.

در اواخر آذرماه گذشته، اتحادیه اروپا اجلاس اتحادیه پنج بعلاوه پنج را در تونس برگزار کرد. بلافاصله پس از این اجلاس، کولین پاول (وزیر امور خارجه آمریکا) از کشورهای شمال آفریقا دیدار کرد. اتحادیه پنج بعلاوه پنج شامل پنج کشور اروپائی (فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، پرتغال) و پنج کشور آفریقای شمالی (مراکش، الجزایر، تونس، موریتانی و لیبی) است. اتحادیه اروپا این کشورهای آفریقای را که در جنوب اروپا قرار داشته و بسیار نزدیک اروپا می باشند، حیات خلوت خود محسوب می کند. در اجلاس این اتحادیه، ژاک شیراک رئیس جمهور فرانسه گفت: «درست است که اتحادیه اروپا در حال گسترش به طرف شرق است اما از ساحل جنوبی خود نیز دست نخواهد کشید.» اتحادیه اروپا طرحی به نام «طرح حوزه مدیترانه» MBI براه انداخته است. هدف این طرح اقتصادی آن است که تا سال ۲۰۱۰ تمام کشورهای مدیترانه را در یک بلوک تجاری به اروپا متصل کند و از کشورهای این منطقه به مثابه منبع نیروی کار ارزان و واردات ارزان استفاده کند. اتحادیه اروپا، در حال حاضر دارای قراردادهای تجارت آزاد با کشورهای شمال آفریقا است. از سوی دیگر، بعد از شروع جنگ آمریکا علیه کشورهای خاورمیانه، امپریالیسم آمریکا سخت به شمال آفریقا که منطقه نفوذ امپریالیستهای اروپائی (بخصوص فرانسه) محسوب می شود، چشم دوخته است. سفر کولین پاول درست در روزهای پس از اجلاس اتحادیه پنج بعلاوه پنج، انعکاس حرکت های تعرضی آمریکا در این حیات خلوت اروپاست. کولین پاول در سفر به مراکش اعلام کرد که آمریکا قصد دارد در منطقه شمال آفریقا یک دفتر منطقه ای برای «طرح مشارکت خاورمیانه» MEPI باز کند. این طرح درست در مقابل «طرح حوزه مدیترانه» قرار دارد و با آن رقابت می کند و با دادن اعتبارات ارزان موجب جلب سرمایه های خارجی به این منطقه شده و همچنین دست این کشورها را در معاملاتشان با اروپا قوی تر می کند. هر معامله تجاری که «طرح مشارکت خاورمیانه» با کشورهای این منطقه انجام دهد، موجب کاهش نفوذ اقتصادی و سیاسی اتحادیه اروپا در این منطقه خواهد شد. آمریکا دو طرح اقتصادی بزرگ را در چارچوب «طرح دموکراسی در خاورمیانه» براه انداخته است. یکی از آنها به نام «منطقه آزاد تجاری خاورمیانه» و دیگری «طرح مشارکت خاورمیانه» است. (۲) Free Trade Area of Middle East/ Middle East Partnership Initiative

آمریکا به طرق گوناگون مراکش را از حیطه نفوذ فرانسه بیرون کشیده است. امسال کمکهای نظامی

# يك كتابخانه سيار كمونيستی

از تارنمای جدید حزب ما دیدن کنید!  
ما را برای کاملتر کردن آن یاری دهید!

آخرین اطلاعاتی ها و اسناد حزب به محض انتشار در تارنما قرار داده می شود.

در این تارنما برخی کتب کلاسیک مارکسیستی، مقالات مهم نشریه حقیقت در هیجده سال اخیر، جزوات مهم، اسناد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و مقالات مهم مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح، بعلاوه زندگینامه های رفقای جانباخته، مجموعه ای از اشعار انقلابی و گزیده هایی از ترانه های انقلابی ایران و جهان همراه با تصاویری از مبارزات انقلابی جاری، گرد آوری شده است.

برای راحتی استفاده کنندگان کلیه مطالب سایت به موضوعات گوناگون تقسیم بندی شده است، موضوعاتی از قبیل: اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران و جهان، تجارب تاریخی، جنگ خلق و خط نظامی، رهایی زنان، ملل تحت ستم، کردستان، جنبشهای توده ای، مذهب، فرهنگ و هنر، تجربه قیام سرداران، خاطرات زندان، علم و دانش، فلسفه، اقتصاد سیاسی، ساختمان سوسیالیسم و ... مجموعه فوق که بصورتی منظم و جذاب طراحی شده، در یک سی دی جداگانه نیز قابل دسترس همگان است.

این سی دی یک کتابخانه سیار کوچک است، ابزاری برای فعالیت آگاهگرانه در میان افراد علاقمند به جنبش کمونیستی است. ابزاری که آگاهی کمونیستی را همراه با جمعبندی از تجارب انقلابی طبقه کارگر در سطح ایران و جهان را در خود فشرده دارد و نسل جدید انقلابی را با تجارب نسل قبل آشنا می کند.

ما برای اصلاح و تکمیل این سایت نیازمند یاری شما هستیم. شما می توانید ما را در زمینه هایی چون تایپ آثار کلاسیک مارکسیستی بویژه آثار مهم مائوتسه دون، تصحیح و تایپ نزدیک به ده کتاب مارکسیستی - در زمینه های مختلف در جمعبندی از گذشته جنبش کمونیستی بین المللی - که توسط ما ترجمه شده و همچنین گردآوری سرودها و آهنگهای انقلابی ما را یاری دهید.

از سایت حزب ما دیدن کنید، آنرا به همگان معرفی کنید و سی دی آنرا در میان علاقمندان - بویژه در داخل کشور - پخش کنید.

علاقمندان از طریق آدرس پستی حزب می توانند این سی دی را سفارش دهند.

بهای هر عدد سی دی معادل ده یورو است.

[www.sarbedaran.org](http://www.sarbedaran.org)

دشمن را نمی دانند و همیشه برای خلق کرد در دسر ایجاد می کنند، طرد کنند. ■

## توضیحات

۱- در سال ۱۳۵۹ تعدادی از هوایماها و هلیکوپترهای ارتش آمریکا مخفیانه در طیس فرود آمدند تا برای نجات کارکنان سفارت آمریکا که توسط دانشجویان خط امام به گروگان گرفته شده بودند، دست به حمله کماندوئی بزنند. آن عملیات شکست خورد. آمریکایی ها علت شکست را بروز ناگهانی نقص فنی در هوایماها و هلیکوپترهایشان ذکر کردند. اما خمینی ادعا کرد که خدا دخالت کرده و از طریق وارد کردن شنهای طیس بدون هوایماهای آمریکا آنان را شکست داده است.

۲- منبع خبری World Socialist Website ۱۵ دسامبر ۲۰۰۳

## فراخوان کمک مالی جهت انتشار یک کتاب استثنائی در باره سرداران و قیام آمل

### رفقا و دوستان مبارز

مجموعه «گفتگو با یکی از رفقای شرکت کننده در مبارزه مسلحانه سرداران و قیام آمل» همراه با اسناد سیاسی و اطلاعاتی های نظامی سرداران و اسامی و تصاویر رفقای جانباخته در مبارزات مسلحانه سرداران در قیام آمل، به زودی به صورت کتاب منتشر میشود. مخارج اینکار نسبتاً زیاد است و بدون یاری شما میسر نیست.

انتشار این کتاب در شرایط کنونی جامعه ایران از اهمیت ایدئولوژیک و سیاسی زیادی برخوردار است. نسل جوانی که پا به میدان مبارزه نهاده از تجارب انقلابی نسل های گذشته محروم مانده است. تاریخ نگاری دولتی و کتابهای تاریخی و خاطرات نویسی هایی که در جمهوری اسلامی اجازه انتشار می یابند عمدتاً تصویر تحریف شده ای از گذشته ارائه می دهند. و می کوشند تجربه کمونیستها و سازمانهای انقلابی را دفن کرده و مسکوت بگذارند. تلاش دشمنان مردم اینست که این گذشته به مشعل راه رزمندگان امروز انقلاب ایران تبدیل نشود.

این مجموعه، بخشی از تاریخ جنبش کمونیستی و انقلابی ایران را به شکل مستند به ثبت رسانده و جمعبندی ها و نتیجه گیری های راهگشایی ارائه می دهد. این خاطرات، جمعبندیهای تعیین کننده ای از تجربه نبرد انقلابی و جنگ و قیامی که به ابتکار کمونیستها برپا شد می کند تا در نبردهای آتی برای سرنگونی دولت طبقات ارتجاعی در ایران بکار گرفته شوند. این مجموعه «چه باید کرد»ها و «چه نباید کرد»ها را در برابر مخاطبان خود قرار می دهد و بر مسائل مهمی که به هنگام سازماندهی و پیشبرد نبرد انقلابی مطرح می شوند نظر می اندازد.

برای کمک مالی جهت انتشار این کتاب و سفارش آن به تعداد مورد نیاز خود با آدرسهای حزب تماس بگیرید.

سازماندهی کردن کامل ایران و سوریه در مدار آمریکا. آمریکا بهیچوجه نمی خواهد که عراق تجزیه شود. و به این سه دولت ارتجاعی بیشتر نظر دارد تا به خودمختاری کردستان. آمریکا نمی تواند امتیازات زیادی به خودمختاری کردستان بدهد زیرا این مسئله طبقات ارتجاعی عربهای سنی و شیعه را عصبانی می کند. آمریکا برای اداره عراق، نیاز به روشنفکران و متخصصین و نظامیان عرب دارد زیرا سنی ها را باید توسط سنی ها سرکوب کند. باید شیعه ها را هم سرکوب و در نظام جدید ادغام کند. و برای اینکار باید از شیعه ها استفاده کند. تمام این عوامل، باعث می شود که آمریکا طرح تضعیف خودمختاری کردستان عراق را در پیش بگیرد. دیگر کارت کردستان استفاده چندانی برای سیاستهای امپریالیسم آمریکا ندارد. تمام آن حرفها و قولها که برای دمیدن به اشتیهای رهبران کرد می زدند و می دادند، تمام شده است. از سوی دیگر، احزاب کردستان عراق مشتاق ترین گماشتگان محلی و کارگزاران محلی آمریکا در جریان اشغال عراق بوده اند و وفاداری خود را به امپریالیسم آمریکا به اثبات رسانده اند. بعلاوه آمریکا اصلاً نمی خواهد با مسئله کردستان طوری برخورد کند که یکبار دیگر خیانتش به کردها در تاریخ ثبت شود. به این دلایل، در عین حال که احزاب کرد و خودمختاری کردستان را تضعیف خواهد کرد اما از سرکوب نیروهای کردستان عراق نیز پرهیز خواهد نمود.

رهبران کردستان عراق، بخصوص طالبانی، همیشه با بدترین دشمنان خلق کرد و دشمنان خلقهای خاورمیانه (یعنی با دولت جمهوری اسلامی ایران، با امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی، با دولت ترکیه) همکاری و همدستی کرده اند. و برای توجیه این سیاست همواره صحبت از «لزوم واقع گرایی در سیاست» می کنند و می گویند، اگر کردها بجای مبارزه انقلابی، سیاست واقع گرایانه اتخاذ کنند، به حقوق ملی خود می رسند. اما تاریخ جنبش کردستان ثابت کرده است که رهبران ناسیونالیست کرد همیشه چشم بر واقعیت های سترگ بسته اند. ابتدائی ترین واقعیت و حقیقت سیاسی این است که دوست کیست و دشمن کیست. اما رهبران ناسیونالیست کردستان همیشه این حقیقت را زیر پا می گذارند. تاریخ کردستان ثابت کرده است که دولتهای منطقه و امپریالیستها، دوستان خلق کرد نیستند. امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی همیشه از جنبش ملی کردستان به مثابه مهره یا بقول خود امپریالیستها «کارت کردستان» استفاده کرده اند و بعد که نیازشان برطرف شده از پشت به آن خنجر زده اند. سیاست واقع بینانه یعنی فهمیدن اینکه امپریالیسم آمریکا دولتهای مرتجع وفادار بخودش را در منطقه دارد و نیاز استراتژیکش به ارتش ترکیه و ایران و سوریه بیشتر است تا به خدمات مزدوری امثال طالبانی و اوجالان و غیره. اما این رهبران ناسیونالیست بدلیل دیدگاه بورژوائی شان قادر نیستند این حقیقت پایه ای را بفهمند و بر طبق آن عمل کنند. توده های خلق کرد باید این گونه رهبران را که فرق دوست و

## این انتخابات دشمن است! دشمن را باید تنبیه کرد نه انتخاب!

شرکت در انتخابات رژیممانند جمهوری اسلامی، که در آن سیاست مترادف است با زور گوئی، دروغ و دغلبازی؛ که نتایج انتخاباتها از قبل در زد و بندهای داخلی رژیم تعیین می شود؛ که کارنامه ننگینش عبارتست از تعرض به حقوق اولیه مردم، استبداد و تفتیش عقاید، حراج کشور به بیگانگان، تبدیل خانواده های سران حکومت به باندهای مافیائی غارت کشور، تباه کردن جوانان، اسیر کردن زنان؛ یعنی چه؟! شرکت در انتخابات هزارم در شرایطی که ۹۹۹ تای قبلی به تقویت اشرار جمهوری اسلامی منجر شده برآستی چه معنایی دارد؟ شرکت در انتخابات، تلاش برای خرید آبرو برای یک رژیم بی آبرو و سعی در نجات آن در آخرین لحظات عمرش است. لگدمال کردن حیثیت و عزت مردم، و روی سر گذاشتن و گرداندن جنایتکارترین، فاسدترین، تبهکارترین دارودسته های موجود در ایران است. شرکت در انتخابات، یعنی بی اعتنائی به دهها هزار مردم بیگناه بم که بخاطر فساد اقتصادی و حرص و آز برج سازان خانواده های حکام اسلامی زیر آوار خرد شدند.

شرکت در انتخابات، یعنی عفو جانبانی که در دهه ۱۳۶۰ دهها هزار زندانی سیاسی را اعدام کردند و سالهای جوانی دهها هزار تن دیگر از بهترین دختران و پسران این کشور را در سیاهچالهای جمهوری اسلامی تباه کردند.

شرکت در انتخابات، چشم فرو بستن بر مرگ تدریجی و تباهی جوانان ماست که در بیکاری و بی آیندگی به گرد سفیدی پناه می برند که سران نظامی و غیر نظامی رژیم از تجارت قاچاق آن میلیاردها تومان به جیب می زنند.

شرکت در انتخابات، تأیید سیاست تحقیر زن، کوچک و بی شعور و برده شمردن زن است که این رژیم بیست و پنج سال بی دریغ و لاینقطع بر هر کوی و بر زن و کلاس درس، در هر شهر و روستا، و از هر بلندگوی تبلیغاتی بر آن دمیده است.

شرکت در انتخابات این رژیم، یعنی تأیید گسترش فقر و فلاکت، دزدیده شدن زمین و درآمد روستائیان و آواره شدنشان در شهر، بیکاری کارگران و پرتاب شدنشان به قعر فلاکت، و از طرف دیگر جمع شدن ثروتهای افسانه ای در دست سران آخوند و غیر آخوند این کشور و فرزندانشان که زالو صفتانه بر دسترنج کارگران و دهقانان چنگ می اندازند، منابع زیرزمینی کشور را مثل ملک طلق پدری شان به حراج می گذارند و حسابهایشان در بانکهای خارجی را پر می کنند.

شرکت در انتخابات، یعنی تأیید سیاست خدمت پنهانی به قدرتهای امپریالیستی و استعماری از یکطرف و پرروئی و دروغ و دغل در مقابل مردم کشور، از طرف دیگر.

شرکت در انتخابات، تأیید پیروزی دین و خرافه بر علم و تفکر علمی است؛ تأیید قوانین شریعت در وضع قوانین و اداره امور کشور؛ و به فقهاء بردن جامعه به عصر جهالت بشر است.

شرکت در انتخابات، یعنی تأیید سیاست سرکوب ملل مختلف کشور ما، تبعیض علیه کرد و ترک و عرب و بلوچ و خلق ترکمن، مظنون و مشکوک اعلام کردن آنها، پاشیدن تخم نفاق و دشمنی میان مردم؛ رواج فرهنگ عقب مانده و دروغ میان مردم مبنی بر برتری مذهب شیعه نسبت به سنی و بهائی و یهودی و زرتشتی و مسیحی.

شرکت در انتخاب، یعنی انتخابات کسانی که در سانسور هر بارقه هنر و ادبیات مترقی و پیشرو تخصص دارند، یعنی انتخاب کسانی که سد راه رشد اندیشه های متعالی بوده و دشمن کتاب و تحقیق و پیشرفت علمی و فرهنگی هستند و سیاست نابود کردن شاعران و نویسندگان و فیلمسازان و متخصصین و تحصیلکرده های مردمی کشورمان را دنبال می کنند.

این انتخابات دشمن است! به دشمن رحم نباید کرد چه برسد به شرکت در انتخابات! شرکت توده های مردم در انتخابات نشانه گرفتار آمدن در چنبره عقب ماندگی و جهل سیاسی است. توده های مردم باید از این چنبره خرفت کننده و اسارت بار خود را بیرون کشند تا بتوانند سرنوشت و آینده خود را با دست یافتن به آگاهی انقلابی، بدست خودشان رقم زنند. انتخابات تله ایست که دشمنان قسم خورده مردم گذاشته اند! باید آگاهانه از آن پرهیز کرد و تدارک تنبیه و سرنگون کردن این دشمنان قسم خورده مردم را دید!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!

حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

دی ۱۳۸۲

نشانی های حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

صندوق پستی: POSTFACH 900211, 51112 KOLN, GERMANY

تارنمای حزب کمونیست (م ل م): [WWW.SARBEDARAN.ORG](http://WWW.SARBEDARAN.ORG)

پست الکترونیکی: [Haghighat@sarbedaran.org](mailto:Haghighat@sarbedaran.org)

آدرس نشریه انترناسیونالیستی جهانی برای فتح

AWTW - Gloucester Street—London, WC1N 3XX, UK

[www.awtw.org](http://www.awtw.org)

صفحه ۲۷

کتابخانه  
سیار  
مائوئیستی

تارنمای حزب کمونیست ایران (م ل م)